



START

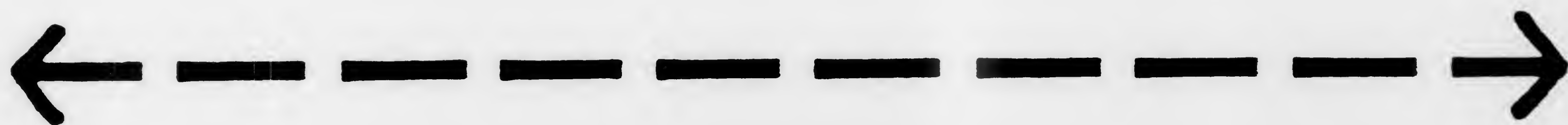


REEL 22



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

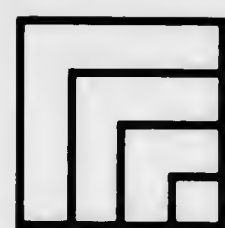
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

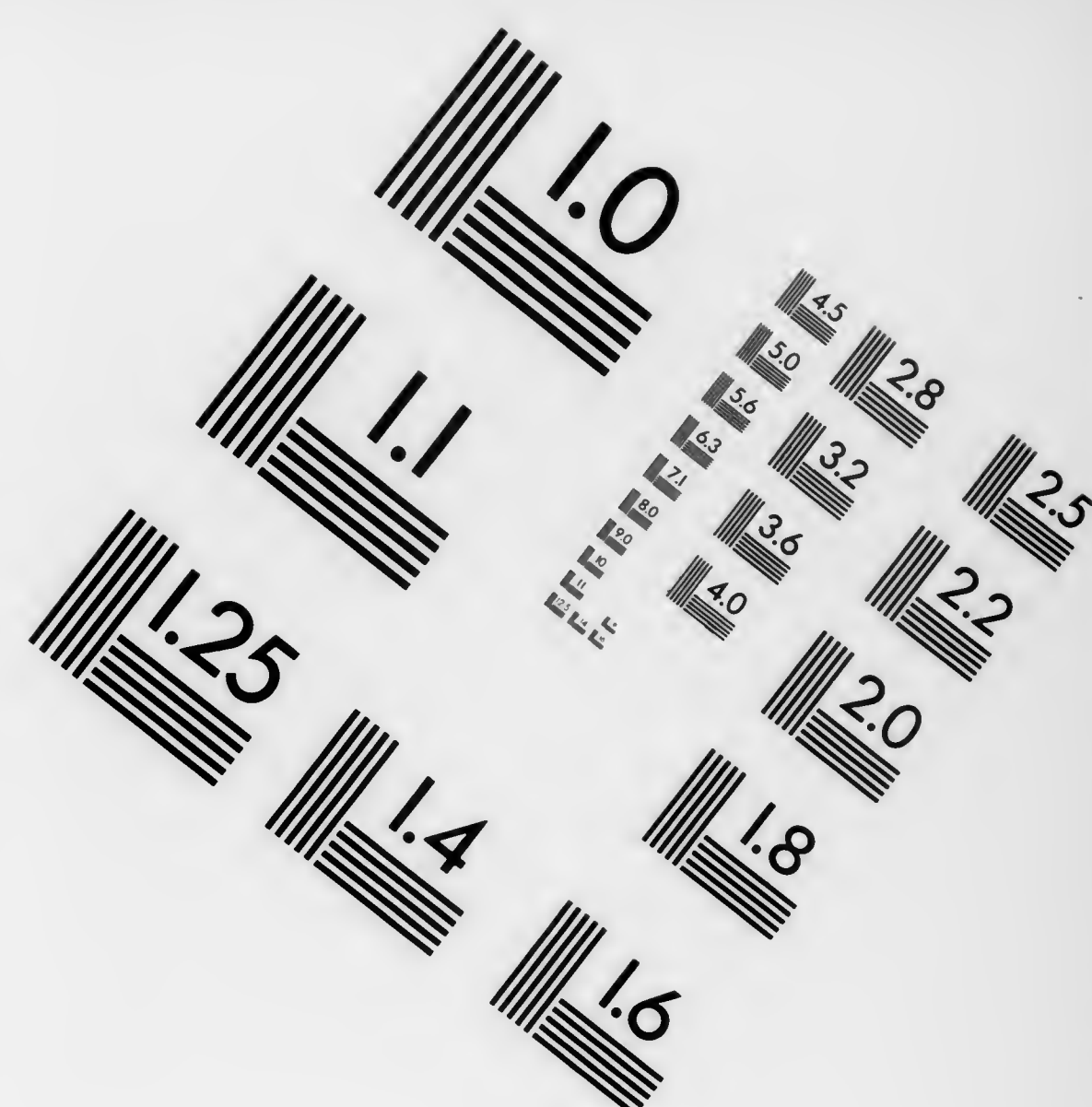
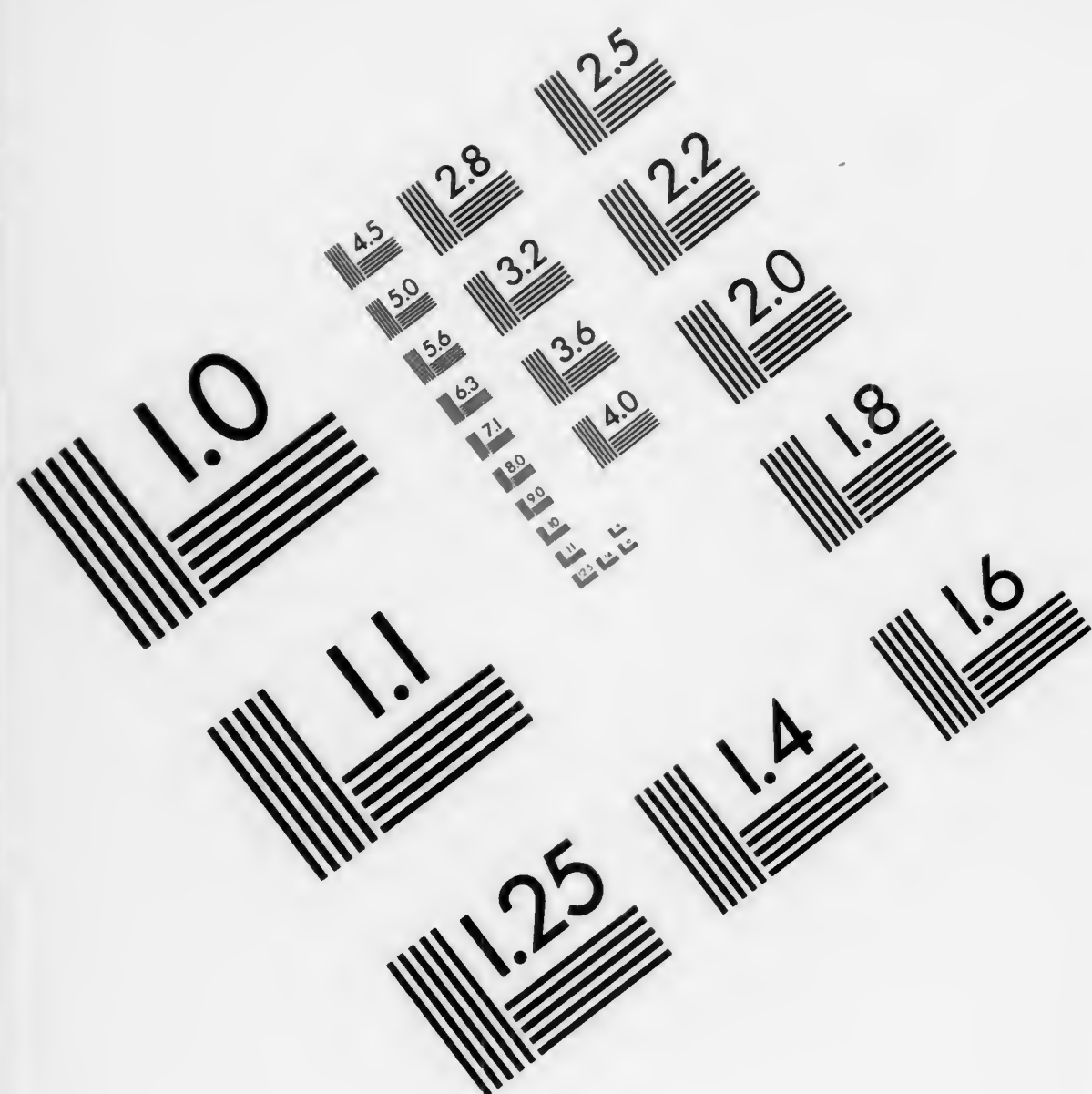


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

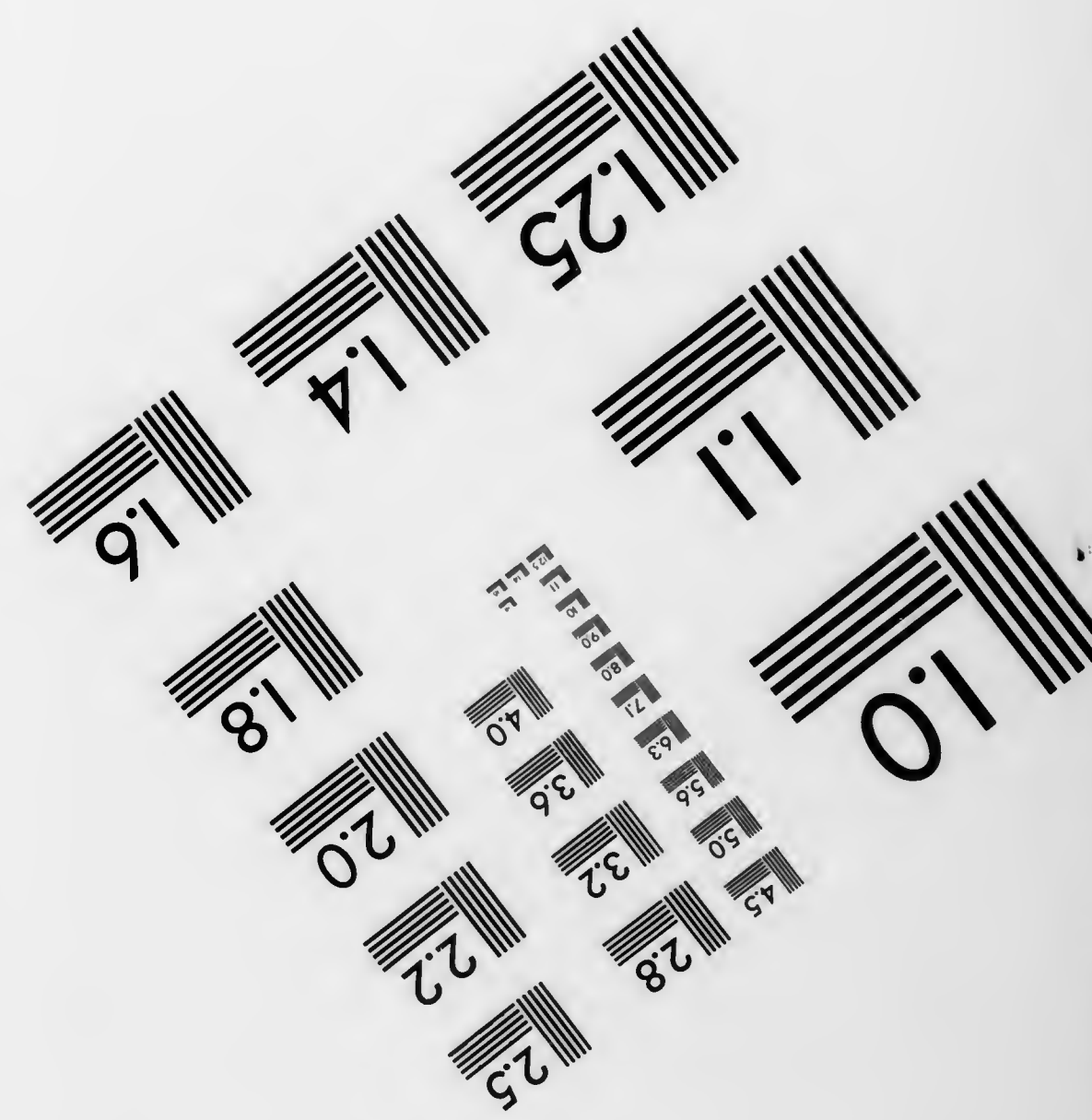
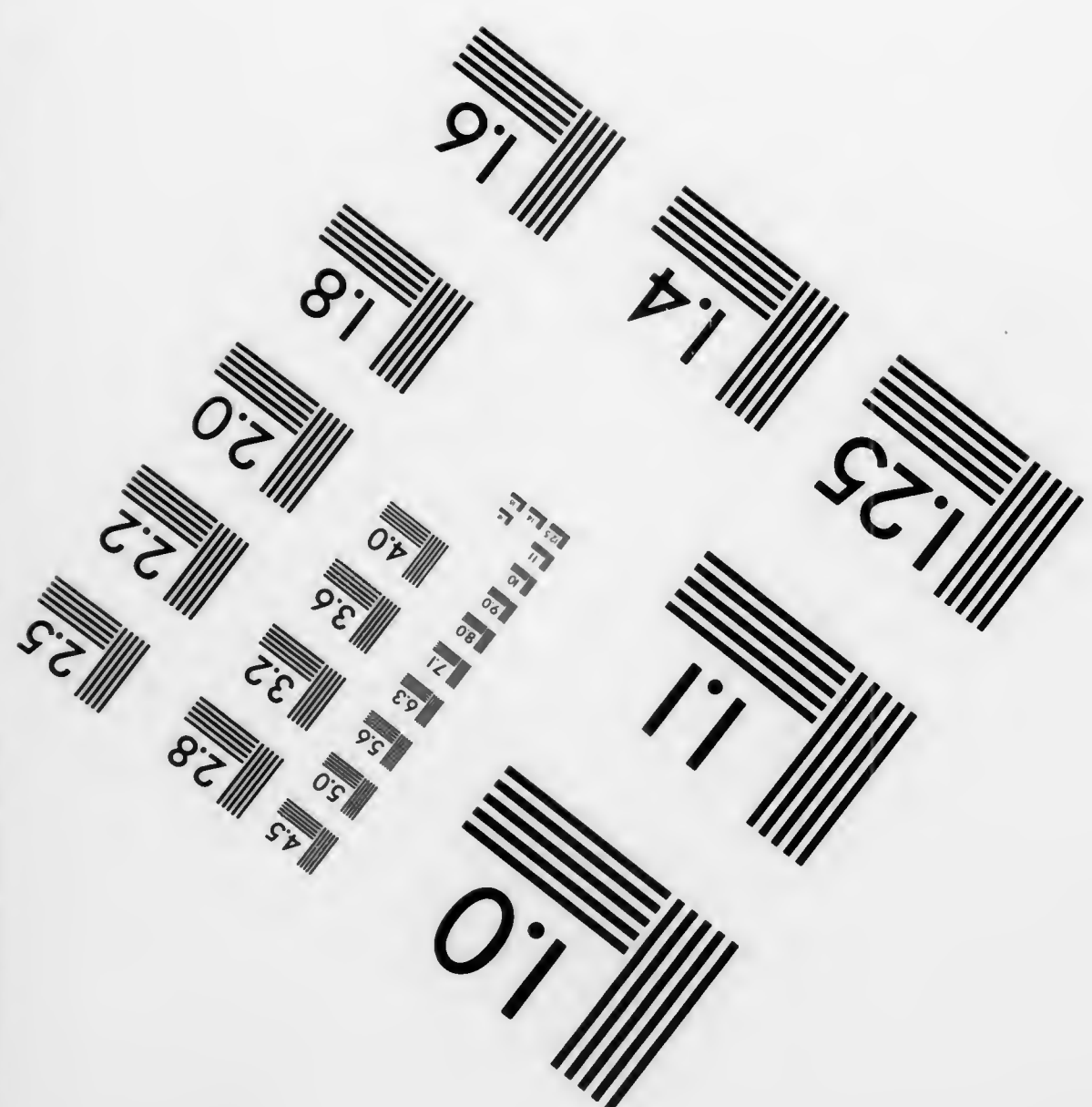
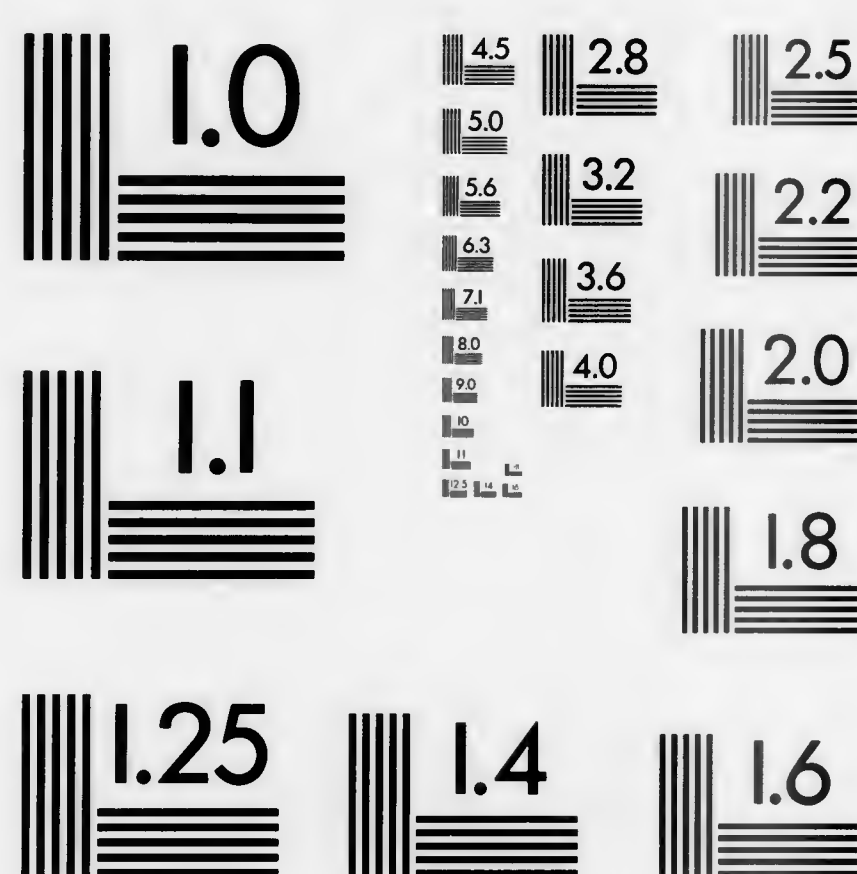


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 22

(Richter-Bernburg No. 44)

Author: Sharafoddīn Ḥasan Shīrāzī

Title: Resālā-ye yanbū^c

(Richter-Bernburg No. 87)

Author: Nūrollāh

Title: [Resālā dar bīkh-e čīnī]

194 fols., 210 x 135 mm

Loose material filmed at end of manuscript

25
A 75
coll. 1117
Ms. 22

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN.



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله وحببه محمد وآله
الطيبين الطاهرين بدانکه آدمی مرکبت از این جسد محسوس
و روحی غیر محسوس که حکما آنرا نفس نامیده میگویند و بدن مرکبت
از آب و خاک و هوا و آتش و این چهار در عضوی از اعضاء مفرد
و اعضاء مرکبه ممتزج است به امتزاج خاص که در هیچ عضو که ممتزج
به آن امتزاج نیست و بدن و هر یک از اعضا که صحیح و کامل و مفید
و صحت آنست که هر عضوی بر امتزاج و صورتی باشد که فعل مقصود
یکمال صادر تواند شد و مرض آنست که مزاج آن یا صورت آن از
حال طبیعی صحیح گردد و در فعل و ضل و نقص بید آید و طب علمست که
کاشف و بین افرجه و صور اعضاء بدن و صحت و مرض و اسباب آن

ASIAN

[illegible]

و علامات آن و اعمال ضروری در نگهداشتن صحت و ازاله مرض است
و درین مختصر خلاصه این علم در نوزده فصل مذكور خواهد شد انشاء الله تعالی
فصل اول در حکایات قوتها و محل بر قوی از بدن و مزاج و اقسام آن و اجناس مرض
و اسباب و علامات و اخلاط و قانون تشخیص مرض و دستور علاج
مرض بر وجه عام غیر مخصوص به جزوی از اجزاء بدن بدان اینکه الله تعالی
که بدن نفس ناطقه را مثل صنه و قیالتهاست و نفس را چهار جمله
از قوت باشد نباتی و حیوانی و انسانی و نفسانی و دو جلد است
قوت ادراک و تحریک و بدن با تمام اجزا خادم دماغ است و دماغ
خادم دل است و نفس را چهار قوتی جزوی از بدن هست که آلات
نفس است در آثار آن قوت و چون قوت و آثار قوت مختلف است
آلات قوتها مختلف الا فرجه است و اما شماره قوتها نفس اول
قوت حیوانی است و اثر او در بدن زندگیست و او را از قوت نفسانی
معاونتی است که بآن معاونت تحریک شرابین میکند و تحریک اعضا
بتنفس بقض و بسط از برای ادخال نسیم روح در قلب و اخراج دماغ
منظوم از قلب و این قوت قائم بحقه از روح است که در قلب است دوم

فصل اول فی واز بس
نوعی جان واز بس بی
و از بس نا کواریه
فی طعام واز بس هیچ بود
هر کار که شن کر با منور
آن خلق بسیار
کند و شود در کز
حضرت علی

دوم قوت درین قوت است اول باعث و این قوت
 اگر باعث بر حرکتی است که آن میرسد بهشتی و مرغوبی او را
 قوت میوانی میگویند و اگر باعث بر حرکتی است که آن حرکت دفع غیر
 ملانی از خود میکند او را قوت غرضی میگویند و آنچه بواقع آنست که
 این قوت نیز قائم بروح قبلی است دوم قوت فاعله حرکت و محل
 این قوت حصه از روح دماغیست که در مغز دماغ و در نخاع است
 و طریق حدوث حرکت در بدن آنست که اول نفس مجرد بایکی از حواس
 یا بذات خود بی توسط حسی از حواس ادراک ملانی یا با ملانی گردد پس تلذذ
 نفس آن مدرک یا نام آن یا محرک شوق یا محرک غضب میشود پس
 شوق یا غضب باعث نفس میشود بر آنکه بقوت فاعله حرکت
 عضوی که بحرکت آن عضو ملانم میشتی تواند رسید یا از غیر ملانم مکروه
 تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا این کس آن مرغوب برسد
 تا آن مکروه دور شود دوم از قوت نفس قوت مدرک است و آن
 در قوتست که نفس بعضی از ان احساس بعضی جزا میکند و بعضی دیگر
 علی درین احساسات میکند و بنج ازین ده آلات ادراک امور از خارج

یضا هر بدن میکند و بنج دیگر آن یا ادراک امری میکند در خود یا علی در دیگر میکند
 اما بنج اول باصره سامعه شامه ذایقه لامسه اما باصره محل اول و محل
 جلدیست و محل سامعه سرعصبیست که بر صماخ کشیده و محل شامه
 دو عرواز مقدم مغزست که بصورت دوسرستان از مغز
 ظاهر شده و محل ذایقه عصبی بدن است که در میان گوشت زیات
 و محل لامسه جلد و اکثر لحوم بدنست و اما بنج باطنی دوم مدرک و دو
 حافظ و یکی متصرفست و اما دوم مدرک یکی حس شکرست و آن قوتیست
 در مقدم مغز که ادراک محسوسات بحواس ظاهر هر بنج میکند و وجود این قوت
 در خواب بر تو ظاهر میشود تو در خواب می بینی در حالتی که چشم بسته
 یا روشنی که شرط رؤیت است نیست و در خواب میشنوی
 آنچه غیر تو که حاضرست نمیشود پس شنودن این گوش ظاهر نشاء
 و در خواب گاه غذا میخوری و گاه رانحه عطریست تو برسد ذایقه
 و در آن حال نه طعمی و نه عطری حاضر نیست دوم از مدرک باطنی قوت
 و اسم است و آن قوتست که هرگاه که صورت آدمی دیدی یا چیزی از
 ارشیدی بعضی از ضمائر خفیه او مثل محبه او یا تو یا عداوت در می یابی

دوم قوت درین قوت است اول باعث و این قوت
 اگر باعث بر حرکتی است که آن میرسد بهشتی و مرغوبی او را
 قوت میوانی میگویند و اگر باعث بر حرکتی است که آن حرکت دفع غیر
 ملانی از خود میکند او را قوت غرضی میگویند و آنچه بواقع آنست که
 این قوت نیز قائم بروح قبلی است دوم قوت فاعله حرکت و محل
 این قوت حصه از روح دماغیست که در مغز دماغ و در نخاع است
 و طریق حدوث حرکت در بدن آنست که اول نفس مجرد بایکی از حواس
 یا بذات خود بی توسط حسی از حواس ادراک ملانی یا با ملانی گردد پس تلذذ
 نفس آن مدرک یا نام آن یا محرک شوق یا محرک غضب میشود پس
 شوق یا غضب باعث نفس میشود بر آنکه بقوت فاعله حرکت
 عضوی که بحرکت آن عضو ملانم میشتی تواند رسید یا از غیر ملانم مکروه
 تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا این کس آن مرغوب برسد
 تا آن مکروه دور شود دوم از قوت نفس قوت مدرک است و آن
 در قوتست که نفس بعضی از ان احساس بعضی جزا میکند و بعضی دیگر
 علی درین احساسات میکند و بنج ازین ده آلات ادراک امور از خارج

دوم قوت درین قوت است اول باعث و این قوت
 اگر باعث بر حرکتی است که آن میرسد بهشتی و مرغوبی او را
 قوت میوانی میگویند و اگر باعث بر حرکتی است که آن حرکت دفع غیر
 ملانی از خود میکند او را قوت غرضی میگویند و آنچه بواقع آنست که
 این قوت نیز قائم بروح قبلی است دوم قوت فاعله حرکت و محل
 این قوت حصه از روح دماغیست که در مغز دماغ و در نخاع است
 و طریق حدوث حرکت در بدن آنست که اول نفس مجرد بایکی از حواس
 یا بذات خود بی توسط حسی از حواس ادراک ملانی یا با ملانی گردد پس تلذذ
 نفس آن مدرک یا نام آن یا محرک شوق یا محرک غضب میشود پس
 شوق یا غضب باعث نفس میشود بر آنکه بقوت فاعله حرکت
 عضوی که بحرکت آن عضو ملانم میشتی تواند رسید یا از غیر ملانم مکروه
 تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا این کس آن مرغوب برسد
 تا آن مکروه دور شود دوم از قوت نفس قوت مدرک است و آن
 در قوتست که نفس بعضی از ان احساس بعضی جزا میکند و بعضی دیگر
 علی درین احساسات میکند و بنج ازین ده آلات ادراک امور از خارج

یضا هر بدن میکند و بنج دیگر آن یا ادراک امری میکند در خود یا علی در دیگر میکند
 اما بنج اول باصره سامعه شامه ذایقه لامسه اما باصره محل اول و محل
 جلدیست و محل سامعه سرعصبیست که بر صماخ کشیده و محل شامه
 دو عرواز مقدم مغزست که بصورت دوسرستان از مغز
 ظاهر شده و محل ذایقه عصبی بدن است که در میان گوشت زیات
 و محل لامسه جلد و اکثر لحوم بدنست و اما بنج باطنی دوم مدرک و دو
 حافظ و یکی متصرفست و اما دوم مدرک یکی حس شکرست و آن قوتیست
 در مقدم مغز که ادراک محسوسات بحواس ظاهر هر بنج میکند و وجود این قوت
 در خواب بر تو ظاهر میشود تو در خواب می بینی در حالتی که چشم بسته
 یا روشنی که شرط رؤیت است نیست و در خواب میشنوی
 آنچه غیر تو که حاضرست نمیشود پس شنودن این گوش ظاهر نشاء
 و در خواب گاه غذا میخوری و گاه رانحه عطریست تو برسد ذایقه
 و در آن حال نه طعمی و نه عطری حاضر نیست دوم از مدرک باطنی قوت
 و اسم است و آن قوتست که هرگاه که صورت آدمی دیدی یا چیزی از
 ارشیدی بعضی از ضمائر خفیه او مثل محبه او یا تو یا عداوت در می یابی

دوم قوت درین قوت است اول باعث و این قوت
 اگر باعث بر حرکتی است که آن میرسد بهشتی و مرغوبی او را
 قوت میوانی میگویند و اگر باعث بر حرکتی است که آن حرکت دفع غیر
 ملانی از خود میکند او را قوت غرضی میگویند و آنچه بواقع آنست که
 این قوت نیز قائم بروح قبلی است دوم قوت فاعله حرکت و محل
 این قوت حصه از روح دماغیست که در مغز دماغ و در نخاع است
 و طریق حدوث حرکت در بدن آنست که اول نفس مجرد بایکی از حواس
 یا بذات خود بی توسط حسی از حواس ادراک ملانی یا با ملانی گردد پس تلذذ
 نفس آن مدرک یا نام آن یا محرک شوق یا محرک غضب میشود پس
 شوق یا غضب باعث نفس میشود بر آنکه بقوت فاعله حرکت
 عضوی که بحرکت آن عضو ملانم میشتی تواند رسید یا از غیر ملانم مکروه
 تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا این کس آن مرغوب برسد
 تا آن مکروه دور شود دوم از قوت نفس قوت مدرک است و آن
 در قوتست که نفس بعضی از ان احساس بعضی جزا میکند و بعضی دیگر
 علی درین احساسات میکند و بنج ازین ده آلات ادراک امور از خارج

مناسب کینیت آن خلط است که با مزاج با آن غیر طبیعی شده اگر به امتزاج صفرا
 غیر طبیعی شده طبیعت او مایل بکرمی و خشکیست و اگر بلغم تغییر او کرد مایل بسردی
 و اگر سودا او را نا طبیعی ساخته طبیعت او مایل بسردی و خشکیست و اگر بلغم تغییر او کرد مایل بسردی
 و ترکیب انواع دوم اخلاط صفراست و او نیز دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی آنست
 که مذکور شد و غیر طبیعی هم دو قسم است یک قسم آنست که بلغمی رقیق یا بلغمی غلیظ
 او را نا طبیعی ساخته و کرمی و خشکی و لطافت او را ناقص گردانیده و اولی میگوید
 و دوم را صفرای محی و قسم دوم آنست که محترق شده یا احتراقی وسط و رنگ او
 رنگ کراث است و نام او نیز کراثیت یا احتراقی شدید یافته و او را زنگاری میگویند
 و طبیعت این دو قسم کرمی و خشکی از صفرا طبیعی است و زنگاری از جمله سموم است
 و الله اعلم نوع سوم اخلاط سودا است و او دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی آنست
 که مذکور شد و او سرد و خشک است و قوام او غلیظ و رنگ او نیز کرمی و غیر طبیعی
 رمادی طبع که از سوختن خلط دیگر حاصل شود او نیز سرد و خشک است الا آنکه طبیعت
 آن خلط که سوخته با طبیعت این رماد مزوج است نوع چهارم اخلاط بلغم است
 و او هم دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که مذکور شد و غیر طبیعی یا فاسق
 ماتی القیام است یا غلیظی مخاطی و حبلی القوام است یا تنقه یعنی بی مزه یا ترش
 یا شور آنچه مذکور شد بسایط اخلاط است و ترکیب بسیار در آن ممکن است

و اگر سودا او را
 نا طبیعی ساخته
 طبیعت او مایل
 بسردی و خشکیست

و که

و کینیت

استدلال از اعراض بدن آنست که نظر کند در رنگ بدن در چینی هوا
 و تغییرات نفس تغییر رنگ نکرده باشد حرمت خالصه از الوان دیگر از
 خونیست و زردی از صفرا و سیاهی از سودا و سفیدی از بلغم و ترکیب
 این الوان از امتزاج این اخلاط است و استدلال از فضول بهین
 وجه است که خوبی و تمامی افعال از صحت عضو است و رداءت
 و ناکامی افعال از مرض است پس اگر رداءت عدم انتظام است
 و هر وقت از زمان بروجهی است میفرم فعل کرمی است و اگر رداءت
 فعل نقصانست میفرم سردیست و استدلال از طام و ناملام آنست
 که هرگاه که بدن صحیح است غالباً از متناولات نه از اثری نیک برو ظاهر
 میشود و نه از اثری بد اما در مرض اگر از کرم متاثر شود و به سرد
 منتفع مرض کرمی است و اگر از سرد متاثر شود و بکرم منتفع مرض سردیست
 اما استدلال بحرکت نبضی آنست که میل این حرکت بسرعت و ظهور از
 کرمی است و میل به درنگ و خفایا از سردیست یا از ضعف است و پرشانی
 عظیم در نبض علامت بد است و طریق تشخیص مرض آنست که اول مفهوم
 مرض مطلق در خاطر آورد بعد از آن بپند که از مخصوصات با او چیست

و استدلال از افعال
 برین وجهست

فصل در تشخیص
 از صفرا و سودا و بلغم
 و ترکیب آنها

نبض در حال اول از صفرا و سودا و بلغم
 و ترکیب آنها
 و در حال دوم از صفرا و سودا و بلغم
 و ترکیب آنها

ادویه بد آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 اراده طایر غنم از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 اراده طایر غنم از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 اراده طایر غنم از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 اراده طایر غنم از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم

ما معلوم شود که کدام جنس از اجناس باشد است بعد از آن در کمرخصات
 می بیند تا نوع آن جنس به اند دگرخصیات بطلبند تا شخص مرض معلوم
 مثلا شخص امیل غدا کم شود معلوم شود که در اعضا تدبیر غدا ارضی است
 پس بیند که با این حالت شکمی مغرط دارد و بول و براز او زرد و منشی به اند
 مرض حرارت است دگر بیند که با این حرارت تلخی و خشکی دهن هست به اند که این
 کرمی از صفراست درین مرتبه نوع مرض دانسته دگر بیند که صاحب مرض
 جوان و کثیر التقب است شخص مرض معلوم شود و علاج مرض به سه خیر تمام
 میشود تدبیر و شرب دوا و عمل دست و اما تدبیر آنست که تصرف در اسباب
 سه بوجی کند که مورث مطلوب او باشد اما شرب دوا اثرات آن
 در او اگر کتاب مذکور خواهد شد اما عمل دست درین مختصر مجال ذکر آنست
 و این اعلم الصواب فصل دوم در سر سر کبیت از جلد و کشت
 میان جلد و استخوان و پرده بر روی استخوان و که وی سر و دو پرده از شب
 استخوان که اول را ام غلیظ و دوم را ام رقیق میگویند و مغرط
 و در آن آورده حامل خون و شرابین حامل روح بسیار است و مزاج
 خشک است و فعل مغرط تولید روح نفی از روح حیوانت و سوء المزاجات

در این کتاب که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 در این کتاب که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 در این کتاب که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 در این کتاب که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 در این کتاب که در کوفه نعل شده و بسیار دلم

و اورام

و اورام و تفرق اتصال همه عارض سر میشود و علامته غلبه دم در سر سر خیم
 و روی و ثقل سر و غلبه خواب پریشان با تملک است و علامته غلبه صفرا در سر
 بخوابی و خشکی بینی و سوزش چشم است و عجز از اتمام افکار و تخیلات که
 آنرا اهل عرف بی پروایی میگویند و علامته استیلاء بلغم بر سر خواب ثقیل
 طویل است و کوانی سر و سیلان رطوبات بلغمی از بینی و علامته غلبه سودا
 در سر سجاوبست و تیره شدن چشمان و کمرت خن و اعمال ضروری
 در علاج امراض دماغی اولاً تنقیه دماغ است از ماده مرض اگر ماده خونت
 اول صفرا یا حجامت بعد از آن اسهال صفرا و در صفرا اسهال صفرا و درین هر دو
 تبرید به اشربه و اطلیه خبره در بینی کردن و تسعیطات برده و طریق
 تنقیه سر از بلغم اول انضاج است دگر شرب جنوب مسهل بلغم و طریق تنقیه
 از سودا آنست که اول جمل روز به برات ماکول و مشروب و غیر آن سه
 بروجهی بود که مقتضی ترتیب و تطهیر بود در خون و اخلاط بعد از آن روز
 ادویه منفض سودا بدهند بعد از آن جنوب مطبوعات انیتونی و مسهل
 قویه سودا استعمال کنند بعد از آن جمل روز دیگر بر تربط و تطهیر اخلاط
 همچون اربعین اول شغل شوند بعد از آن اربعین دوم بانضاج و اسهال

مقدار در دست مال
 ح نشان داده درم شمام
 ان شمام

7

از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم

از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم

از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم
 از آن که در کوفه نعل شده و بسیار دلم

[illegible]

دانی

رضع شود و پنج روزی فریاد را سمی گویند پرده غلیظست که منج شود در باطن رقیق و مایه سفیدی باشد
مانند مکرر شعله و رقیق دراز است فواید رقیق مانند جود در شکل سلاق در اجفان از ماده خورنده بزرگ
رسع شود از این ماده اجفان و برود دره و برسد بر لبش نه کنه راجفان و از این آن بیخ و جشم
توت کوشی رسع مایه رسع این آویخته از داخل رقیق است منج فضا است که منج شود اجفان گنه عالی است
که عارض منج میشود که ضعیف میشود و اینها نشانش چشم گنه که منج شود و منج یا به صاحب گنه که گویا چشمها او بزرگتر

داخل کند تا مانع صعود بخار شود را بعا مقویات بر سر طلا کند تا سر
قبول بخار نکند و اما امراض مزاجی سر بعض اقسام صد اعست و بعض سر
وسهات و بعض نسیان و بعض این امراض ذمه که آن تشنج و تمدد
و کرار و رعشه و خدر و جنون است و علامه مزاجی آنست که یکی از
کیمیات اربعه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است
یاد و کیفیت ازین چهار کیفیت یا به نفس خود ظاهر باشد یا بعلامات
ظاهر باشد مثال آنچه بنفس خود ظاهر باشد آنکه کس سر خود گرم یابد
یا سر خود سرد یابد و مثال آنکه بعلامات ظاهر باشد آنکه کسی خواب کم
و سبک باشد و ازان بداند که سر او گرم یا خشک یا سرد و سبک و کم
و سبک خشک است و با آنکه یک کیفیت یاد و کیفیت ظاهر باشد آثار آن
خط که کیفیت بآن قائم است نباشد مثل آنکه غلبه خواب که از سردی و یبوست
در کسی باشد و کرانی سرد و آمدن رطوبات از پنی که علامه بلیغ است بآن
نباشد و طریق از این مزاج مزاجی آنست که به غذا و شربت و طلا و نظیر و
شوم و سعوط و نشوق تبدیل آن کفیت بکند لیکن تعذیل هیچ خط
مبین بود امراض دماغی و علالات آن اما ادویه که باوصاف درین علالات

عشق افزا محبت کس است که مثل او را بدین درجه دوست ندارد
این بنیاد دیگران او را بدین درجه دوست ندارند و این معنی
از توانم سوختن است

مسئله و با مکتب فارسی در چشم
که فردی نشاند به این الایه
مکتب آنست که باطل شود پند
بیک و پندار شد در اوز
آنست که نشاند به روز
تا سودایت که غرض بود
اماضی که غرض بود
قدر نقصانی یا بطلان
لغو نیکو که پندار
غیر طبعی اختلاج جسمی
از یک استیلان فضول است
عباسه در دیت که غرضی بود
در اوز و بر غرض بود
که از مکتب در هیئت
و از غرض در هیئت
به اند و از دانش
به اند و از دانش
واقع بضه را خوش نیکو

عليه

دوران کوشش و جدوجہد میں ایک نئی عہدہ یا نئی کوشش کی ضرورت

و در می نند

و یکی از خلف مجرای قدام قصبه شش است و به این مجرا را خجوه میگویند و خجوه مرکبست از سه عضو فب دوارین مثل دو مصرع در است و عضلهها دارند که آنها را از هم دور میگرداند و گاه بهم نزدیک مسازد مثل در که مصرعین آن گاه بهم می آورند و گاه از هم دور می کنند و در مکشاید و عضو ف سوم گاه بر روی سر دو می افتد و گاه از روی دور میشود مثل مفروق بر سر زبانها که گاه فرو می اندازند و راه میگرداند و گاه بر می دارد و راه می کشاید و فائده عضو فها خجوه آنست که گاهی که غذا با آب خورند سر قصبه کمیند تا از ماکول و مشروب جزئی بقصبه نرزد و گاهی که سخن گویند سر قصبه بر خرد و راه می کشاید تا ماکول و مشروب و کلام است به سهولت حرکت تواند کرد اما مجرای دوم که از خلف قصبه است مرکبست و راه ماکول و مشروبست و از اول حلق کوششی ضویری شکل آویخته که آنرا لهات و ملازه گویند و فائده آن منع هوای بیرونست که بیک دفعه بش از مشابهت کینیت آن یا کینیت هوای در شش است باندرون نرود و در آخر زبان دو جسم غدوی هست از جانبین زبان متصل زبان که ایشانرا لوزتین میگویند و از این اعضا اورام و بنور و قروح است و مواد آن هم از سر نزول میکند و هم از تحت صعود و علاج این امراض فصدست و لهات را استرخا و زیادتی نزول عارض میشود و علاج آن نیز فصد و تنقیه دماغ است و الله اعلم بالقواب فصل ششم در سینه و شش

سینه

سینه عبارت از جوف اعلی است و محیط او استخوانهای قفس و بهلوله و جند مهره از مهره های پشت است و غشایی الحافی غلیظه که فاصل میان جوف اعلی و جوف اسفل است و در جوف صدر شش و دل نهاده و مزاج صدر گرم است و دیواره های صدر از اندرون مغشای باغشیه و عضلات است و حجاب حاجره بین الجوفین عضله ایست و این عضله و سایر عضلات صدر بعضی قفص جمع می کنند و شش را بتغیث ایشان منقبض میشود و او به محرقه در قلب و ادخنة قلبی که به شش آمده بسبب این انقباض از دهن بیرون میرود و بعضی این عضلات توسیع صدر و بسط آن میکند و شش را بتغیث منبسط میشود و هوای جدید از دهن بیرون می آید و فائده خروج ادخنة و دخول هوای جدید حفظ کینیت و کینیت روح حیوانیست فبحان من فاطر الحکیم وله الحمد و هو القادر العظیم و امراض این اغشیه و عضلات این اورام و قروحست و گاهی جود عارض این اغشیه و عضلات میشود از بروز هوا و اما شش گاه ورم میکند و گاه پرمیشود از بلاغم و نزلات و گاه حرارت ساده و رطوبت ساده عارض او میشود و او را ام اغشیه و عضلات صدرا گاهی هم ذات الجنب میخوانند و گاهی او را ام اغشیه و عضلات اضلاع از جانبین بین و بیار از ذات الجنب میخوانند و او را ام اغشیه و عضلات موضعه

ذات الجنب هم عارض نزاجی الصدر
اما فی العضلات ان طنة و قی
الحی بالمتبطن فی الصدر را
بر ماطل قفس ذات الصدر میگویند
الحی بالنافه
و هو النافه
او فی العضلات الطامه

و دفع جمع شدن این لیف است و جمع کردن معده و عطرانجه در دست و در اعلی
 معده جذب بش است و در اسفل آن مضم و سوء المزاجات و اورام و قروح
 عارض و میشود و ازین امراض افعال اربعه او متغیر میشود و از تغییر افعال و نقصان
 اشتها مثل رغبت کل خوردن و زیاده تشنگی و دردها و قسمی از اقسام اسهال و کمون
 بعضی اقسام صفرای ناطس و دل شوره و قی متولد میشود و معده مجاور کبد ازین
 و قلب از فوق و طحال از یسار است و محاذی دماغ است و بشار که این اعضا با او آمیخته
 بسیار در و درین اعضا متولد میشود و علامه حرارت او تشنگی و زردی و زردی
 و سیاهی براز است و خشکی و زردی زبان و حرارت او بسیار وقت
 به تب و بخوابی مگشند و علامه برودت آن نقصان مضم و قوا و در شکم
 و برازی رنگ مختلف القوام است و علامه خشکی آن خشکی دمن و قیض طبیعه و تشنگی
 و علامه تری آن اسهال و اخلاف قوام براز و ضعف اشتها و عدم تشنگی است و
 علامه ورم دران در دست و ظهور کیفیت مادی ورم و اگر ورم عظیم باشد متو
 ظام از موضع ورم و اگر ورم کرم باشد تب و علامه قروح معده در وقت
 موضع قرحه است تجفیف در وقت رسیدن ماکول و مشروب بآن و
 اختلاط براز با آنچه از قرحه آید و علاج امراض معده تنقیه دماغ و تمام بدن است

وزیاده تشنگی
 الکلب است و تشنگی

و بقصد

و در دست و در اعلی معده جذب بش است و در اسفل آن مضم و سوء المزاجات و اورام و قروح عارض و میشود و ازین امراض افعال اربعه او متغیر میشود و از تغییر افعال و نقصان اشتها مثل رغبت کل خوردن و زیاده تشنگی و دردها و قسمی از اقسام اسهال و کمون بعضی اقسام صفرای ناطس و دل شوره و قی متولد میشود و معده مجاور کبد ازین و قلب از فوق و طحال از یسار است و محاذی دماغ است و بشار که این اعضا با او آمیخته بسیار در و درین اعضا متولد میشود و علامه حرارت او تشنگی و زردی و زردی و سیاهی براز است و خشکی و زردی زبان و حرارت او بسیار وقت به تب و بخوابی مگشند و علامه برودت آن نقصان مضم و قوا و در شکم و برازی رنگ مختلف القوام است و علامه خشکی آن خشکی دمن و قیض طبیعه و تشنگی و علامه تری آن اسهال و اخلاف قوام براز و ضعف اشتها و عدم تشنگی است و علامه ورم دران در دست و ظهور کیفیت مادی ورم و اگر ورم عظیم باشد متو ظام از موضع ورم و اگر ورم کرم باشد تب و علامه قروح معده در وقت موضع قرحه است تجفیف در وقت رسیدن ماکول و مشروب بآن و اختلاط براز با آنچه از قرحه آید و علاج امراض معده تنقیه دماغ و تمام بدن است

و بقصد و سهیل که احتیاج باشد تعقیب دم و تنقیه معده بقی و در امراض او غذا را سریع
 الانضمام قلیل الفضول طیب الرائحة باید خورد و جوارشات و ضحادات را دران
 نفع عاجل مست و فراج معده بحسب جوهر او که آن غشاست سرد و خشک است
 و از جهت آنکه دایم آب و کیلوس خام و فضول هضم مضوم در دست پیوست
 او اثری ظاهر در فعل او نیست اما این مواد که دایم در دست ممد برد اصلی
 او است ازین جهت اکثر امراض و تغییرات او از برد و رطوبت است
 و جوارشات معموله از برای حفظ صحت کرم و خشک است و الله اعلم بالصواب
 فصل یازدهم در جگر جگر عضوی ریش ضروری در بقای شخص است و جوهر
 لحم است و از حس خالی نیست و غشایی حساس بر او کشیده و فعل او تولید روح طبیعی
 و اعداد و افاضه قوه بنانی و تحصیل بدل مایخلل است و شکل او محسوس و غنی از
 تحدید است و فراج او کرم و ترست و دو عرق از ورسته یکی از متعرا و و
 چون از و برون آمده بهشت شاخ شده یکی در جوف معده متشعب با غصان
 و فنون شده و جگر با وجذب کیلوس حرق و عصاره است که در معده حاصل
 میشود از طبع ماکول و مشروب در و شش شعبه دیگر ازین عرق سر یک برود
 مرود جهت همین کار و شعبه ششم بر پشت معده مرود جهت تغذیه انجا و عرق

از معده مکرر و کیلوس

و در دست و در اعلی معده جذب بش است و در اسفل آن مضم و سوء المزاجات و اورام و قروح عارض و میشود و ازین امراض افعال اربعه او متغیر میشود و از تغییر افعال و نقصان اشتها مثل رغبت کل خوردن و زیاده تشنگی و دردها و قسمی از اقسام اسهال و کمون بعضی اقسام صفرای ناطس و دل شوره و قی متولد میشود و معده مجاور کبد ازین و قلب از فوق و طحال از یسار است و محاذی دماغ است و بشار که این اعضا با او آمیخته بسیار در و درین اعضا متولد میشود و علامه حرارت او تشنگی و زردی و زردی و سیاهی براز است و خشکی و زردی زبان و حرارت او بسیار وقت به تب و بخوابی مگشند و علامه برودت آن نقصان مضم و قوا و در شکم و برازی رنگ مختلف القوام است و علامه خشکی آن خشکی دمن و قیض طبیعه و تشنگی و علامه تری آن اسهال و اخلاف قوام براز و ضعف اشتها و عدم تشنگی است و علامه ورم دران در دست و ظهور کیفیت مادی ورم و اگر ورم عظیم باشد متو ظام از موضع ورم و اگر ورم کرم باشد تب و علامه قروح معده در وقت موضع قرحه است تجفیف در وقت رسیدن ماکول و مشروب بآن و اختلاط براز با آنچه از قرحه آید و علاج امراض معده تنقیه دماغ و تمام بدن است

اصحاح از محمد بکیده رسته و چون از کبد بهرون آمده دو شعبه شده یکی متوجه اعلا بدن
و حمل خون به اسافل کرده و این عرق را جوف و عرق تغییر را ماساریقا میگویند و معده
و شش و روده و زمره و سبزه و کبد و مثانه همه خدام کبدند و در کبد قوای اربع
جاذبه و ماسکه و ماضه و دافعه مست بجاذبه کیلوس از معده و شش رود. مکهشد
و ماسکه نگاه میدارد و به ماضه احاله آن به اخلاط اربعه مکنه و به دافعه صفای
فاضل از قدر محتاج البه به زمره میرزد و سودای فضلی به سبزه میفرستد و آب
زاید به کبد میفرستد و حصه از بخار متکون در دل که او را درین فن روح میگویند
بطریق شراین بکبد می آید و از کبد کسب رطوبت مکنه و از مایه وحدت مکتبیه از
دل تفریق مکنه پس از نفس ناطقه قوت بیاقی بر و فایض میشود و بعد از حصول این
کمال در او و از نفس بیاقی و روح طبعی میگویند پس همراه خون در آورده تمام بدن مرده
و قوای اربع بیاقی همه بدن مرده و سوء المزاجات و او را م و قروح عارض
او میشود و اصول ماساریقا و اصول جوف در جرم او متفرق است ازین جهت او را
سد عارض میشود و کینیات غیره او به بدن میرسد اول خون یکیف بان کیفیت میشود
و آنرا تمام بدن مرده و ادویه بر فاقث اشربه بهتر باو میرسد از غیر بسبب
عروق متفرقه در جرم او و اکثر امراض انتفاع او بقصد بیشتر از دیگر وجوه تخلیه است

و جل جلاله
که در ده و یکی موه اسافل
در سده

۹۹۹

و مواد امراض معر او به مهمل بهولت منفع میشود از جهت تفرق شعب ماسارقا
در روده و مواد امراض مجذب او به مدرات به سهولت منفع میشود از جهت
دو شاخ اجوف که محل مائنه ازگرفته به جگر مکنده و چون کینیات او با خون بهمن
میرسد اعراض مواد امراض او در کمال ظهور بود علامت حرارت او زردی
زنگ بدن و رنگ بولست و شدت تشنگی بآب میوهای خرو و ضعف اشتها
غذا بتخصیص غذا کثیف القوام جرب شیرین و علامت برودت او بیاض پست
و بول و قلت تشنگی و میل به شیرینی و علامت تری او طراوت زنگی شبیه طراوت
مشکی رقیق القوام پرازاب و کثرت بول و رقت براز است و علامت بیوت
تشنگی و بیس طبیعت و قلت بول و میل بامراق جرب است و علامه او رام او
کیفیت ماده ورم است و ثقل و دردی ضعیف در جانب مین و علامه قروح او
برون آمدن خون یاریم است همراه بول یا براز و علامه سده او ثقل است در جانب
راست و کاه شکم رود و کاه بول بندد یا کم آید و بعد از اناکل و شرب ثقل آن
زیاده شود فصل دوازدهم در کسب امان از بیهوشی و کسب عصبانیت به اسفل جگر و او را
دوراه است یکی به جگر و یکی بروده و در و قوای اربع مست و فصل او آنست که
صفرای فضل از جگر بکشد و بروده ریزد تا بدن از مضار صفرا محفوظ ماند و روده

[illegible]

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

باز در دو یا در سه یا در تمام بدن و گاه سبب افراط تشنگی
سده ماسا رقیاست که مانع حصول آب بجگرست و گاه سبب افراط تشنگی
بغیر اینج شورشست که سبب لزوجت بر معده چسبده و سبب
لموحت آب مطلبه و سبب زقی آنست که مائیه از کبد بر پنج طبیعه
منفصل نشود و منهاج طبعی در اتصال مائیه فضلیه آنست که کرده آنرا بکشد
و بماند رزود و از ماندن برون رود و سبب تغییر این منهج آنست
که یا سده میان جگر و کرده واقع شود و طبیعه تجدی را می کند که
از جگر بناف متصل بود در آن زمان که شخص جین بود و مشیمه
متصل بر رحم و آله بود و خون حیض از رحم بیرون می آمد و از غرق
مشیمه بناف جین می آمد و از ناف بجگر جین می رفت و بعد از
تولد چنین آن را خنک شد درین حال که را مائیه از جگر بکرده
سده و د شده طبیعه آب را بر آله قدیم بناف می فرستند
و ناف این زمان مسدودست آبها در حوالی ناف جمع میشود
طریق دوم آنکه اگر چه میان جگر و کرده سده نیست لیکن مائیه بش
از آنست که قوت کرده وانی باشد بحدب آن پس بعضی از آب

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

درین طریق می ماند و بطریق بخار و ترشح در خلال اعضاء غذا جمع میشود بعد
کثرت خواہ بطریق سده یا غیر درمی درین اعضا حادث میشود
و کرب از آب و باد و بلغم الا انکه رکن آب در آن بیش است
و سبب طبعی تصور یا امراض معده و روده است یا بسیار خوردن
غذا یا کشیف یا سردی و چون تصور معده متعادل شود ورمی درین
مواضع حادث میشود و کرب از مائیه و ریح الا انکه رکن باد در آن
بیش است و طریق علاج استسقا آنست که اولاً ایاب آن
بالفا مایع بداند بعد از آن بقطع سبب و تحلیل ورم سرد و مشغول
شوند و مشکل تر اقسام آنست که طبیعه از طبقات اسباب آن
حرارت باشد مثل آنکه زقی از کثرت شرب و کثرت شرب از
حرارت کبد حادث شود از برای آنکه استثناء ورمی باردست
و تحلیل آن به تسخین است و سبب آن حرارت جگرست و علاج آن
به تبریدست و مدرات در لحم و زقی انفع اشیاست و تبیل اکل و شرب
در علاج استسقا واجبست و اغذیه و ادویه آن در آخر کتاب
مشرح خواهد شد قسم دوم ورم که سیری از ورم حادث شده اگر از خون

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

دفعه اولی که در وقت باردی است
دفعه دوم که در وقت باردی است
دفعه سوم که در وقت باردی است
دفعه چهارم که در وقت باردی است
دفعه پنجم که در وقت باردی است
دفعه ششم که در وقت باردی است
دفعه هفتم که در وقت باردی است
دفعه هشتم که در وقت باردی است
دفعه نهم که در وقت باردی است
دفعه دهم که در وقت باردی است

صورت نام آن طفونی است و اگر خاص صفت است حر و اگر از کیفیت
 او را اودیا و ورم رخو مسکونید و اگر از سودا است و اگر درد بااد
 سرطان و اگر در دبار ونست اور اصلابت مسکونید و اگر ماده
 ورم رباح است اگر آن ریج در یک جزو بدن جمع شده او را
 نفخه مسکونید و اگر در بنده از بدن متفرق و محالط جوهر عضو است همچون
 حوالی چشم ناخنمان آنرا تهج مسکونید و جذام سرطانی عام است
 همچون اسسقا که ورم رخو یا مائشی باریجی عام است و مال مزه
 ورم و مرثره یا تخلل است یا نفع یا تضلیب و علاج هر ورم اول
 هتقیقه بدنت از ماده آورم بنصد واسهال وقی و ادرار و نهادن
 اضمه برو در ابتدا راجع یعنی دوایس سرد خشک که ماده را از حرکت
 باز دارد و راه بر ماده تنگ کند تا دکو نیزد بشرط آنکه ورم در پیش کوش
 که مدفع دعاغت و شب بغل که مدفع دبست و بخردان که مدفع حکمت
 نباشد که اورام این موضع هم از ابتدا رخ و محلل تفسید باید کرد
 و راجع مثل صندل و کلار منی یا کلاب و زمان ابتدا آن مدنت که
 ورم ظاهر شده اما تریدی در ان ظاهر نشد و در زمان دوم که

باز گفتیم و او ایها سنانند
با کمال به داد و ده ز عجب یک
نقش نقاشی فغانی
سبحان سبحان سبحان

آن زمان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن زمان تزیید است ضماد مرکب باید از راجع و محمل و در زمان شوم که
ورم واقف شده نه تزیید دارد و نه تنقص و در زمان جارم که ورم در
انحطاط و تنزل است هر دو ضماد از محمل فقط باید نهاد و در ادرام
باطنی ادویه ضماد در اوقات اربعه هم از خارج محاذی ورم از باطن
تضمید باید کرد و هم با اشربه باید خورد مثلاً در ابتدا تضمید
باید کرد و هم شربت صندل باید خورد و چون ورم باطنی نبض یابد
و علامه نبض آنست که تب و درد نماید یا کم شود مغزات از
خارج تضمید باید کرد و با اشربه و چون منقرض شود و علامه انبجاری است
که بگردد و هم بول یا سرامه بر از ظاهر شود بعد از انبجاری حالبات
بخورد تا قرحه از یرم بشوید بعد از آن مدطات خورد و در انبجاری ادرام
در خارج همین ترتیب در استعمال ادویه به تضمید و رعایت دارند و
در علاج قروح اول تنقیه بدن از فضول مفسد خون کنند و اگر تعدیل
مزاج جگر تا فساد خون نکند و اگر تحبیل ادرامی که از مواد آن ادرام
قرحه را مدد دهد و اگر اصلاح قرحه برسم که نمادی زمان قروح را سبب
یا امتلاء بدنست از فضول مفسد خون یا آنکه جگر مزاج را در افساد خون

رازبانده حکم
 حکم خیار و قضا
 دوستی و دشمنی
 بد خود و نیکو
 نیکو و بد
 در وقت خود
 که افتاده
 قدری از این
 نسخه را

در عمل بسیار
متفاوتی گویند
معانی این را
زرا و فیضی
حقانیا
از نوشته خود

[illegible]

مکند یا در حوالی قوه درمیست و مواد از او بفرجه مهر نرزد و قه دل بر طبعه
قوه و طبعه خونسنج سفید غلیظ بزرگوت قوه است و قه رقیق
صندید دل دلیل حرارت قوه است و او به مستعمل در مرام در آخر
کتاب مذکور خواهد شد و الله اعلم فصل ششم در حیات
حی حرارتی غریب است که اول عارض روح دل یا خون دل یا گوشت دل
میشود و چون روح بآن مکلف شد و بطریق شرابان به بدن رسیده
و به بدن بدان گرم شد آن گرمی شامل بدن تب است و تعریف
کرده اند تب را بانه تب حرارتیست غریب که منبعث میشود
از دل و منتشر میشود بتوسط شرابان در همه بدن و مضرست تمام افعال
بدن اضرائی او لی اگر معرض اول او روح دلست او را حی یوم میگویند
و اگر معرض اول او اخلاطست که متغین شده و اثر عفونی او
بدل رسیده و از دل در تمام بدن منتشر شده او را حی عفن میگویند
و اگر معرض اول او این حرارت غریب اول لم دلست او را حی
دق میگویند اما حی یوم بسا و مخصوص است به پنج خاصیت که
یکی از دق ممتاز میشود و به سه خاصیت باقیه از سایر حیات عفنیه ممتاز

دیکر فامده دکر از غب
تیمار می شود

مستورد

55

میشود اما خاصیت که بآن از دق ممتاز میشود آنست که اسباب حمی
یوم قریبه العهد و قلیله الصحبة است و بمصاحبه در اندک زمانی
موجب حمی میشود و اسباب دق بطول عهد و امتداد زمان صحبة
مورث تب میشود مثلاً تعب بدنی و غم و هم از عوارض نفسی
باندک زمانی مثل یک ساعت کاهی به تب می انجامد لیکن آن تب
حمی یوم است از برای آنکه معروض اول حمی یوم روح است و روح
لطیف و سریع الانفعال است اما همچنانکه به اندک زمانی از سبب حرارت
متاثر شد باندک زمانی از بعد متأثر میشود و مفارقت میکند و همین
تعب بدنی و غم و هم هرگاه که یک ماه یا بیشتر تداوم شود
به تب کشید آن تب دق است و چون معروض اول او اعراض است
همچنانکه از سبب ویر متأثر میشود از سبب ضد نیز متأثر میشود و
تب ویر مفارقت میکند و اما خاصیت دق که بآن حمی یوم از حمی
غیب ممتاز میشود آنست که هرگاه که در تدبیر حمی یوم خطائی بشود
انقضای او در روز اولست ببول بسیار و به بخاری و تنوع از بدن
شبهه به بخار کسی که از جهام برون آید و انقضای حمی غیب هرگز به این

[illegible][illegible]

سرعت و این وجه نیست و اما آن سه خاصه ذکر یکی آنست که حرارت
 حی یوم نرم و ساکن است و نیز و گزنده نیست و هر زمان که مشه
 شد حرارت حی یوم و بغایت بلندی رسیده صاحب تب مادی
 و مضطرب نمی شود و دوم آنست که بول در حی یوم شبیه ببول
 و مخالف بول طبیعی نیست اما در اندکی از غلظت و رطوبت
 و علامت حی غنن ده است اول آنکه اکثر تولد این تب از اسباب
 در بدن مثل استلا از فضول دوم آنکه ابتدا به شعله و برزخ
 خصوصاً حیات نائی سوم آنکه حیات غنن داشته باشد ایام کثیره چهارم
 آنکه حرارت حی غنن شدید و لذاع می باشد پنجم آنکه حرارت حی غنن
 اضطراب و کرب بسیار است ششم آنکه در سوره و شدت حیات غنن
 و منتهی صعود آن ظاهر میشود با اعراض داله بر تمام غنونت ماده و غلیان ماده مثل
 صداع و تشنگی و خشکی دهن و تلواسه پس هر نوبت از تب دایر و هر روز از تب
 دایم که ظاهر شود در این اعراض دلالت کند بر آنکه مرض به منتهی صعود رسیده
 و وقت جهاد و تیراندازی مرض باطن رسیده هفتم آنکه در حین منارحه حیات
 غنن بدن محرم باک نمی شود از تب بکمال نوا هفتم آنکه تب غننی هرگاه که ماده در غل

حررتی اما در قوام در سوب
 مثل بول طبیعی است
 سم آنکه نفس صاحب غنن
 مثل کل نفس اصغر
 و مخالف آن تب الازدری
 ادوا رکنه یا دایم

غنن بکشد

عروق متغین شده و حرارت تب در جمیع اوقات یکسانست اما در وقت
 حر درین وقت به سبب وجود سحر نزل میکند نیم آنکه در او ایل حیات غنن
 صلب می باشد و حی غنن با بیسط است یا مرکب بیسط نبی است که از غنونت
 یک خلط حادث شده و مرکب آنست که از غنونت دو خلط و غنونت
 تغییر نیست در خلط که خلط را از زیر رسیدن بکمال مطلوب از و باز دارد و کمال خلط که
 غایت مقصود از و غلظت آنست که بدل متحمل از بدن شود و غنونت آنست که او را
 تغیری عارض شود که بدل نتواند شد و مقابل غنونت نهوت و خابیت و نهوت
 آنست که استعداد جزء بدن شدن در و هنوز تمام نباشد اما این استعداد
 در و باطل نگشته باشد و در مقابل نهوت و غنونت هر دو نفع کامل است و سبب
 غنونت حرارت غیر طبیعی است اعم از آنکه حرارت غننی نباشد بلکه حرارت
 غریبه باشد مثل حرارت نار یا حرارت غریزی باشد که کیفیت آنرا اشد اطاری
 شود و غیر طبیعی گردد و حرارت قائمه با دخنه روح از اقسام حرارت غریبه است
 و ادخنه روح آن بخار است که دایم از مسامات بیرون میرود و مارا شعوی نیست
 نه بوجود او در بدن و نه بخروج او از بدن الا وقتی که در آب فروخته نمائید درین
 وقت احساس میکنم که جسد ما گویا پیش از جلد ما است و جلد ما جامه تنگ است که بدن ما

غایم و غیر تقیه میکند و اعم آنکه
 بنفص در او ایل حیات غنن
 یا پیش از دو خلط حادث
 شود

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

در آن نمکین و سبب این احساس است که بخار آن بدن ما که مرکب از دو چیز است یکی دغان روح که نسبت آن بروح جوانی چون نسبت دودست بجراح جزء دوم بخار بدن ما انجری متصاعده از غذا است در مضبوط ریه و این بخارات دایم از مسامات بهرون مرود و ما را چیزی نه از وجود اوست در بدن و نه از خروج او از بدن هرگاه که در آب فروزیم و مسامات بسته آن بخار جمع میشود و بدن را مثل انبان کوره محاذ بر ازان ادخنه و انجری میشود ما احساس آن شکل نمیکنیم پس ظاهر شد که در بدن ما دایم دغانی هست و این دغانی را در وقت غیر عادی که در هرگاه که مسامات بسته شد و این ادخراج شد حرارتی غیر طبیعی در بدن پیدا میشود و از ایشان حرارت غیر طبیعی تعین و افیاد است و سبب دیگر عفونت ماکول و مشروب است بدین جهت عفونت میشود و به اول آنکه در حد ذات خود میل فساد ترکیب کرده باشد مثل گوشت کندیده و میوه طعم کشته و به دوم آنکه در خوردن او قانون حکمت رعایت نباشد یا جمع کرده باشد در یک دفعه اکل بیان دو چیز که یکی منفه دیگری باشد مثل می که گوشت یا آنکه در یکبار روز آن نه از غذا و آب بخورد که قوت و قاعده فهم آن نکند ماکول و مشروب باین وجه سبب تعفن میشود و حیات بسطه عتی جبار است دموی و صفراوی

و ماکول و مشروب

تجربه شده است
در این مورد

و بلغمی و سودایی دموی دو قسم است اول تبی است که از گرم شدن خون حادث شده و تعفن غیر تعفن است ممکن است که خلط گرم شود اما استعداد بدلیه در آن باطل نشود و عفونت بطلان این استعداد است و این قسم را سونو خشن گویند قسم دوم دموی عتی است و دم را و عای نیست در بدن غیر عروق و در کبد نیز که مولد دم است و عای غیر عروق نیست پس تعفن دم دایما در عروق باشد پس این تب دائمی باشد و از حد و رش تا انقضاء دور و عود نکند و علامه او سرخی رنگ روی و تمام بدن است و کثرت تعاس و نداشتن بدن و انتفاخ آورده و احساس تمام اعضا با تخصص جلد و ثقل سر که تمام بدن و کسل و عظم نبض و حرمت و غلظت بول و این تب ابنه ای ناقص و قیصر برده کند دوم صفراوی است و صفرا غیر از عروق در کبد و معده و روده و متعفن میشود هرگاه که در عروق متعفن شد تب دایم و متصل است و عود ندارد و اما به در غیب اشتهاد میکند و هرگاه که در غیر عروق متعفن شود یا در یک وعده متعفن شده یا در بیش از یک وعده متعفن شود و مثل تجویف صفرا یا خالص است یا مخلوط بغیر است اگر خالص است در هر چهل و هشت ساعته که دو شبانه روز است اطول زمان تب دوازده ساعت و بیش از دوازده ساعت

در بدن طبعی است که خون در ریه
چون زهر سرخ طرف صفا
سبز که طرف سودا و دغان
خون شرکات

نفس
مده

ستر وانه کرد و نبات سفید
 با مسمال
 با لعلان به دانه تب
 سارند
 ستر وانه کرد و نبات سفید
 با مسمال
 با لعلان به دانه تب
 سارند

لیکن اہل بیت علیہم السلام
 بحالت فقیہانہ
 رب الیوم کفایت
 شفعہ فلا شفعہ
 شفاعت کثیرا
 یکمعال یکمعال
 حقیر و انہ کدو نبات
 یکمعال
 با لعیان ہم دانه تب
 سارند

فقه و الفقه
 قصص و الفقه
 اخلاق و الفقه
 احكام و الفقه
 فقه و الفقه
 فقه و الفقه
 فقه و الفقه
 فقه و الفقه
 فقه و الفقه
 فقه و الفقه

سحر قمار
 شایع هندو
 سر قمار
 دار و فلز زنجیر
 مد قمار
 شک غنیمت و ربح
 نیم قمار کتب قمار
 عمل کفر کریمه
 ادویه
 جوارش مال نویار
 نخر در احمد
 سنگ حبیب باطل
 قرین دار ضعیف
 دوز فاضل زنجیر
 اسرار و سعادت

فقط کجاست
حق الایمان عود بلیان
قصید و النزه حلاله
لحمه از نرنگی خاله
صفاکای علی
و فی ظل اودیون
دو صلا اودیون
سازند ده روز درین
مکان تو کن ازین
نزدیکی ایستاده

[illegible]

احقر

میرزا حسن
میرزا حسن
میرزا حسن

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

آخر اقسمت و المربع دائه علامات آن علامات ربع دائره است الا انك با
آن لوزه نیست و مشد میشود بطریق ربع و فائز میشود در باقی روزها و این
تب نادرا الوجود است و حمی خمس و سدس و سبع از قبل ربع است و حد و
این تنها از تقنن مواد سوداویه در غایب غلط است و اما حیات مرکبه
ترکیب بسیار است از برای آنکه تب خمس است حمی یوم و حمی دق
و حمی عنق حمی منقسم میشود با نجه سبب آن بد نیست و آنچه سبب آن نفسانی است
و آنچه سبب آن از نفس و بدن هر دو پدید است و هر یک از این قسم
اقسام بسیار است و حمی دق هم قسم است و حمی عنق هفت قسم است
دموی یک قسم و شش قسم دیگر حادث از اخلاط ثلثه باقیه سه دائره و
جمله سزده است و هر یک از سزده را اقسام است و ترکیب هر یک از این
اقسام و اقسام اقسام با هر یک ممکن است الا فیلی که ترکیب میان ایشان
مکن نیست و اگر عزم حصر این ترکیب کند کسی ممکن است الا انکه این حصر
مشمول بر فائده معتدیه نیست بلکه طریق شناختن ترکیب آنست که نظر کند در
اعراض تابع تب هرگاه که این اعراض دلالت کند بر دو خلط یا بیشتر از دو خلط
حکم کنند بر ترکیب و اگر ظاهراً نشود الا اعراض یک سبب حکم بر بساطت کنند

نام بی است که یک روز آید و دو
روز بعد از آن بیاید و هر روز
چهارم باز آید

در کسی را که می یابند
ایم اما مگر در قیامت
نوع کجاست و چه قدر
بزدل است و بعد از آن
و اندر این دولت محکم
که در دنیا هم
آنها را که می آید و می
می آید و در دنیا هم
می آید و در دنیا هم
می آید و در دنیا هم
می آید و در دنیا هم
می آید و در دنیا هم
می آید و در دنیا هم

و
سکه نیک
ماله تکی
لله الذی وکون عاقبه
نعمه من ذریه توید
نعمه من ذریه توید
بعد از این نام کن
و بعد از آن به خطان
نویسد و نویسد که
تغافل و سیر
عبد توید
که در کتب
بجای هر حرف

اینجا که در این کتاب است

و از مکیات آنچه کثیر الوقوع است شطر الغیب است و آن نبی است که حادث
میشود از تعفن صفرا و بلغم اما غیر مزوج از برای آنکه اگر مزوج باشند آن تب را
غبی غیر خالص میگویند و شطر الغیب اقسام است قسم اول صفرائی و بلغمی هر دو در آن است
دوم آنکه هر دو دایم است سوم آنکه بلغمی دائم است چهارم عکس آن
وقاعد کلیه در شناختن این اقسام همانست که مذکور است که نظر در اعراض
مقارن تب باید کرد آثار هر خلط که ظاهر شود حکم بر وجود تب منسوب
بآن خلط کنند حیات مختلط تبی جذست که دوری معین ندارد و همچنین
طبقات حرار در نوبتها مختلف است گاهی شدیدست و گاهی ضعیف و گاهی
متوسط و سبب این حیات گاهی ورمی است در بعضی اعضا و گاه سوختن
ماکل و مشرب است و این قسم عارض نافعان میشود بسیار و گاه سبب این
حیات احتراق اخلاط و سلوک بحدوث ریح است و از حیات عقیقه
تبی جذد دیگر است که در حد هیچ یک از حیات مذکوره داخل نیست و مسمی میشود
هر یک به اسمی یا خود از اعراض مقارن آن اول انقبالوس و آن نبی است که
ظاهر محوم کرم است و باطن او سرد و حدوث این از بلغم زجاجی است
در باطن بلزاجی که آن بلغم است سردست لیکن بسبب عفونت بخاری از

و صفوان دایره

طریق غیبی خردی
بکثران یک دست در
سج جنبی که تناسی
دیک و تری سده
و از نوبت و اوردی
با ک کرده باشند
تب حینی نما شدی
تب حینی زاجی
چهار درم تنگی
تب از شد و مسمی
تب در دیک

نیز که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است

نیز که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است

منکر میشود و بظاهری آید و کرم میکند حرارت ناشی از عفونت بخاری اصل
مادر میکند و او را از محل تولد بیرون میبرد و محل تولد او بسبب الغه با او متاثر
از برد او نیست اما آن محل غیبی که باقی منتقل شده از آن متاثر میشود
و محوم احساس برد او میکند دهم لیفوریا و آن تبی است که باطن محوم کرم است
و ظاهر سرد و این تب هر گاه که صعب و شدید باشد و با آن سواد زبان و
عظم تنف و شدت تشنگی و تلواسه باشد از علامات بد است دلالت
میکند که در باطن محوم موزی عظیم قوی هست و ارواح و قوی جمع شده اند
در باطن از جهت دفع آن موزی و هر چه در بدن که روح در آنجا جمع شد کرم میشود
و ظاهر که روح از آن میل به باطن کرد سرد شد اما هر گاه که در لیفوریا آن شدن
و آن اعراض منکره نباشد حدوث او از بلغمی غلیظ است که عفونت عارض
او عده و اینجا که او است بسبب عفونت کرم شده و بخاری از او برخاسته
و تا آن بخار بظاهر رسیده حرارت عقیقه او از او منارفته کرده و تخصص که در غیب
ظاهر ملاقات با اخلاط خام کرده باشد پس چون این بخار بظاهر رسیده
برودت ذاتیه بلغمی ظاهر سرد میکند اند و گاه هست که لیفوریا حادث
میشود از زاده صفراویه در غایت غلط و علامه آن قسم آنست که باغب آید

و آن آنرا که
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است
اینجا که در این کتاب است

دو روز در روز و شب
 از برای این که در وقت
 خوردن و آشامیدن
 در وقت خواب و بیداری
 در وقت غم و شادی
 در وقت سرما و گرما
 در وقت سستی و نشاط
 در وقت جوانی و پیری
 در وقت سلامتی و بیماری
 در وقت فقر و ثروت
 در وقت غلبه و ضعف
 در وقت قوت و ناتوانی
 در وقت علم و نادانی
 در وقت حیات و ممات

و تب فی الحال منارقه میکند بعد از قصد و اثر به بارده قابضه مثل شربت ریگس
 و شربت غوره و شربت نارنج و شربت اترج و شربت لیمو و شربت انار و ربوب
 این میوه با شامه و تغذیه غذا باید کرد و غذا عدس سیر که خورند و علاج قسم دوم
 از عفونت دم حادث شده علاج آن در قصد و اثر به و اغذیه مثل قسم اول است
 و این قسم تبین طبعه مثل آب انار در پوست فشرده و آب ترندی و آب آلو
 کل این میوه یا بعض آن با شربت یا شربت باید کرد و اقراص کافور یا شربت قسم اول
 باید داد و خون را و عای غیر عروق نیست لیکن گاه از ورمی در بعض اعضا ظاهر باطن
 حادث میشود و در آن ورم پاره خون جمع میشود و متعفن میشود و از عفونت دم
 نبی حادث میشود مثل تب تاج سر سمام و برسام و علاج آن تب علاج آن
 اورام و آن امراض است علاج هم صراوی علاج این تب نیز بزاج است
 به اثر به بارده و رطبه مثل شربت بنفشه و شربت نیلوفر و ماء الشعیر و تبین طبعه
 باب میوه که در علاج دموی مذکور شد و درین تب تبین به اثر به در دگر مناسب
 و کیفیت بختن و خوردن این شربت در فصل نوزدم خواهد آمد و غذا درین تب
 و از فواکه آلو و انار مسخوش مناسب و آب صادق البر درین نفع عظیم دارد علاج تب

تب در وقت
 از برای این که
 در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت سرما
 در وقت گرما
 در وقت سستی
 در وقت نشاط
 در وقت جوانی
 در وقت پیری
 در وقت سلامتی
 در وقت بیماری
 در وقت فقر
 در وقت ثروت
 در وقت غلبه
 در وقت ضعف
 در وقت قوت
 در وقت ناتوانی
 در وقت علم
 در وقت نادانی
 در وقت حیات
 در وقت ممات

در وقت تب
 در وقت سستی
 در وقت نشاط
 در وقت جوانی
 در وقت پیری
 در وقت سلامتی
 در وقت بیماری
 در وقت فقر
 در وقت ثروت
 در وقت غلبه
 در وقت ضعف
 در وقت قوت
 در وقت ناتوانی
 در وقت علم
 در وقت نادانی
 در وقت حیات
 در وقت ممات

دو روز در روز و شب
 از برای این که در وقت
 خوردن و آشامیدن
 در وقت خواب و بیداری
 در وقت غم و شادی
 در وقت سرما و گرما
 در وقت سستی و نشاط
 در وقت جوانی و پیری
 در وقت سلامتی و بیماری
 در وقت فقر و ثروت
 در وقت غلبه و ضعف
 در وقت قوت و ناتوانی
 در وقت علم و نادانی
 در وقت حیات و ممات

بلغمی علاج این تب اولاً انفضاج و تطهیر و تقطیع بلغم است بآء الشعیری که درو
 ملطعات مثل فلفل و دارچینی و زیره کرمانی بخته باشد و همچنین تطهیر بکنجین
 بزوری و در علاج این تب ضرورت معرفت آن صنف بلغم که تب آورده
 تا در ملطعات مناسب با آن صنف بلغم مری شود و درین علاج استعمال
 ضرورت از برای آنکه بلغم به برودت و لزوجت و کثرت سببی کامل نیست
 و کنجین بزوری اقسام ثلثه آن حار و بارده و معتدل منفتح کامل افی به تنفیج است
 و بعد ازین اعمال اسهال بلغم باید کرد بحبوب و ابارحات و هر شب دواء التبرید
 باید داد و اقراص و رد کپور و صغیر واجب الاستعمال است و اثر به مدره کثیر النفع
 و تجویع و دلیک اعضا درین تب نافع است و تقویه فم معدة محتاج الیه است
 و غذا درین تب از کوشتهای لطیف مایل به یوست مثل عصافیر و کبک و
 طهیر و آموربه یا نخود و دارچینی بخته و تخمض به آب کام و سرکه عنصل باید داد
 و نان و عسل و نان با کام مناسب است اگر چه ارزد در شهر مامروست و اگر
 این تب نایبه باشد در اوائل نوبها اگر دانه باشد بهر چند روز بمقطعات بلغم
 مثل آب فجل و عسل یا آب فجل و کنجین فی ضرورت است و اشافی موائه علاج
 تب سودابی در علاج این تب اولاً آن قسم سودا که ماده تب است باید شناخت

در وقت تب
 در وقت سستی
 در وقت نشاط
 در وقت جوانی
 در وقت پیری
 در وقت سلامتی
 در وقت بیماری
 در وقت فقر
 در وقت ثروت
 در وقت غلبه
 در وقت ضعف
 در وقت قوت
 در وقت ناتوانی
 در وقت علم
 در وقت نادانی
 در وقت حیات
 در وقت ممات

در این کتاب زینب
دارینی زینب
نخستین دارینی
مصحف قرآن
احمدی قلوب

پس اگر سودای دمویست و آثار دم همچنان ظاهرست علاج آن فصد با سلیق است
از دست راست بعد از آن انضاج سودا بعد از آن اسهال سودا بآب الجبن و فیتون
و از تسخین در علاج این قسم محرز باید بود و شربت سکجین مناسب است و اگر
سودا محترق از بلغم باشد فصد نباید کرد بعد از انضاج اسهال بمطبوخ افیتون کند
و قی بمقطعات و شرب سکجین بزوری درین قسم نافع است و اگر سودا محترق از
صغیر باشد علاج آن بعد از انضاج اسهال بمطبوخ خیار جبرگ کند و شرب سکجین
و ماء الشیر درین قسم نافع است و اگر ماده تب سودای عکری رسوبی باشد یا
محترق از رسوبی باشد بعد از نفع تنقیه بمسهلات قویه سودا مثل معجون نجاح
باید کرد و در علاج تب سودا مطلقا خصوصا قسم آخر تعجیل در مسهل نباید کرد و مسهل
متواتر نباید داد بلکه ایامی بعد از انضاج و تلطیف مشغول باید بود بعد از آن مسهلاتی
داد تا نیاید به انضاج سعی باید کرد که مسهل باید داد و همچنین تا ثناء کامل حاصل
و هرگاه که درین تب لرزیدن کم شود و بجد قشعر برسد دلک اعضا و در او
تعریق نافع است و غذا درین تب لحوم خفیفه مال برطوبت مثل جوار غ و بر
پاشود آب خورند و در بعضی اقسام آن که سکجین مناسب است فزورات
مثل غوره انار و زنجبیل با همین لحوم محلی بقدیم مناسب است و از خوا که اندام

[illegible]

۵ یسی تقلا
۵ یلم فون
۳ اسارون شای
۳ سافندنی
۳ جوبلیا
۱ ساسه
۵ ایون روی
۵ سانیای
۳ کیا به حتی
۵ یما فون
۵ فون
۲ حب بلان
۵ تخ فون
۳ تخ فون

روغن فلفل
فلفل
روغن زنجار
زنجار
فلفل
زنجار
فلفل
زنجار

و اما رطب و انکورو و دران دو قسم محرق از خون و صفرا بطبع و قی نافع است
و اما ربع دائمه علاج آن اول قصد باسلیق است بعد جند روز قصد صافن و باقی
اعمال مثل ربع دائره است و اگر در اعظم النفع است درین قسم و اما حیات
خمس و سدس و سبع علاج آن مثل علاج ربع است و اما حیات مختلطه
اول سبب آن باید شناخت و اگر سبب آن ورم بعض اعضا باشد علاج آن
ورم باید کرد و اگر سبب آن نوثد بر باشد اول تنقیه از آن فضول که از بدنه
در بدن جمع شده باید کرد بعد از آن تجوید اغذیه و سایر تدبیرات و درین تنقیه
اول باید شناخت که فضول مجتمعه در تحت که ام جنس اخلاط است بعد از آن
در انقباض و اسهال و سایر اعمال قصد اخراج آن قصد باید کرد و اما حیات
مرکبه اول ارکان ماده باید شناخت بعد از آن تنقیه بدن از آن مواد و اما حیات
عشیه اگر سبب آن بلفغ خلم باشد علاج آن علاج تب بلفغی است الا انکه
اسهال این بلفغ مجتمه نرم که در آن ادوی حدی باشد باید کرد و تغذیه بیاغذیه
که محال بقصد باشد و بنان با شربت قند مناسب است و دلک اعضا غیره
خسته نافع است و هر چه علاج یک مثال تخم کرفس یا سیکنجین عسل بدنند و اگر
سبب آن صفرا و رقیق سیمه الحوض باشد علاج آن علاج محذوفه است و هر سله

فارس
جودان
۱

جرعه از امعاء شکر مخروجه بآب انار مزه بدمند و سیوا سرد برف و پنج سرد کرده
 مثل رقی و خیارزه و بادرنک بدمند و تقطید سینه بطن دل و کلاب بکند و ثریه بان
 در آب انار مزه در قرب زمان نوبه بدمند و در حال قش همین شریه در آب انار
 حل کرده با شراب مخروجه با آب سرد کاک در آن حل کرده در حلق او بریزند اما
 و با سی علاج این تب فصد است و شرب آب سرد با ربوب فواکه حامضه
 قابضه و اقراص کافور تقطید سینه بطن دل و کافور و سرکه و کلاب کردن و
 در هوای معتدل مطیب مرشوش بکلاب آسودن و تغذیه بمقویات مثل
 جوارنج استغنی باح معطر بکلاب اما حی حبه و جدری علاج این تب بشیرانکه
 برون آید فصد و حجامت باید کرد و شرب ربوب بارده قابضه مثل رب به با
 کلاب و عرق بدمشک با قرص کافور و تخمین آب انار با این قرص اگر چه این
 عمل یعنی ترش شدن در اگر بلاد مزوک و ملجور است و حفظ طبعه از نرمی
 و اسهال درین تب واجبست اما بعد از برون آمدن حبه و جدری فصد و حجامت
 نباید کرد و محجم را باید پوست اند تا عرق کند و نام برون آید و اگر دشوار
 برون آید انجیر و موی و عدس متشر و جوب لک و کل سرخ بزنند و سرب آن
 آب بکند و غذا درین تب ماء الشیر است و عدس متشر که با سرکه و روغن بادام

بخور

بخنه باشند پس چون برون آید و آب بر دارد امد او خشک شدن آن باید کرد بلکه
 کافور در کلاب حل کند و بران باشته و مورد و کل سرخ در شیب جامه
 دو کنند تا دانه خشک شود و خوش شوند و اما انیالوس و لیفور با علاج
 این تبها علاج حق بها بل نیست و الله اعلم بالصواب فصل ششم در اغذیه و ادویه
 غذا بعرف طب چیست که چون وارد شود بر بدن و منفعل شود از حرارت
 غریزی تغییر هیچ کینیت از کینیات بدن نکند و تسخیل شود بگوهر بدن و ماده غذا
 یا نبات یا حیوان و نبات یا حیوانست یا فواکه یا عصاره نبات فواکه یا برزخ یا دانه
 برزخ یا بتول و آنچه دانستن آن در غذا ضروریست طبایع است و قوام و صلاح
 و کینیت و طبع اما جوب کندی افضل جوبست طبعه آن قریب با عند الست و اندکی
 میل بحرارت دارد و افضل اصناف آن متوسط میان نخی و سستی و سرخی و سببست
 سختی و حرارت در آن موجب بطو منفعم و کثرت غذا ائمه است و سستی و بیاض در آن
 برعکس است و افضل غذا اء معول از کندی ناست و افضل ناست که از کندی
 شسته و آرد نخاله گرفته بانگ معتدل و تخمیر کامل در تنوری معتدل بحرارت
 بقوامی متوسط میان رقیق و غلیظ نیک برشته باشند نشاسته سرد و تر و نخب است
 و او اوفق غذا است کسی را که سرفه از خونیست حلق و قصه شش باید سرب

و آب عسل و آب گلاب

در این تب فصد و حجامت
 و شرب آب سرد با ربوب فواکه
 حامضه قابضه و اقراص کافور
 تقطید سینه بطن دل و کافور
 و سرکه و کلاب کردن
 در هوای معتدل مطیب مرشوش
 بکلاب آسودن و تغذیه بمقویات
 مثل جوارنج استغنی باح معطر
 بکلاب اما حی حبه و جدری
 علاج این تب بشیرانکه
 برون آید فصد و حجامت
 باید کرد و شرب ربوب بارده
 قابضه مثل رب به با کلاب
 و عرق بدمشک با قرص کافور
 و تخمین آب انار با این قرص
 اگر چه این عمل یعنی ترش شدن
 در اگر بلاد مزوک و ملجور است
 و حفظ طبعه از نرمی و اسهال
 درین تب واجبست اما بعد از
 برون آمدن حبه و جدری فصد
 و حجامت نباید کرد و محجم
 را باید پوست اند تا عرق کند
 و نام برون آید و اگر دشوار
 برون آید انجیر و موی و عدس
 متشر و جوب لک و کل سرخ
 بزنند و سرب آن آب بکند
 و غذا درین تب ماء الشیر است
 و عدس متشر که با سرکه و روغن
 بادام

[illegible]

غلیظ و کثیر الغذا است و سخن رشته و ما به سرد و ترست غسل الانضمام است
و مولد خونی بلغمی و فحاح است سبوس در آن حرارتی ضعیف و جلایبی مست و غذای
معمول از شیر او سعال بلغمی را نافع است شیعر مائل به برودت و بهوست و در
جودت غذا اقرب بکندم است غذائیه او کمتر از غذائیه کندم است
و انچه از او از معده اسرع از انچه از کندم است و مان جو بهر دفع است
تولید خونی مائل به سودا و تیه میکند و اصلاح آن به جری و شیرینی است و فرج بزور حاره
مثل شوینر و سرجه از جو میسازند برودت او از آن مفارقه نمی کنند اما سرکه که با آب
بخشد بترید و ترطیب میکند و ماء الشیر میرد و مرطب و ملین است و نافع است کسها
که تبی و مرض حار باشد و محتاج به تدریس لطیف و تمین بطن و ادرار بول باشد
صنعت ماء الشیر آنست که اولاً جو بشویند و آب در آن ریزند و آتش در شیب آن
نهند چون بپزداء جو بشین بکنند این آب از او بریزند و آبی دیگر اما جو شایند بران
ریزند و بجوشانند چندانکه شکفته شود فرو گیرند و آب از دانه صاف کنند و بقیه
شیرین و بخورند برنج دانه حقیف جیه غذا اسرع الانضمام است مناسبست
اگر مردم را در اکثر اوقات و غذائیه او کمتر از غذائیه کندم است و اما طبع او
مستقیم اند بر آنکه خشک است در درجه دوم و اما در حر و بر د آن خلاف کرده اند

صالح
ما حیران تو ساکونای
بخت درم زده بجهت
رخسار درم عجب دور
دانه خجی درم جلاور
چشم درم غنچه عطر
گل درم کس

39
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

کسی گفته سردست در اول کسی گفته کرم است دیگری گفته معتد است و قومی گفته
که او تسخین ابدان محروبان میکند و این معقولست هم به تجربه و هم بقیاس
اما قیاس از برای آنکه خشک و لزج است و سرجه لزج است از آثار منجات
زودتر کرم و محترق میشود پس برنج اول بسرعت قبول حرارت از بدن محروم
میکند و بآن حرارت مکتبه تسخین همان بدن میکند و همچنین به تدریج و هم
حرارت تسخین میکند از برای آنکه افواء ماسا رقیما میکند و مانع آب میشود از
وصول سبک بر تسخین محکم میکند الا آنکه وجه دوم و سوم شامل محروم و مبر و در دست
و اوقاف احوال اغتایه برنج در رطوبات موا و رطوبت معده است و او بطبیعی
الاخذار و قابض است قبض معتدل و جری بسیار و نیک قبض او کم میکند و
الاخذار او آسان میکند و آنچه مده قبض اوست آنست که بوبرند و اختیار
برنج سرخ کنند ناشسته با کاورس و پیه کرده بزبرند اما مگر که برنج نیک
باشونید و بار و غن دانه یار و غن شیره یار و غن بادام بزبرند و او را تا اثری معتبر
در قبض غنی ماند و چون برنج به شیر بزبرند تغذیه او زیاد شود و منی زیاده کند و سمن
شود بتجفیف تاثیرش خورند و برنج بدست مستعد قوی را و نافع است مستعد
سج و قروح امعاء و از برای سج و قروح امعاء بصورت حسوی رقیق باید بخت

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

همانکه ز ایل میشود
نخ جو بکته تطلخ
طریق نسبت فواکه
از نوشته جاسوسی
عبدالرحمن سب
آب از شیرین و آب
آب از شیرین و آب

در معنی
نشان دانه
روغن دانه
فانت قال
نصفه

وزیر

تألیف سنگ کرده و مثانه میکند و این نوع یک قسم از و نخود سیاه است و
بهتر است که آبی در آن باز خورد خصوصا کاهی که بچته باشد با او کرفس و
ترب و ریخته باشند در روغن بادام و حرارت نخود سیاه اشد از حرارت
سندست و نخود سفید گرم است در آخر درجه اول ترست در وسط درجه
اول و در طوبت او آمنه با جرم او آمنی که دشوارست بر حرارت معده
تیمبر آن و حل آن تا آن زمان که باد میشود ازین جهت اکثر نفخ او در عروق است
و به این سبب محرک شش و جماع و کثر منی و شیرست نخود رنگ روی خوش کند
خصوصا که با قلیا با او مخلوط شود و هرگاه که بخوبی اند و خام نباشد بخورند انفاظ
و آرد نخود تحلیل او را مضمیه میکند هرگاه که این او را مصلب شود و آرد نخود منس
و خرازم و کلف پاک میکند و نخود غذای ریه بش از دیگر حبوب مدهد و ازین جهت
حسویی که از آرد نخود و شیر برزند نافع است کسی که آب دمن او خشک و او را زو
باریک باشد و نخود و با قلیا برشته نفخ او کمترست و انچه در آن دیرتر و غلط آن
اشدست و نخود تر تنفخ و بطبی الهضم است و مولد فضول در معده و امعاءست
و باید که فی الحال که نخود بخورند آب نخورند و صبر کنند و روغن نخود قویا می برد ماش
محمود الخلط است خصوصا ماش مقشر و ماش در احکام و آثار نزدیکیست با احکام

تغی

دعواتی مضامین

۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شد محکوم است

والله

[illegible]

و آثار با قلا الا انك فاح نمت مخون با قلا و جلای ماش مثل جلای با قلا است
ازین جهت انخدار ماش با قلا از انخدار با قلا است و نان از آرد ماش با قلا است
اصحاب نزلات و سعال را و طبیقه ماش سردست در درجه اول معتد است
در رطوبه و یبوسته با اندک میل به یبوسته خصوصا غیر مغشور و آبی که ماش در آن
پخته ملین است و جرم او قایض خصوصا که در دو آب میزند و آب اول او
بریزند و مطیب سازند به کشیده خشک و سماق و ادرار دانه یا آب غوره و ماش
غذایی سبک خوبست بار و غن با دام و بقول موافقه از برای محو مان و افضل
اوقات تغذی ماش تابستان است و ماش موافق محرر رانست و موافق
کس است که محتاج به تدبیر لطیف باشد از برای اینکه ماش تریه مسکنه و غذایی
میده نه بسیار و اصلاح آن مبر و فوا آنست که به شیر خشی دانه نهند و ماش ضادی
نافع است رض و فسخ و دهن را لوبیا کثیر النفع است و نفع فوا قلی از نفع با قلا است
و قریب نفع ماش است و انخدار او از شکم و خرق اولی در خروج ماش
الا انك رطوبت او بسیار است و خون متولد از او درجه دست کمتر از ماش است
و غلیظتر و بلیغیه از خون ماش نزدیکتر و لوبیا گرم و تر است در درجه اول بدن فریه
مسکنه و باه برمی انگیزاند و ادرار بول و حیض مسکنه خصوصا نفع و تسکین شکم مسکنه

42
 نیت جت اسهل
 نعل از خانه وایم
 شهاب الدین
 زارنگ اعلم
 بوست سسته
 دوش از همه
 در شک و بویست
 سسته یک روز
 دوش در آن
 بخوبی استدل
 بآنکه همه
 ز نور جبر

فوز السعد المهراد الملك
عاج وبنين باجوان
لوز وبنين باجوان
الملك وبنين باجوان

[illegible]

مقدار او سرد می آید و در خواب باید می آورد و بطور مایه عده را خوب نیست غشیان
می آورد و بخار می آید و از برای این با سر که و خنول و سداب و مری بخورند
و آنکه لوبیا نبات آن خورد با نمک و فلفل و ستر باید که خورد و استعمال لوبیا
خصوصاً سرخ در مریجات معین است در قی و اما سایر جویب حلیه کرم است
در درجه دوم خشک است در درجه اول اکل آن مضر و مغش است و خط
او محو نیست منبج و ملین است و آبی که در آن حلیه نخته باشند هرگاه که بانه که
عسل بخورند فرو می آورد و جمع اخلاط رویه که در روده است و فرو می آورد
خون حیض و خون نفاس و اگر حلیه با انجیر و خرما پزند و آب صاف آن
بگیرند و با عسل مقوم سازند بقوام لعوق و لعق تصفیه آواز کند و بلغم حلق
و بلغم غلیظ بشوید و پاک کند و سرفه کند و در ریه نافع است و کاه ببله حلیه
بیش از آنکه تخم باورد با سر که و مری بخورند و آن نیز مضر است و هرگاه
بسیار از آن بخورند الا آنکه قبله با سر که معده را نافع است که عفونی عارض
او گشته و حلیه تحلیل او را مصلح و او را مبلغمه میکند و غسل سر با آن متعنه جز از
مکنه و حلیه خوردن را شحم بدن کند و میکند سمس کرم است در اول و در
در درجه دوم و روغن او اکثر از روغن بزره است و کهنه نکوفه اگر بخورند مضم

نمود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نشود البته و کوفته لبن و بطن الانضمام است مفتی و درخی معده و مسقط
اشتهاست و غیر بوی دهن و موله خلط غلیظ لبن و اصلاح او است
بریان کند و با غسل بخورند و انجد ارغیم مقشور است و همین مقشور
اکثر است و روغن کنجد ممکن خرقه معده و وحدت اخلاط و طین تشنج
اعصاب و نافع از شقاق و خشونت و حکم است الا انکه درخی معده است
خشیاش ابيض سردست در دهم و خشک است در اول بخواب میرد
تنویری معتدل و ناقص است کسی را که فرو دوخته میشود از سر او نزل
ریق حار و تکیه سعال حادث از حرارت میکند و اصل نمیشود بدن
از وغه ای کثیر و بهتر آنست که بغسل باقیه بخورند و با غسل منی زیاده میکند
و در نبات او برودت بیش از تخم او است بزرگتان گرم است در درجه
اول در رطوبت و پیوست معده را ردی و عسر الانضمام و نافع است
اندر کی غذا از و بدن میرسد و بریان کرده او شکم می بندد و بزرگتان در رطوبت
و با غسل نافع است از سعال بلغمی منخوع مواد صدر و جالی و معین بر نشت
اعانت میکند بر باده هرگاه که بسیار از آن با غسل و غلغل بخورند عین را
ردیت مسکن در دماست نافع است از ناخن ترکید و ناخن سفید شده

[illegible][illegible]

دفعه اولی در دفعه اولی
دفعه دوم در دفعه دوم
دفعه سوم در دفعه سوم
دفعه چهارم در دفعه چهارم
دفعه پنجم در دفعه پنجم
دفعه ششم در دفعه ششم
دفعه هفتم در دفعه هفتم
دفعه هشتم در دفعه هشتم
دفعه نهم در دفعه نهم
دفعه دهم در دفعه دهم

نهادن با موم و عسل شسته اند کرم است در دوم خشک است در سوم
عسر الانضمام و معده را ردی و معده خست و سخن بدست استخانی
قوی و مرتفع میشود از و سیرنجاری دهانی که او مظلم بصیرت الا انکه
ملطف و مدبول و محلل نفخ است و مجتبی می است به شده بس متبول
از و ریت دفع ضرر او بادام و خشخاش است و شربت سکنجبین بعد از
و روغن او نشف رطوبات ترشحه از اذن میکند و آب و ورق و نافع است
از در و گوش حادث از و منقعی خراش و مطول شعرت قرطم کرم است
دوم خشک است در اول معده را ردی و ملین رطن و مسهل بلغم است هرگاه
در آب حل کرده با عسل بخورند یا کوفته با انجم بخته سه شسته یا حل کرده در مرقی
خروس در آن بخته باشند یا با جاده و چه که بخورند اسهال بلغم بکند و غذای و آل
از و بدن اندکست تنخ خربزه و خیار با هر رنگ این سه تنخ ملین بطل است
و مدبول نافع اند سعالی که از حرارت باشد و غذائیه ایشان اندکست
و آنها فواکه و ثمار قلیل غذا اند به نسبت با لحم و جوب و مخلوق فواکه از برای
تفک و تدای کسی را که نه او بی ادویه بر او صعب باشد و مشکزه آن بود
نه او بی فواکه جامع سه فائده جلیله است از اله امراض و ملذذ به میوه و تغذی

نعمت خیرم
دفعه اولی در دفعه اولی
دفعه دوم در دفعه دوم
دفعه سوم در دفعه سوم
دفعه چهارم در دفعه چهارم
دفعه پنجم در دفعه پنجم
دفعه ششم در دفعه ششم
دفعه هفتم در دفعه هفتم
دفعه هشتم در دفعه هشتم
دفعه نهم در دفعه نهم
دفعه دهم در دفعه دهم

دفعه اولی در دفعه اولی
دفعه دوم در دفعه دوم
دفعه سوم در دفعه سوم
دفعه چهارم در دفعه چهارم
دفعه پنجم در دفعه پنجم
دفعه ششم در دفعه ششم
دفعه هفتم در دفعه هفتم
دفعه هشتم در دفعه هشتم
دفعه نهم در دفعه نهم
دفعه دهم در دفعه دهم

دفعه اولی در دفعه اولی
دفعه دوم در دفعه دوم
دفعه سوم در دفعه سوم
دفعه چهارم در دفعه چهارم
دفعه پنجم در دفعه پنجم
دفعه ششم در دفعه ششم
دفعه هفتم در دفعه هفتم
دفعه هشتم در دفعه هشتم
دفعه نهم در دفعه نهم
دفعه دهم در دفعه دهم

و ملذذ و تغذی از جهت تقویت ارواح و قوی معین استغای به و ایته اند این
جهت تدای بنوا که مادام که مقرون بشرائطه او باشد افضل از تدای
بغیر فواکه است و شرائطه او در اول فصل نوزدم مذکور خواهد شد
اما مضار فواکه آنست که فواکه مطلقا مائیه آن بش از مائیه جوب و لحوم
ماکوله است و بدن را تمیلی از مائیه میسازند و فواکه دو قسم است قسمی
مانند از اعتدال بجانب حرارت و تولید مرار مثل طب و بعضی از
اعتدال مانند بجانب برودت و بلغمیه پس اگر میوه موله فضولند در بدن
به و وجه یکی میوه که از اعتدال دارند به خراش و دوم بکثرت مائیه که بآن
مستعد تغذی اند در بدن همچنانکه خربزه مثلا بکثرت مائیه زود کند میشود
در خارج بدن در بدن نیز به همین سبب زود متغیر میشود و طریق احتراز
از مضرت میوه آنست که در خوردن اولاً خود را نگاه دارند از کثرت و
خندان بخورند که قوت و حرارت غریزی خورند و افی باشد بهضم کامل آن
و تحلیل مائیه آن و اگر مالک نفس خود نباشد و بسیار بخورند بعد از آن
در حرکت و تعب افتراید یا مدیری یا مرقی بخورند و مدرات و موقوفات
فصل نوزدم مذکور خواهد شد ثمار نخل طلع بهار خراست و بلخ غوره خرا

دفعه اولی در دفعه اولی
دفعه دوم در دفعه دوم
دفعه سوم در دفعه سوم
دفعه چهارم در دفعه چهارم
دفعه پنجم در دفعه پنجم
دفعه ششم در دفعه ششم
دفعه هفتم در دفعه هفتم
دفعه هشتم در دفعه هشتم
دفعه نهم در دفعه نهم
دفعه دهم در دفعه دهم

کرم است دوم کسی که مستعد غلط و سدد در اجشا خصوصاً جگر باشد سئوم
 مستعد آن جیات و صداع و رمد و قلاع و خوانیق اما سرد فراج برزاج صلی
 یاسنی و سلیم الا حشا رطب و فرما موافق ایشانست و کثیر منی و تبین
 ایشان میکند و مصلح فرما و رطب در حاله اکل با دام و خشیاش است و
 دفع آن امارت و سکنجین و اما خادک و قصب متوی معده اند انجیر تر
 کرم و ترست سرد و درجه اول و انجیر خشک کرم است در دوم و معتد است
 در رطوبت و یوسیت و انجیر ناهنجته بغایت بدست و افضل اصناف
 انجیر سفید است بعد از آن سبز بعد از آن سیاه و در ورق انجیر یوسیت است
 و افعال انجیر خام قریب به افعال ورق انجیر است و هرگاه که خام خمد کند بر
 ثولول که در شهر ما آنرا کوک میگویند بر کند آنرا و تعدیه انجیر بیش از تعدیه سایر
 فواکه است بعد از فرما و انجیر بسبب جلایی که دارد از اعضاء غذا ازود
 متحرر میشود و همچنین نفوذ در بدن بسرعت میکند و به سبب جلا و سرعت
 انجیر مضرت او از سایر فواکه کمتر است و بهنجیز و آن انجیر است که رنگ
 آن سرخست مایل بسودا و تخم ندارد و نزول او سرعت و دفع او الطفاست
 و معده را بدست و اصلاح انجیر همچون اصلاح فرماست و انجیر خشک هرگاه که

هنوز بزرگ نشده و ببر که در شهر ما شخارک میگویند غوره بزرگ شده
 و این بر سه سرد و خشک و قابض است و از بسیار خوردن آن خوف
 قولنج است مصلح آنها امراق جرب با مثل دارجنی نخته است و اما
 رطب کرم است در دوم و ترست در اول معده را آلوده میکند
 بغضد چسبنده غلیظ کرم و رطب اصناف کثیر است هر چند غلیظ تر و
 بزرگتر و سیاه است بد ترست و هر چه زرد تر است و کوچکتر و لطیفتر
 بهتر است و هر چند شیرین ترست کرم ترست و فرما کرم تر از رطب است
 و رطوبت او کمتر از رطب است اما ترست خشک ترست و جمیع اصناف فرما
 غیر الانضمام است و همه اصناف او کثیر الفه است از خوئی کرم غلیظ
 متولد میشود و خون بعضی اصناف آن بحرارت و غلظت لزوجت هم دارد
 و آن فرمای لجم است و فرمایی که نه در کرم میر حاصل میشود از برای آنکه کمال
 نفع بر درخت نیافته ادنی و انزلست از فرمای کرم میر و هر طعمی که
 در غلظت و لزوجت و علالات جمع شد تولید خوئی غلیظ میکند و
 حدوث سدد و غلظ در احشا بران مرتب میشود ازین جهت فرما متنا
 این جماعه که خواص شمر نیست او کسی که فراج اصلی و مایه فراج سنی او

کرم است دوم کسی که مستعد غلط و سدد در اجشا خصوصاً جگر باشد سئوم
 مستعد آن جیات و صداع و رمد و قلاع و خوانیق اما سرد فراج برزاج صلی
 یاسنی و سلیم الا حشا رطب و فرما موافق ایشانست و کثیر منی و تبین
 ایشان میکند و مصلح فرما و رطب در حاله اکل با دام و خشیاش است و
 دفع آن امارت و سکنجین و اما خادک و قصب متوی معده اند انجیر تر
 کرم و ترست سرد و درجه اول و انجیر خشک کرم است در دوم و معتد است
 در رطوبت و یوسیت و انجیر ناهنجته بغایت بدست و افضل اصناف
 انجیر سفید است بعد از آن سبز بعد از آن سیاه و در ورق انجیر یوسیت است
 و افعال انجیر خام قریب به افعال ورق انجیر است و هرگاه که خام خمد کند بر
 ثولول که در شهر ما آنرا کوک میگویند بر کند آنرا و تعدیه انجیر بیش از تعدیه سایر
 فواکه است بعد از فرما و انجیر بسبب جلایی که دارد از اعضاء غذا ازود
 متحرر میشود و همچنین نفوذ در بدن بسرعت میکند و به سبب جلا و سرعت
 انجیر مضرت او از سایر فواکه کمتر است و بهنجیز و آن انجیر است که رنگ
 آن سرخست مایل بسودا و تخم ندارد و نزول او سرعت و دفع او الطفاست
 و معده را بدست و اصلاح انجیر همچون اصلاح فرماست و انجیر خشک هرگاه که

کرم است

کرم است دوم کسی که مستعد غلط و سدد در اجشا خصوصاً جگر باشد سئوم
 مستعد آن جیات و صداع و رمد و قلاع و خوانیق اما سرد فراج برزاج صلی
 یاسنی و سلیم الا حشا رطب و فرما موافق ایشانست و کثیر منی و تبین
 ایشان میکند و مصلح فرما و رطب در حاله اکل با دام و خشیاش است و
 دفع آن امارت و سکنجین و اما خادک و قصب متوی معده اند انجیر تر
 کرم و ترست سرد و درجه اول و انجیر خشک کرم است در دوم و معتد است
 در رطوبت و یوسیت و انجیر ناهنجته بغایت بدست و افضل اصناف
 انجیر سفید است بعد از آن سبز بعد از آن سیاه و در ورق انجیر یوسیت است
 و افعال انجیر خام قریب به افعال ورق انجیر است و هرگاه که خام خمد کند بر
 ثولول که در شهر ما آنرا کوک میگویند بر کند آنرا و تعدیه انجیر بیش از تعدیه سایر
 فواکه است بعد از فرما و انجیر بسبب جلایی که دارد از اعضاء غذا ازود
 متحرر میشود و همچنین نفوذ در بدن بسرعت میکند و به سبب جلا و سرعت
 انجیر مضرت او از سایر فواکه کمتر است و بهنجیز و آن انجیر است که رنگ
 آن سرخست مایل بسودا و تخم ندارد و نزول او سرعت و دفع او الطفاست
 و معده را بدست و اصلاح انجیر همچون اصلاح فرماست و انجیر خشک هرگاه که

انجیر

دارد و هست که این
نقل از حواله سال
آرد و قاطا آرد و خور
عنه قال
آرد عکس کند
عنه قال
در نهانی کو فقه
صدف نشانه
عنه قال
کل سینه او کو فقه
عنه قال
بجبه ببار
فوق

با کردگان و بادام بخورند تولید خوبی بهتر میکنند و بهتر است که از انجیر تر بوست
باز کنند و بخورند از برای آنکه بوست انجیر عسرا لانهضام است و ضما دانه
بخته با آرد کندم انفاج و تحلیل اورام صلبه میکند غب انکور گرم و ترست
در درجه اول شبیه انجیرست در آنکه خون متولد از و خوبی محمودست
سرع الاخذار و متوسط در لطافت و خالی از تغلیظ احشا و تسدید خرمات
و انکور صادق الحلاوة مطلق بطن است خصوصا که رقیق القشر و کثیر المایه
و غذایه انکورس که تازستان مانده بیش است و انکورس که فی الحال از درخت
چیده اند نفاج و مطلق است و انجیر جذر و ز بعد از چیدن آن بخته باشند بهترست
و بهتر است که انکور بکند و آب آن فرو برند از برای آنکه دانه او سرد و خشک و
منغیر شده از تمام اعضاء غذا مسکود و همچنین است حکم بوست انکور الا
آنکه انکور با جمع اجرا خوردن غذا بش میبرد و نفود و اخذار عصیر زود ترست
و اما رزبب نسبت به انکور نسبت به انجیر خشک است به انجیر تر و افضل
اصناف رزبب بحکم رقیق القشر ثقیل الوزن است و غذایه رزبب بیش از انکور
و بهتر است که از دانه پاک کرده بخورند و جلا و تبیین رزبب کتر از جلا و تبیین
انجیر خشک است الا آنکه موافقه رزبب با معده بیش از انجیر خشک است و موافق

جون

طی
فی
و فی
فصل
صلاهی که در ده دار و

از باب خفا نسی
تعلی خفا نسی
از قول احمد بن محمد بن قزوینی
در کتاب التوحید

۹۷

۴۶

چون فرامسد دنت اماغذائیه فرما بش از غذائیه سویزست و سویز
 نافع است بینه و کشش را هرگاه که در آنها طوبی فضلیه باشد و سویز
 صدیق معده و جگرست مقویست ایشانرا خصوصاً که در سویز قبض باشد
 و بادانه بجاوند نافع باشد کسی را که در معده عفونت باشد و این سویز بادانه
 جاویده حابس بطن است و میپخته و آن آب انکورست که به بختن ^{ثلث آن}
 رفته و یک ثلث مانده نافع است در سعال و ربو و در در کرده و مثانه و اما
 سرد و خشک است و قابض نافست در عطش و اسهال صفراوی و خمار
 منتص خون و صفاست نافع است در معده و جگر کرم و در آستنی و جنین
 و فساد هوا و در امراض حاره و مانع قی است کشش شبیه بزبیاست در
 احکام الا انکه قبض او کمترست و خروج او از بدن اسهل است و ترشترین
 گرم و ترست چون وارد شود بر معده خالی از طعام پاک از قبول زود
 متعذر شود و کیلوس را احوال کند و تولید خلطی بدینکه مگر آنکه بسیار
 بخورند و چون وارد شود بر معده محتلی غیر نفی فاسد شود فساد عجیب
 و در وجلا و قوت اسهالیه مست که استفاده از پرمست درخت کرده
 و تغذیه او اندکست شبیه تغذیه خرزهره و توت معده را بقبول الود کند

ما لکستون
 در هر یک
 فقه علی حاق
 و چون نند
 بفضل نور
 نعل اریه
 افسین رومی
 در حال
 حکم کنند و مادران
 و احوال و حال
 مادران رومی
 در حال حکم
 حکم کوفس و در حال

[illegible]

و محروم از اراده سر آورد و دافع ضرر را و سنجین است نوت سیاه که او را
نوت شامی میگویند سرد است و معتدل در طوبت و یسوست نافع است
معدۀ ملتهبه را و مشتهی و مانع جمیع تحذیانت و نافع است در ذبحه او را
حارۀ در دهن و سرج نا بخته سرد و خشک است و قابض است همچون سماق و
خشک این نوت چنگ بدل سماق و قاع صفرا و حابس رطوبت است ممتش
سرد و تر است آب این نوت و جرم آن سرد و سریع الفساد است و خون متولد
از و خون بد سریع العفن است بر روی غذا نباید خورد که افادۀ اسهال کند
و آنرا بر سر معدۀ می آورد و زرد آلو معدۀ بسکت و حرارت معدۀ و آب می کشد
و از بسیار خوردن آن بعد مدتی تب متولد میشود و اما اصحاب معدۀ گرم
که از معدۀ ایشان جشای دغانی بر میخیزد و بسیار باشد که بآن منتفع شوند
خصوصا در حرمتا و بعد از تعب و زرد آلو مطلق بطن است و قاع صفرا است
و بخری که از حرارت باشد میبرد و شیرین تر زرد آلو فاسد و متعفن میشود و
بسرعت متخیل بصفرا میشود خصوصا در معدۀ گرم صفرا بی زرد آلو خشک بر زبان
که بخوبی باشد در آب و آب آن بخورند نفع دهد در حمیات حارۀ و تشنگی کم کند
در و غن اسهال زرد آلو گرم و خشک است در دوم نافع است بواسیر را

خسوخ سرد و تر است در مرتبه دوم غلیظ و بطنی و لیس و عمر الاکسجیال بخوبی
متولد میشود از و خونی کثیر لزج که مورث حیات بلغمی است الا انکه فاسد میشود
در معدۀ همچون زرد آلو و موافق تر است معدۀ ملتهبه را از زرد آلو و مشتهی
طعام است و آن صنف شفا لوی که نرم است و اسهال از و یسوست و آن
می آید انضمام او و اسهال را از معدۀ اسرع است و آن صنف که
است با و چسبیده و جرم او ضلب و دریم آغشته است پس او غلیظ و اسهال
انضمام او دیر تر است و شفا لوی را بش از طعام باید خورد تا بعدۀ خالی شد
الحرارت رسد و شدت حرارت معدۀ معین می شود و بر روی شفا لوی
غذای ترش و آب برف نباید خورد و شفا لوی نافع است در زمان نزید تب
غیب و محرقه و اگر بهار شفا لوی و ترک آن بگویند و آب آن بنشانند و بیاض
با سهال گرم که و بندارند و همچنین این آب اگر بزرافۀ طلا کنند یا در گوش
جکانشد جوانی که در گوش باشد بکشد انار شیرین معتدل است در حرارۀ
و برودۀ تر است در درجه اول موافق مزاج روحست بصفرا و حلاوت
خصوصا در و کپهد فرو می آورد طعام از معدۀ چون بکشد و بسیار باشد که
مضر باشد انار شیرین اصحاب تنهاتر را از برای آنکه درین ابدان متلب

میشود بر سره کبفرا و حب آن شکم می بندد و آب آن میراند و آب آن ملین جلق و
صدر است اما آنکه این آب اشتها طعام کم میکند و آن صفت که او را آنلیسی
و در شهر ما انار شبستان میگویند و دانه او صغیر و نرم است نافع است در سعال
حادث از حرارت و انار مز که عوام آنرا میخوش میگویند نافع است در
وجع القوادی که در عروق بدر دل مشهور است و آن در دم معده است
هم که این در عطش شود از خلطی که بلع نم معده کند خصوصاً آب انار
که با بخت جو خوردند و انار از معده است مایل برودت نافع است کسی که
طبیعت او در این و غلبه معتدل باشد این انار حاوی این اعتدالت دانه او
نخافش و شحم او معتدل بعضی است پس مجرب خلط دانه و شحم او با آب انار
آنها را در حبس و اطباء انار ظاهر میشود اما انار ترش پس اول لطیف و قوی البرز
و معتدل در رطوبت و پس است تخشین صدر و تریز معده و جگر میکند
ناخوره صدر از دم فرو میکند و خارش میکند نافع است در قی و ابطال کال
خمر و فرجهای میکند و هیچ اقسام انار نافع است در خفقان و دانه انار ترش
به کاه که خشک گفته شکم می بندد و همچنین پست این دانه به کاه که با آب سرد بخورند
شکم می بندد و نافع میشود از انقباض صفرا بامعده و در جمع اجزاء انار قبض است

و البقی

و اقبض اجزاء او است و قی او بهار او است که بشکل قی عرق است سرط
بار دست در درجه اول یا بل است در دوم و او اصل ایشاست در تقویه معده
و امعاء و حبس طبعه و بر انگیزش اشتها غذا و در مضم آن و خایه شود در معده
رضی به جای معده صحیح و به کثیر غذا است لکن بطی الامعاء است و هرگاه
بزنند انقباض اسهل شود و طریق بخن او آنست که از دانه و پوست باک کنند و
در ماء العسل بزنند و به نخته تقویت و نمید معده میکند ولیکن حبس معده به
ندارد و به شدیده العنوصت محتاج به طبع است تا المین و اخف و نافع شود
و بهی دیگر بخن به آنست که دانه از ان برون آورند و غسل در جای دانه کنند
و سری که از او برداشته بودند با جای خود بزنند و در خمر کینند و در خاکستر گرم بکینند
و بکند از دانه آن که غیر بران بسوزد اگر این عمل با بهی ضعیف العنوصت کنند جمیع قوت
قبض مضاعف کنند و تقویت آب به اشد است و قبض در جرم اتم است و بهار به
و روغن به هم قابض است و دانه به طین بی قبض است و دانه به مسکن تشنگی است
و به منع ترف دم و قطع خایه میکند و بسیار خوردن به مولد قولنج است و خدر
از بهی که بر درخت کالی نفع نیافته و اجابت به خام اگر چه قبض فاضل کامل
دارد بغایت بارد و غلیظ و مولد دم رویت و اما به کامل النضج که حفظ آن

مرادید یا سغیبه
ورق طلک و ورق عسبر و ورق حبه
ورق طلع و ورق عسبر و ورق حبه
عسبر و ورق حبه

مردار
ورق طلا
پایه سحر
ع

در این کتاب
فصل اول در بیان
اصول و کلیات
و فصل دوم در بیان
تجزیه و تحلیل
و فصل سوم در بیان
جمع و تالیف

[illegible]

هو شانه خاق مایند
از خند
احوال

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

در دوم قدیه او بیشتر از تغذیه سبب و به است خصوصا مردی که بزرگ و شیرین باشد ازین جهت قدیه می سازند و در زمستان بخورند و گفته اند که خلط محو تر از خلط تنج است و مضم او اسرع از مضم تنج و در مرد خاصیت است در تقویت دل و تزیج اخفی از خاصیت سبب معین اوست در تزیج عطر او و قبض و متانه جود او و متوی معده و قاطع عطش و مسکن غشيان و قاع صفا و اما مضمار آن کثیر النخ و بطی النزل و عاقل بطن است طعوم مختلفه دراضافه است قسمی ترش است و او سرد و لطیف است و قسمی عفن و کلوی است و او سرد و غلیظ است و قسمی از شیرین و نرم است و او بجات و در طوبیت افرست و ترش آن و عفن آن ضمای را دعست مانفت از اسخه از فضل از عضوی بعضوی و عاقل طبیعه است خصوصا که بسر که بخته باشند و امروند قدیه چون با جب آلاس بزنند آثار امروند عفن و ترش بر و مرتب شود و بسیار خوردن امروند موله قوی است و ماء العسل دافع ضرر امروند خصوصا ماء العسل منقوه و خوردن امروند بر روی غذا مانع بخار مضم اوست از سرد بدترین امروند و امروند خام است و جمع امروند تنج و طویل الوقوف در اعضاء غذا است آلو سرد است در اول و ترست در دوم خاصیت الونز به معده

بشرط آنکه بسیار بخورند و محو و خراجان باید که پوست اترج با لم و محاض مرد و خورند و بر کاترج و چهار آن در آثار قریب بیوست اوست و الطنازان و اما لم اترج سرد و ترست در درجه اول غلیظ و بطی الا انضمام است چون مضم شود غذا بسیار در غذای مردی تولید غلیظ کند منفع و موله قوی بود ازین جهت با غل خورند و اما محاض مرد و خشک است در سوم قاع صفا و حاسن طبیعه است مشتمل و منقطع و جلا است قویا و کلف می برد و انحال بان آثار بر زبان از چشم می برد مغوی قلب کرم فراجست اما جب اترج کرم و خشک است در پنجم محلی و مجفف و متعادم عموم است هم بخوردن هم بضماد کردن و روغن زینجب نافع است در بوایر و روغن که از پوست اترج بکنند نافع است در اراضی عصبی و کوبیدن عریب و اترج نافع است در فساد و استهاسی که عارض ببنیان و اترج تنها باید خورد نه بش از غذا که خوانند که بعد از آن بخورند نه بعد از غذا یعنی که قبل از آن در معده باشد یعنی از ابتدا خوردن آن ناکند شستن آن از اعضاء غذا باید که در معده غیر او هیچ نباشد سبب غلظ آن می بود که این نافع است در با و مصلح مواحت کبیری مرد و سبب عجز دست در اول و خشک است

۱۵۴
 در وقت اشتها کاذب نافع است و دفع آن اشتهاست و اما
 بادام تلخ کرم و خشک است در دوم و استعمال او از جهت دوائیه نه غذائیه
 جلا و منیع و نافع در ربو و سنگ کرده و مثانه است و معین است بر نفث
 اخلاط غلیظه از مده و ریه و طلاء کردن او بر بشه کلف و نشی برد فستق
 کرم و خشک است در دوم قلیل الغذاء است نافع است کسی که محتاج به تدریس لطافت
 از مده و دان و در و اندکی تلخی نیست باقبض و عطریه ازین جهت متوی جگر است
 و ناقض فصد که متکثر شده در مجاری کبد و در مده و ریه و طایفه آنست که نافع است
 مده را بسبب قبض و عطریه خصوصاً مقبول آن و بعد از طعام باید خورد و پوست
 برون او که قشر شوم او است نافع است در جگر که از رطوبت باشد و در کبد
 موام نار جیل کرم است در دوم تر است در اول بطلی الا نهضام و الاخذ است
 غذای خوبه بسیار میده و فربه میکند منی زیاده میکرداند و تسخین کرده و نواجی
 آن مسکنه و مختار از آن تازه سفید است که در و آبی شیرین باشد و باید که برون
 او بخراشد و سفید آن با فایده طایفه است بخورند و خوردن نار کلیل که نهضام
 و کرمها برون آورد و فایده منی روغن نار جیل و ریاح افیون را و بوا بر نافع است
 عنایب از قدما در عنایب بباغ وافی منقول نیست غیر آنکه الا نهضام و قلیل الغذاء است

پرورده باشد بندق کرم و خشک است با آنکه قلیل التغذیه است تغذیه آن بشه تغذیه
 جوزست به سبب کثافت جرم او و تلذذ و قلة دمنیت و کثرت ارضیه که دلالت میکند
 بران قبض بندق و انضمام جوز اسرع و در داء او مده را کمر از بندق است و بندق
 مولد ریاح و مده است و خوردن آن با انجیر و سد اب مقاومت باجمیع
 میکند و لدغ عقرب مانافع است لوز بادام شبیه است بجوز انضمام بادام در
 ازین جهت غذائیه جوز انقی و دمنیت آن کمر است و در بادام عوارقی خفیه و صلاونی
 مست که به این دو طعم جلا و تفتیه احشا و تفتیه سد و اعانت بر نفث فضول صده
 میکند و در و نغزه مست که بآن تلین حلق و شکین عرقه بول میکند و بادام در
 حرارت و برودت معتدل است و تر است در اول و در بادام مقشر اصلاً قبض
 نیست و غیر مقشر نافعست در بله مده و دایغ آنست و چون با پوست و دوم
 که ملاقی مغز است بریان کند و باغ او زیاده میشود و اگر مقشر غیر مقشر با انجیر بخورد
 تلین شکم کند و اگر با شکز نخورد غذای بسیار دهد و تسخین کند و منی زیاده
 کد داند خصوصاً بادام تر و روغن بادام معتدل است و اخف و اللطف از جرم
 صده و ریه و کبد و مثانه را منافع است اما و خم و بطلی الزولست و روغن بادام
 تلخ احر و اللطف از روغن بادام شیرین است و بادام مقش شور کرد و تنفک

در وقت اشتها کاذب نافع است و دفع آن اشتهاست و اما
 بادام تلخ کرم و خشک است در دوم و استعمال او از جهت دوائیه نه غذائیه
 جلا و منیع و نافع در ربو و سنگ کرده و مثانه است و معین است بر نفث
 اخلاط غلیظه از مده و ریه و طلاء کردن او بر بشه کلف و نشی برد فستق
 کرم و خشک است در دوم قلیل الغذاء است نافع است کسی که محتاج به تدریس لطافت
 از مده و دان و در و اندکی تلخی نیست باقبض و عطریه ازین جهت متوی جگر است
 و ناقض فصد که متکثر شده در مجاری کبد و در مده و ریه و طایفه آنست که نافع است
 مده را بسبب قبض و عطریه خصوصاً مقبول آن و بعد از طعام باید خورد و پوست
 برون او که قشر شوم او است نافع است در جگر که از رطوبت باشد و در کبد
 موام نار جیل کرم است در دوم تر است در اول بطلی الا نهضام و الاخذ است
 غذای خوبه بسیار میده و فربه میکند منی زیاده میکرداند و تسخین کرده و نواجی
 آن مسکنه و مختار از آن تازه سفید است که در و آبی شیرین باشد و باید که برون
 او بخراشد و سفید آن با فایده طایفه است بخورند و خوردن نار کلیل که نهضام
 و کرمها برون آورد و فایده منی روغن نار جیل و ریاح افیون را و بوا بر نافع است
 عنایب از قدما در عنایب بباغ وافی منقول نیست غیر آنکه الا نهضام و قلیل الغذاء است

۱۵۵
 در وقت اشتها کاذب نافع است و دفع آن اشتهاست و اما
 بادام تلخ کرم و خشک است در دوم و استعمال او از جهت دوائیه نه غذائیه
 جلا و منیع و نافع در ربو و سنگ کرده و مثانه است و معین است بر نفث
 اخلاط غلیظه از مده و ریه و طلاء کردن او بر بشه کلف و نشی برد فستق
 کرم و خشک است در دوم قلیل الغذاء است نافع است کسی که محتاج به تدریس لطافت
 از مده و دان و در و اندکی تلخی نیست باقبض و عطریه ازین جهت متوی جگر است
 و ناقض فصد که متکثر شده در مجاری کبد و در مده و ریه و طایفه آنست که نافع است
 مده را بسبب قبض و عطریه خصوصاً مقبول آن و بعد از طعام باید خورد و پوست
 برون او که قشر شوم او است نافع است در جگر که از رطوبت باشد و در کبد
 موام نار جیل کرم است در دوم تر است در اول بطلی الا نهضام و الاخذ است
 غذای خوبه بسیار میده و فربه میکند منی زیاده میکرداند و تسخین کرده و نواجی
 آن مسکنه و مختار از آن تازه سفید است که در و آبی شیرین باشد و باید که برون
 او بخراشد و سفید آن با فایده طایفه است بخورند و خوردن نار کلیل که نهضام
 و کرمها برون آورد و فایده منی روغن نار جیل و ریاح افیون را و بوا بر نافع است
 عنایب از قدما در عنایب بباغ وافی منقول نیست غیر آنکه الا نهضام و قلیل الغذاء است

به آن در وقت اشتها کاذب نافع است و دفع آن اشتهاست و اما
 بادام تلخ کرم و خشک است در دوم و استعمال او از جهت دوائیه نه غذائیه
 جلا و منیع و نافع در ربو و سنگ کرده و مثانه است و معین است بر نفث
 اخلاط غلیظه از مده و ریه و طلاء کردن او بر بشه کلف و نشی برد فستق
 کرم و خشک است در دوم قلیل الغذاء است نافع است کسی که محتاج به تدریس لطافت
 از مده و دان و در و اندکی تلخی نیست باقبض و عطریه ازین جهت متوی جگر است
 و ناقض فصد که متکثر شده در مجاری کبد و در مده و ریه و طایفه آنست که نافع است
 مده را بسبب قبض و عطریه خصوصاً مقبول آن و بعد از طعام باید خورد و پوست
 برون او که قشر شوم او است نافع است در جگر که از رطوبت باشد و در کبد
 موام نار جیل کرم است در دوم تر است در اول بطلی الا نهضام و الاخذ است
 غذای خوبه بسیار میده و فربه میکند منی زیاده میکرداند و تسخین کرده و نواجی
 آن مسکنه و مختار از آن تازه سفید است که در و آبی شیرین باشد و باید که برون
 او بخراشد و سفید آن با فایده طایفه است بخورند و خوردن نار کلیل که نهضام
 و کرمها برون آورد و فایده منی روغن نار جیل و ریاح افیون را و بوا بر نافع است
 عنایب از قدما در عنایب بباغ وافی منقول نیست غیر آنکه الا نهضام و قلیل الغذاء است

در وقت اشتها کاذب نافع است و دفع آن اشتهاست و اما
 بادام تلخ کرم و خشک است در دوم و استعمال او از جهت دوائیه نه غذائیه
 جلا و منیع و نافع در ربو و سنگ کرده و مثانه است و معین است بر نفث
 اخلاط غلیظه از مده و ریه و طلاء کردن او بر بشه کلف و نشی برد فستق
 کرم و خشک است در دوم قلیل الغذاء است نافع است کسی که محتاج به تدریس لطافت
 از مده و دان و در و اندکی تلخی نیست باقبض و عطریه ازین جهت متوی جگر است
 و ناقض فصد که متکثر شده در مجاری کبد و در مده و ریه و طایفه آنست که نافع است
 مده را بسبب قبض و عطریه خصوصاً مقبول آن و بعد از طعام باید خورد و پوست
 برون او که قشر شوم او است نافع است در جگر که از رطوبت باشد و در کبد
 موام نار جیل کرم است در دوم تر است در اول بطلی الا نهضام و الاخذ است
 غذای خوبه بسیار میده و فربه میکند منی زیاده میکرداند و تسخین کرده و نواجی
 آن مسکنه و مختار از آن تازه سفید است که در و آبی شیرین باشد و باید که برون
 او بخراشد و سفید آن با فایده طایفه است بخورند و خوردن نار کلیل که نهضام
 و کرمها برون آورد و فایده منی روغن نار جیل و ریاح افیون را و بوا بر نافع است
 عنایب از قدما در عنایب بباغ وافی منقول نیست غیر آنکه الا نهضام و قلیل الغذاء است

بر مشبه شده ام آن بر شاخ آن پس گفته اند بعضی که غلبه گرم و ترست نافع است
 در سعال در بوی خوشونت خلق و وجع صدر و کرده و مثانه و ملین طبع است و
 بعضی گفته اند غلبه سرد و ترست مولد بلغم و مطلق و مبرد و مسکن نایز و دم و
 مطلق صفا و کاسر حده و لدغ احش و متل منی و مضغ انعطاف است و میان
 فریقین منافضات غیر لایق باین مختصر است و جالبینوس گفته که من نیافتم غایب
 در حفظ صحت نه در رد آن اثری بسیار غلبه سرد است در اول خشک است
 در دوم غذای اندک میدهد و حبس طبعه و تشدید معده میکند و سوبق و اقوی
 ازوست درین افعال کاسی که قند باین سوبق بخورند و سنوف ازین سوبق
 با سوبق سماق قابض و مشد معده و مسکن قیاس است و غیره غایب موافق لطال
 تعدیل طبع اطفال و تسکین تشنگی که از صفا باشد میکند نافع است در سعال
 حادث از حرارت و درج حبه الحضر اکرم و خشک است در دوم تغذیه او
 بغایت اندکست بطور الانضمام است اصحاب بلغم و رطوبت را نافع است
 موافق طحال است معده را زردیت و در روفیت ملطه که بآن مدبول و حیل
 میبرد من و مصدع و مستط اشتهاست سخن کرده و نواجی کرده و معین یاه
 و نافع در کزیدن جانوران زهر دار است و مفع او شکم میراند و اشغال برون میکند

۱۰۸
 در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن

در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن

ترش شدن است و در وقت بیست که بآن شکم می بندد و کنی خشک سرد و خشک است
 در اول مسکن صفا و متوی معده و دایغ آن و حابس طبیعت است خصوصا سوتی کنار
 و ورق کنار و جمع اجزای آن قابض است سخت مگرداند پنج مویها تا نرزد زعفران
 سردست در اول خشک است در دوم شده القیف است غذا اندک میدهد و از احشا
 دیر فرو می آید و به ادویه باشد از اغذیه است و قابض تر از غیر است بسیار
 و کیل زرد کوبین مایل به ترشی اندکی طبع مذکور اور است معده را سخت میکند اندو
 تنبیت آن میکند قاص صفا و دم است و قاطع فی است و در وعظمتی است که بآن
 تنبیت معده و جگر میکند در حال کومی و کیل سرخ باغی سرد و ترست تولید بلغم
 میکند سپستان سرد و تر و کثیر الرطوبت است و کثیر اللزوجة مولد بلغم
 و مسکن حده خون و ملین طبیعت و نافع در خلق و صدور و سعال حادث از حرارت
 و مانع عطش است بطبع جمیع اصناف خربزه سردست و ترست در دوم مسکن
 در معده گرم در فصل گرم هرگاه که خربزه شیدا الحلاوه باشد خصوصا که در کور سنگی
 و آنچه نزدیک به تخم است نخورند و نزدیک به جلد را کنند مسخیل بصفا میشود
 و بااضداد این مغازات مسخیل به بلغم میشود از برای اندکی سیال و سریع التحال
 هرگاه که به هم کامل نبندد سریع الاثر از معده و امعاء و در وقایع او صاف و کلفت

و بهی

۱۰۹
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن

در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن

و بهی رقیق است و تخم او از اجلی است ناصبی که گوده و مثانه از سنگ ریزه خرد پاک
 میکند و خربزه معده را در دست مفتی است و بسیار خوردن او مولد هیضه و زاری است
 و محروم در ابعده از آن سکجین باید خورد و بهر و در امثل بنجیل پرورده و پنج خربزه
 معین صفا است و خربزه در از ترش که از صنف خیارزه است چون بزرگ شود
 و بزرگ مسخیل بصفا میشود و منتفع میشوند بآن محمودان و محرومان از برای آنکه
 از برد و جلا خالی نیست و اما بطبع هندی قوی التزطیب قوی الاطفا نافع است
 اصحاب حیات محرق را و کسی که محتاج آنست که بلغم در معده شود نامقاوت
 با صغریایی کند که معده را آن کم باشد و کینیت تروری باشد و انبساط مسخیل کند
 و بدن صاحب این صفا ضعیف و نحیف باشد و در تبدیل مزاج این صفا تنه به
 از ترش از برای آنکه ترش از تلطیف و تقطیع خالی نیست و مثل این بدن مسخیل
 تلطیف و تقطیع نیست و اگر این کس سکجین مکرر بخورد لاغر و ضعیف قوی معده
 سست شود و گاه به حج کشد و اگر این کس حامض قابض مثل غوره و ریاس مکرر
 بخورد این صفا ردی کینیت شود و اگر در جگر یا غیره مد باشد مد احکم شود
 و در حوامض یک کینیت مطلوب درین علاج که رطوبت نیست اما تنه خصوصا
 که در و غلط به ادنی حلاوتی باشد مثل بطبع هندی پس او تزیط و تبدیل مزاج میکند

در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن
 در وقت غذا خوردن
 در وقت شستن
 در وقت پوشیدن
 در وقت خوابیدن
 در وقت بیدار شدن

و تولید خونی آبی در کبد که به این خون بصلح می آید خونی مراری که در کبد است
 چون مخرج شود بآن بلغم آبی و در خربزه ضعیفی جذب است که در احکام قریب
 بطبع رقی است و آن خربزه ای بر آب بی مزه ضعیف الحلاوة است لیکن در
 لطافت و قوت نفوذ مثل بطح مندی نیست الا آنکه محو در اکل آن محتاج به اصلاح
 نیست قنار و خیار هر دو سرد و ترند در درجه دوم تسکین عطش و تبرید معده
 و دفع صفرا و ادرار بول میکنند الا بطلی الا نحه ازند متولد میشود از ایشان
 عروق خلطی غلیظ که متولد میشود از ان بهاء مختار از سرد و کوچک و نام کوهک
 و این هر دو غده ای محرومان است و منفرد است و خیار که در شهرهای
 خیار بالنگ و در عرب قنار میگویند سرد تر از قنار است و اعسر انضمام است
 و نام و نافع است در غشی حادث از حرارت و سرد و طین صدر و مطنج حرارت
 معده اند و مضمضه آبی که پنج خیار در آن پنجه اند مسکن درد دندان است قرع
 که سرد و ترست در درجه دوم غذای سرد و تر بغایت اندک میدهد ازین جهت محو از
 مناسب است و شدة عطش سرح الا نحه درست نافع است سعال را و سربیع
 در معده که فصول ردیه باشد و در رنگ بسیار بکند و بهترین وجوه اکل آن سمندر و
 از آنجا که فصول آنست که به آب غوره یا آب انار یا سرکه و یا روغن بادام بزنند

داکر

و اگر او را با به بزند تولید خلط محو کند و اصلح وجوه آن محومان و اصحاب سعال را
 آنست که با کشک جو یا ماش معشر بزند و سلق را با کدوئی باید بخت و هرگاه که با
 گوشت بزند انضمام او اسرع اشیا شود و واجب است تطیب و بتوالی حاره
 در روغن که سرد و ترست خواب می آورد حرارت و بخوابی نافعست باد نجان
 کرم و خشک است در آخر درجه دوم تولید خونی حاد حریف میکند و بعد از آن زمانی
 مستحیل بسود میشود متولد میشود از ان امراض سوداویه بعضی در او ایل گفته اند که
 سرد و خشک است و خام آن در تبشیر دمن و تولید امراض سوداویه اتم است و بهترین
 وجوه اکل آن آنست که در روغن بزند که غایله او کم میشود و اگر پوست او باز کنند
 و در آب اندکی بزند و بعد از ان بار و غنی شیرین مثل روغن کنجد بورانی کنند بهیچ ضرر
 در دماند و محرومان و صاحب جگر کرم و صاحب طحال غلیظ را بهتر آنست که با سرکه
 بزند و باد نجان اول موسم به از باد نجان آخر موسم است و اجماع باد نجان خشک کرده
 در سایه نافع است بواسیر را خشک بران پاشیدن و طلا کردن و بخور کردن کفایت سرد و تر
 غلیظ الجور عسر الانضمام است باید که با آب زیر حاره و آب گامه خورند از برای آنکه
 اگر منضم شود خلط متولد از سردی نیست و اگر منغم او کامل نشود متولد میشود از سرد
 خلطی غلیظ بلغمی که مورث امراض بلغمیه باشد و آب او جالی عین است و فطر از انواع

کما است و در فطر انواع کشنده است به کیفیتی که از مجاورت کسب کرده در حین
رستن و این اصناف ردیه شناخته میشود بر تنک او به آنکه سرخ و طاوسی باشد
و بر آنکه منکره و لوزجت و سرعته عفونت و به نبات آن نزد سوراخ کزنده کان
و در اصول اشجار ردیه و مختار از فطر شدید البیاض و او بار دست جدا قریب است
برودت او از اردویه قباله و عارض میشود از اکث و آن ذبح و خوانیق و مبيض
صعبه و برد اطراف و عسر بول ازین جهت ترک فطر احمد از تعرض آنست و سبب
فضل کما بر فطر در قله رداءه آنست که کما میرود در موضع رطبه قلیل الرطوبه
و فطر میرود در موضع کثیر الرطوبه ریباس سرد و خشک است در دوم عاقل
بطن و مطلق حرارت و مسکن صفرا و دم و قاطع عطش و مقوی معده و مانع غشيان
و قی حادث از حرارت معده و نافع در حصه و جدری و طاعون و وباست
و قوه او مشابه قوه حامض اترج و غوره است غسل اصل غسل شبنمی خفی است
که بر او راق و از نار نخل می نشیند و بر می چینه نخل و جمع میکند در حوصله بر حرارت
نخل انضاج آن شبنم میکند و نخل آنرا در او کار جته خود ذخیره میکند تا اغدا
کند به آن و این طل از حوصله نخل حرارتی قویه کسب میکند و مراتب حرارت غسل
و طعوم و الوان آن مختلف میشود بحسب اوراق و از نار که نخل السعاط از آن میکند

و جمع

و جمع اصناف آن کرم و خشک است در دوم و مختار از غسل امر ماضع طبیب الرانحه
صادق الحلاوه شفا فست که مذاق اولذیه مائل بحرافت باشد چون با کثشت
بردارند لایزال با اتصال و امتداد فرو آید نه بتقطع و تفرق و معتدل القوام باشد
غلیظه کثیر الشع است و رقیق کثیر الفضول و ربعی بهتر از خرفی است و غسل
آتش ندیده لطیف و جلا بلغم است و فیه تحلیل و حدی است که اطلاق طبیعه
میکند و تحریک قی و غسل قروح و سخی پاک میکند و از غسل با جته غدا کمر از بخته
به بدن میرسد بجهت انحدار بیش از کمال انضمام و اغدا بدن و مولد نفع در معده
و امعا و هر زمان که بختند غسل تری آن مرود و حلاوه او کم میشود خصوصاً زمانی
آب بسیار بران ریزند و کف آن بگیرند که بعد ازین نه اسهال میکند و نه تولید یاج
بلکه نفوذ میکند بسرعت در بدن و ادرار بول میکند و نفع میدهد در سرفه و غدا
بیشتر مدهد و غسل اوفی اشیاست ابدان بارده بمزاج اصلی یا سنی از برای
درین ابدان منضم میشود خون از و تولد میکند و در ابدان حار یا لبه سخیل
بصرف میشود بیش از آنکه خون شود و چون سخیل بصراف شد غدا ای بدن نه
و دافع مضرت او از جوان و محروم سر که در بوب حامض است و خوردن غسل
تنها مجفف است و با آب شربت کرده و طب است غسل تحریک آب

اعضا ممکنه بلکه اعضا جذب عسل میکند و آب با عسل منجذب به اعضا^{میشود}
و این شربت آب و عسل ادرار بول میکند و صفراوی اگر عسل مخمور با سهال
می افتد از برای آنکه حدیث عسل در بن بدن زیاد میشود و بلغمی اگر مخمور شکم
قبض میکند از برای آنکه بلغم را شیرین و نفخه مسازد پس جذب کبد و اعضا
رطوبات را زیاد میشود سکر کرم و ترست در درجه اول و قوت شکر
جلا و تحذیل شبه قوت عسل است تسخین او اضعف از تسخین عسل است و
حلاوة شکر نیز کمتر است از بن جهت تشکی نمی آورد در کنگش میل به خشکی میکند
غذای او بیشتر از غذای عسل است و اضرا را و بعد کمتر از اضرا عسل است الاغده
صفراوی و او ملین و طبیعت جلا و الحار قوت طبرزد که در شهر ماش نبات
مکونید ابرد و اجود اصناف او است اما سکر العشر و او شیمی است که می افتد
بر اوراق درخت عشر در حجاز مثل پارهای نمک و پارهای مصطکی و درو غفصه
و مراره هست نافعت استقارا چون با شیر شتر بخورند بصیرت تر گرداند چون
در چشم کشند و صاحب اختیارات مکونید سکر العشر تغال است ملین بطان
و صدر نافع است سعال را و مسخن کرده و مثانه است و فایده بقول اختیارات
کعب النور است ترنجبین معده لست مل بحار است ترست در درجه اول در^{افعال}

قرب

قرب به سکر است ملین حلق و مسکن سعال است بم بخاصیت و بم طیب
وارخا و مضعف معده است و اجود آن تازه سفند است و حرارت شیر خشک
کمتر از حرارت ترنجبین است اما سهال شیر خشک بهتر است بقول جمع اصناف آن
قلیل الفدا است و کثیر الفضول و آن قلیل بم رقیق القوام غیر نفخ است و اجود
بقول نیز ردی الفدا است ازان مرجه ترست مثل پیاز مستحیل بصیرت^{میشود}
و آنچه ترست مستحیل به بلغم میشود حتی سلق با وجود کثر پور قیت که در
سلق است و جمع بقول چون که بخورند مثل بودند و نفع تا تر و تازه و
کثر المائنه است ازان اندکی خون ردی رقیق القوام غیر نفخ متولد^{میشود}
چون خشک شد از غذائیه بدوائیه صرف منتقل میشود و استعمال نمیشود
الا از برای تطهیر طعام و بعضی از نبات اکثر نبات او و اشرف اجزای
آن در فوق از فل است و غذای که اصل این نبات از زمین جذب میکند
ساق و ورق از رمی ریانید و از برای اصل غی مانند الالسیری از غذا ازین
ساق و برگ آن قوی و غلیظ میشود و اصل ضعیف و باریک مثل کامو و بعض
از نبات طبعه او و معظم غذای او صرف در اصل او مثل پیاز و شلغم
ازین جهت با کول از قسین اقوی باید که باشد که آن انفع و اکمل است در فعل خود

در جمع اصناف غذا بری بکتر و دو ائیت بفریز از غذائیه و دوائیه بتانیست و
چون غذا بقول بعضی کتر است از غذائیه فواکه از بقول غیر قلیلی که طبعه بآن بر مائل
باشد یا در اصلاحی ضروری شود نباید خورد. حسن سردی تر است در درجه دوم و
او افضل بقولست نه و خون متولد از و بهتر از خون متولد جمع بقولست و او
سریع الانقسام است چایس بطن نیست از برای آنکه جلا و ملوحت و حدت
ندارد بجهت او غذا بسپش میدهد خصوصا در اول نبات از برای سیر که در وقت
مطبی و بهر دست خصوصاً اگر با سیر که بخورند و کامیست که به مقصد و مجتمه میدهد
از برای اطفال و بزرگ و یا در ام که بدن در و متولد نشده و منوم است شیر زیاد
میکنند و مسکن عطش است و غیر مغسول به از مغسول است از برای آنکه غسل
رطوبت او زیاد میکند و امان کامو مظلّم بهر دست و کامو قاطع باه است
و تخم کامو مضر است در صفات مطلوبه از ولد مثل حدت و من و کامو و
تخم آن ضار است جدا کسی را که در سینه او خلط باشد که خوانند که نیست
باید و نافع است سعال بایس را و غزلات رقیقه را و جالینوسی شرب
یک کامو میخورد بیکت کسی که بکند ام نافع است مرا خواب سینه با
سردست در اول معتدلست در تری و خشکی و در قوای مختلفه است

کامو

پست از برای آنکه قطن
ندارد و مطلق بطن
نه

دلالت

دلالت میکند طعوم مختلفه او که آن قبض و تلخی و تنامت است غالب بود
جوهر باردست خصوصاً کاشنی بتانی هر چند تلخ ترست جودت خون متولد
از و کتر است و بهتر و جود خوردن آن از برای تغذی آنست که در آب نهند
و با آب کام و روغن زیت و اگر بزنند و بسیر که مطیب سازند شکم بندد و
کاشنی در آثار مثل کاموست غیر آنکه در برند و ترطیب از کامو کتر است و با
سیر که مسکن عطش است و خاصیت کاشنی تنقیح سده جگر و نفع امراض و اوجاع
آنست هم امراض کرم و هم امراض سرد جگر و هر چند تلخ ترست نفع او در امراض
جگر بهتر است و قوی المراره از حرارت خالی نیست کاشنی مقوی معده است
خصوصاً بری و معده و کبد مطیب را بعد از فصد کردن خوردن کاشنی با سیر که
نافع و کاشنی مناسب سرفه سردنست و ضماد از آرد جو و آب کاشنی نافع است
خفانرا و او را ام عاره را و پنج کاشنی کزندگی عقب را نافع است و غرغره آب
کاشنی او را ام حلق را نافع است و اما طر حشوق خشکی بر و غالبست او مقوی
معده و دافع آنست نافعست کزندگی عترب افهاد آن و شرب آن ملوکیت
خجازه بتانی است سرد و ترست در اول بعضی گفته اند معتدلست در سردی
و ترست و جالینوس مگوید که او از سردی دورست رطوبت و لزوجت

در طوبی او کم کند

بیش از کاهوست ازین جهت میرج الاخذار و جید الفداست خصوصاً که باریت
و مری بسیار نخورند ما غیر مری چیزی که قطع لزوجت او کند و او متوسط است
میان سرعت انضمام و بطوآن و ضونی که از و متولد میشود اگر چه لزج است
غلظت و ردی نیست الا انکه بایله بلغم است و غذایته او بش از غذایته
سایر بقولست معده را ردی و طین شکم است روده و مثانه را نافع است
بیش از باده مسکنه سعال را و طین خشونت قصبه ریه و صدر است و تخم آن و
ورق آن مرکب که کوفته بگرزند کی زینور نهند تحلیل و دم کند سلق سرد و ترست
در اول در و رطوبتی بورقی مست جلایی اندک دارد جید الفداست لیکن انچه از
و غرورج او اسرع از خروج جمیع بقولست و از برای انکه مرکب القوی است
بعضی گفته اند حار رطب است و در و لطیف و تنفج سد و کبد و طحال است
خصوصاً مرکب که ما خردل نخورند و اقل مصلحات انکه با سر که نخورند و بورانی
سلق با است مناسب محرومانست و همچنین مرکب که با طیفیل نهند مناسب
محروست مرکب که با طیفیل نخورد و پاز و افادیه نخسته باشد و اصول سلق
انچه را و اعسر و تنفج او اکثر و رداء او معده را بیش ترست از ساق او و
مناسب است مبرودان را با مری و اقاویه و ابازیر و بعضی گفته اند که سلق

شکم

شکم می بندد و سفت میگردد و آب پنج سلق مرکب که در بینی چکانند فضول⁺
دماغی بیفشازند و ابریه از سر پاک کند و تخفیف به آب سلق افواج انحال از امعا کند
و ضماد سلق بر او را و راجحه و خام محلل او را و ام است اسفناج سرد و ترست
در اول و بعضی گفته اند در حر و برد معده است میرج الاخذار و محمود الفداست
صلق و ریه و سعال را نافع است و در و قوی جالبه غساله مست که با آن تلین
شکم مسکنه قاع صفرا و دم و موافق محروم و مبرود است الا انکه اوفق
محروم را آنست که با کثک الشیم طعامی سازند بروغن بادام بس نافع باشد تب
سعال و ویس بطن و اما مبرودان را با گوشت فربه و برنج و اقاویه حاره بزنند
و در اسفناج انچه در اکثر بقول از نفع و بقول خون می باشد نیست حاض که در شهر
ماش ترشه میکنند و آن قله است شبیه بکاشنی و به برک جند ترش طعم و
سرد و خشک است در درجه اول و قابض است و غیر ترش نر می باشد و برود
و قبض ترش اقوی است و دافع معده و مطنی صفرا و مسکن عطش و عقل بطن است
خاصه اگر با سماق یا انار یا زرشک بزنند اما آن قسم که ترش نیست عذایی بخود
مدهد و قوه او مرکبت از قوی محله و قوی شده اعضا و این قسم غیر ترش
طعم و قوه او شبیه طعم و قوه سلق است الا انکه سلق اطیب از و ترست و در حاض

بلغمیت م

رطوبتی لزج غیر مخاطبه است که به این رطوبت مطلق بطن است هرگاه که با آب
دروغن بزند یا گوشت فربه و باین رطوبت نافع است در هیچ امعا و نافع است
در مره صفرا از برای آنکه این رطوبت فارق صفراست و این رطوبت به تعویذ در
سج نافع است و تخم حاض سر دو خشک است در دوم حابس طبعه و نافع در ریهان است
و ضماد از پنج حاض با سر که موجب قوبار و نافعست و در بختن طبعه اصل حاض بر کبک
نافع است و کرب در شهرهاش کلم سکونید خشک است در اول غده ای اندک محمود
میده و کرب مختلف القوی است رطوبتی که در دست جالی و مهمل است از
برای حدی که در دست و جرم او به تخفیف حابس بطن است و کرب از اغذیه
ملطف است و از ادمان او مره سودا متولد میشود و اگر با گوشت فربه یا گوشت
مرغ بزند غایله آن کم شود و کلم نافع است در زطله بصری که از رطوبت باشد و
ضار است بسبب پیوستن جنم صیج را کلم عادی و طغیان غار را و تخفیف سکر
و نافعست در عشه مرده که کلم در و بخته مدربول و حیض است و طین صدر و
حلق و آشامیدن آن مرده سبب خروج جرم او از بطن است بر سره و این مرده
نافع است در درد پشت و در دانه انوی که نه مرد و کلم مشوش احلام و مضر
معه است و تخم اوقال دو دیتی کلف است و چون زن بر دار و افساد منی در

اعضای

کنه

بکند و ساق کلم هرگاه که بسوزاند مجففی و محلی قوی باشد و کل کلم مد رطوبت است
و اصل کلم شباتی که آنرا قنیط مسکونید غلظ او اکثر و آنرا اوابا و تولید بوده
او اکثر است الا آنکه او کمتر است نفع کرم است در دوم خشک است در
اول و حرارت او کمتر از حرارت فو تنج نه نیست و نفع الطف بقول کوله است
و در رطوبتی فضلیه است نه بسیار و منعظ است و در قوتی قابضه است
مقوی معده و جگر سرد است و معین بر هضم و شتهای طعام و مسکن غثیان
حادث از بلغم و مسکن فواق و مجشی و مسکن میضه و مسددا و عیه منی و قابل دوست
طرخون کرم و خشک است در دوم عسر الا انضمام و مجفف رطوبات
و محدث و جمع حلق است جید است قلاع را هرگاه که بجای و نوزمانی طویل
و در دهن دارند رشاد در شهرهاش مترو ترک مسکونید کرم و خشک است
مسخن معده و جگر است معده را در دست متقطع و ملطف اخلاط غلیظه منجج
کرم از شکم و محرک باه است و احدی رطوبتی بلغمی سفید به شانه میکند از این
جهت گاهی از و تقطیر بول حادث میشود هرگاه که بسیار خورند تنبیه میکند
از رطوبات فضله و مناسب از ربه حاره نیست البته کرفس کرم و خشک است
در دوم خوردن آن بخته و خام مرد و ملطف و مدربول و طین و شیرست نه و او

قابل دوست

معه را بهتر است از جمع بقولی که مشکلاوست انضمام او عسر و انحرار او
غیر سریع است و باید که مقدم بر طعام نخورند محلل ریاغ و منفعه سد کبد و طحال
و مصدع است و مضر است به مهر و غان و آب تن و شیرده را بصرع
می اندازد معه را نافع و مسکن غشيان و محرک حشا و نافع در بخارست
و باید که در جایی که توهم گزیدن عقر باشد از خوردن آن اجتناب کند
که نکابت گزیدن عقر کسی را که کرفس خورده باشد اشد است به تنفخ
کرفس و نفوذ سیم یا لجنایتی در کرفس است گزیده رطبه مرکب القوست
و غالب بر و حبس و یس است و او بد و آشفته از غذا است و اژدها
نست که تنها میاید خورد اندک او عمل بسیار از کامو مسکن از حبس
تنویم و تخدیر و منع بخار از صعود بسر و موقوف داشتن غذا تا منضم
شود و این خاصیت اوست ازین جهت نافع است اصحاب زلال معا
و صاحب اسهال و انکسای که معه او شتمل نشود بر طعام خصوصاً کباب
سماق نخورند و در قبض هست ازین جهت آب او نافع است و در عاف
و بثور نف و قلاع گزیده محلل او رام حار و مسکن ضربان آن او رام است و بسیار
خوردن کشیر تر مظلم بصر و مغلط ذهن است و اما کشیر خشک که جملها نیست

عرب شدید الیبوسته است مقوی معه و عاقل بطن است قاطع ترف
هر زمان که بریان کنند و نافعست از خفقان کرم و مانع قی است و کشیر خشک و تر
کاسر قوت باه و منی است قنابری که در شهر ماش سبز مکونند کرم و خشکت
در اول لطیف و جلا و قطاع و مطلق بطن و منفعه سد کبد و طحال است باید که
برود و آنکه از و اطلاق طبیعه میخواهد در اسهال باج بخورد و تعریف اسهال باج
در آخرین فصل خواهد آمد و اما محروم در آب بنزد و با سر که وصل و امثال آن
نخورد و در و جلا بی قوی هست که بهق و کلف پاک میکند و آب پنچ او هرگاه که
در بینی جکاند رطوبات غلیظ از دماغ فرو می آورد بلیون و او را مار جو به
مکونند کرم است در اول معتدلست در رطوبه و بیوسه و بستانی ارطبات
و غداینه او بیشترست مولد منی و محرک باه و مدر بولست و غداینه او
متوسط است میان قلت و کثرت و در و بعض جلا است ازین جهت منفع
سد و ملین بطن است و نافعست در در دپشت و مسمن کرده و سخن
مشانه است و نافع است صدر و ریه را و او را میخورند با گوشت بخت
و عاقر و غن مطبوخ کرده و ببری مطبب ساخته و از و خاکینه ساخته و محروم او را
در دماغ با و امثال آن خورند لغت کرم است در درجه اول درجه دوم ترست

در درجه اول اصل آن هرگاه که بخته بخورند هیچ چیز از جنس او غذا مثل او نمیدهد الا
 آنکه غذا او غلیظه از معده است پس باید که اصلاح آن بکمال طبع کند و خون
 متولد از متوسط است میان چید و ردی و شلغم منجم و منعظ و مولد می
 و مسمن و در وقوة ملطفه است که بآن در بولست ملین حلق و صدر و سخن کرده
 و بشت است و نافع است در ضعف جثتی که از رطوبت بود و موافق محروم نیست
 الا آنکه با سر که پرورده باشند و آب شلغم نافست در حضرت اطراف از سر
 و نافست در نفوس و در مفاصل و در بختن این آب بر محل در دو تخم شلغم
 نافست در سموم بصل پا ز کرم است در چهارم خشک است در دهم مسخن
 ملتب و معطش و ملطف اضلاع غلیظه و متقطع آن و منجم سد دست اگر دو نوبت
 بنهند اندکی غذا بدید و پیش از طبع اصلاح عادی نیست نافع است کسی که اشتها
 غذای او به سبب بلغم بسیار رفته باشد مصدع و مضر بسره و جشم است و بعد از
 مولد بلغم است نافع است بخته آن سعال و خشونت صدر است و در پیاز طوب
 فضیله بسیار که بآن منجم و منعظ و مکرر منی است ازین جهت هر چند خشک نمیشود
 نفخ او کمتر میشود و تری پا نطویل از کرد و و سرخ از سفید و خشک از تر و خام
 از بخته بیشتر و پیاز تازه و زنده میگرداند اشتهای غذا تا حدی که بوی آن

حادث

طبع نه

منتهی

منتهی و مطیب طعام و برنده ز مومت کم است ملین بطن و محسن لونت
 و کمال به آب پیاز و غسل محمد و بصیرت و پیاز مناسب محروم نیست که
 مکر پیاز محلل و پیاز محلل مضر بیشتر و پیاز را خاصیتی است در دفع ضرر میاه
 و ضرر باد سموم و بسیار خوردن پیاز مولد خلط غلیظه ردی و منفه عقل است
 و مالیدن پیاز در جلد مبت شمرست در داء الثعلب و طلاء آن از تخم پیاز
 و آب سر که بقی می برد و آب پیاز نافع در گزافی کوش هرگاه که در کوش چکانند
 و افواه بواسیر است چون فیتله بآن تر کرده بردارد و اگر آب پیاز بر گردن
 یک ریزند نافع بود ثوم کرم و خشک است در چهارم الا آنکه تخمین بدن میکند
 گرمی مشابه حرارت غریزی تحلیل ریا ح و تنزیق آن میکند تا حدی که مانع از تولد
 تولد ریجی است هرگاه که مستعد آن ادمان کند بر سر و بر مطلق بطن و
 بول و مجفف منی و معطش است لیکن قاطع عطش که کاذب حادث از بلغم
 متولد در معده است نافست در در دپشت و در رک کهنه رقی دم و محلولون
 و منجم سرد و ملطف اغریه غلیظه است و مضعف بصیرت بشت از پیاز
 بقدر تحلیل و شده تخینف و غذا او اندکست و او اشتهاست
 برو از غذا و چون بختند تری از و میرود و غلیظه را غیر ردی میدهد و سر و کرده

ردیست حب التریج بر روی آوردین بطن است سرفه کند و جمع اعراض
 و داء الثعلب و در دندان از سردی نافع است و سیر قلم مقام تریاق است
 در کزیدن هوام و نافعست در عرق الناسرگاه که به آب سیر حقه کند و نافع است
 در عین کلب هرگاه که ضما کند کراث کند تا گرم است در سوم خشک است
 در دوم تصدیع و اظلام چشم در و کثرت از سیر و پیاز بطی الا نهضام است
 معده را بد و مولد کیموس ردیست در و قبضی اندک است که بآن جابس جوان
 دم است ملطفه و مقطع اخلاط لزیه و محلل ریاح غلیظه ازین جهت نافع است
 اصحاب بوا سیر را هرگاه که جند تربت در آب بنزد بعد از آن آب سرد
 بر آن ریزند و در زیت مطبخ کنند و تصفیه کراث بر بوا سیر هم نافع است و
 عصا را کند تا با سر که و بتراب کند قاطع رعافت و تخم کند تا هرگاه که بر آن
 کنند با حب الاس نافع است در زحیر و اختلاف دم حادث از قبل
 و هرگاه که کراث با جو بنزد نافع باشد در ربو حادث از اخلاط غلیظه و کراث
 محرک باه و منعظ و معین بر اکثر جماع است و مینق و مجی است
 و ادمان کراث مصدع و منظم بصر است و نماینده خوابها بدست مانع
 صعود بخارا و از سر سرکه و دکر حواسل بخرا است و کراث در بول طوط

و من

و مضر در قروح کرده و مثانه است قاطع جشای ترش است و تخم کند تا با قطران
 اگر دو دکنه گرم از دندان بنید از دوشن در طبع آن نافعست در صلابه رحم
 فجل ترزله گرم و غلیظه و طویل الوقوف در معده و بطی الاخذار و متعین و
 معین غیرست و محدث غیشان و جشای متقن و چون با مری پیش از طعام
 بخورند تبیین شکم کند و غذای او ردیست سبب حرافت و این حرافت
 قطع ماده بلغم معده و مدب آن و منقی آن بقی و بحر افست در بول و منقی کرده
 و مثانه است و ورق آن درین اصغف از اصل اوست و لکن تشبیه مضمر
 ورق بیش از اصل اوست و ترزله بهاری با یک ضعیف لطیف مضمر است
 چون سایر بقول ملطفه و پاتری کپتر الحجم که جند زمستان نکا داشته اند
 قوه بر مضمر طعام و گفته اند کاجکی خود مضمر شدی یعنی مضمر غیر از و بعد است
 و فجل نجته نافع است در سعال قدیم و غذای فجل خام بیش از غذای نجته است
 و متولد میشود از فجل خام ریاح غلیظه نافع جدا خصوص با اغذیه غلیظه مثل
 کشک با مولد ریاح نه در اسفل بطن بلکه در اعلا آن و ازین جهت گفته اند
 که ادمان فجل مصفی حواس است و این تصفیه با نسبت که بخاری گرم از صعود
 میکند و تلطیف فضول حواس میکند و ورق اینج سده طحال و فزیل برقان حادث

ازین سده و محد بصر و نافع در درکوش از برودت و ریاح غلیظه و فزایل نبری
 حادث در جلد از ضرب است و تخم او درین افعال اقوی ازوست و هرگاه که
 تخم او باکندش طلا کند بر بهی اسود پاک کند و مختار از فجل باریکی است که بزرگ
 نشود و بسیار خوردن فجل محدث مفضل است و همین فجل حار و لطیف و محلل
 و مسکن در درکوش است که از برودت و ریاح غلیظه حادث شود جز کرم است
 در دوم ترست در اول غذای او کمتر از غذای شلغم است و اکمال آن خام
 و نجته هر دو مستعمل است عسر الاله نظام و مدربول و طمش است و تخم او در
 تحریک باه اقوی ازوست و کزرسینه و شش را مضر نیست و موافق محروم
 کثیر النفع و بطی النزول و مسخن کرده است و او را حرافتی اندک هست باید که اقل
 در آبهای متعده بنزند و آخر با گوشت اسبند باجی با ادویه حار بنزد و ببری و هرگاه
 مطیب ساخته بخورند حُشَفَ کُکُ بعضی گفته اند که کرم است و کرم تر از بلبل است
 و رطوبت او کمتر از رطوبت بلبل است بعضی گفته اند معتد است در حرارت
 و برودت ترست در دوم بعضی گفته اند سرد و ترست و بعضی گفته اند سرد و
 خشک است و دور نیست که او را اصناف مختلفه الطباع بحسب اختلاف
 معام منب باشد از آثار کنگر است که او کرم و منفی و مبهی و مدربول و مسخن

و مشهورم

کرد

کرد و مطیب حرقست برون می آورد خلطی غلیظه که در ریه است و اکثر از
 سنگرم مصحح و موج دند است سداب تر از کرم و خشک است در دوم و
 و بهتر از جمع طرد ریاح از بدن میکند و انفع ادویه است امعای سفلی او کس
 که قوی عارض میشود خوب نیست معده را و کسی را که رود صداع میگرد و صفت
 او تخیف منی و تسکین شهوة جماع است مدربول و طمش است و متفاوت
 مسکن با ادویه قتاله هرگاه که سداب بیش از ادویه قتاله خورده باشند
 بصر تر مسکر داند و بوی سیر و پاز از دهن می برد و تحلیل اخلاط لزجه غلیظه
 میکند کبر کرم و خشک است در دوم و بعضی گفته اند در سوم و در ریه ملطنه
 هست که مساویست در شاخ تر تاز او او در اثر او که آنرا قثاء الکبر میگویند
 و تخم او و غذای او اندکست و چون اشتهای غدا ضعیف شود یا باطل شود کبر
 اقامه و اجاء آن میکند و کبر مطلق است خصوصاً محلل جالی و نافع بلغم از معده
 و امعا و منفی سد کبد و طحال است خصوصاً محلل و در کبر تلخی و تیزی هست که
 با آن ملطن و مقطع است و قبضی هست که بآن متولیت و تیزی او متفاوت
 بحسب تفاوت مواضع و افعال متنا و شت در کمال بحسب تفاوت تیزی
 و اطلاق محلل و رداء او معده را بیش ترست و اطلاق محلل و رداء معده را

کرم است شبت کرم است از دووم تا سووم و خشک است از اول تا دووم در شبت
و باور انا فست هر زمان که در طبع ایشان بزند بیشتر زیاده میکند و شکم نرم میکند
و او را دم بارده می برد و تحلیل آن میکند و انقباض در تر و تحلیل در خشک شبت
و تخم او مقین است و خاکستر او نافع است در ریش است پر صده خصوصاً در
اعضاء تناسل صغیر کرم و خشک است در سووم طار در ریح و معین بر مضم و ملطف
اطعمه غلیظه و مسرع انقباض و نفوذ است مدر بول و طبع و محد و بهرست ازین
جهت مصلح اطلاق با در وجبت کشت کرم است در اول درجه اول خشک
در آخر درجه دوم و او مشابه لیم می است ورق ندارد و کلی کوچک دارد
و درونگی و عنفوست مست متوی معده و جگر و منجیه سد و مدر بول و مخرج
فضول عنقه است از عروق و نافع در حیات متفاده است و باقی بقول
البریه و البستانیه بقول بریه لایق غذا نیست مستعمل بطریق تدوین است
عنق الثعلب سرد و خشک در دووم ثمر آن که عنق الثعلب است اسم نبات
شده بسبب وجود این ثمر مدر بول و منقی کبد و کرده و شانه است شانه
معد است در گرمی و خشک در دووم و بعضی گفته اند سرد و خشک در سووم
و بعضی گفته اند سرد است در اول متوی معده است خصوصاً که با سر که بخورند

بیم و محرک است تمام است فوئج نری کرم و خشک است در سووم مدر بول و قاطع
قی است و اگر بسیار بخورند در ارمنی کند تا بی اختیار سایل شود و منع انقباض
و بدن ضعیف کند و فوئج نری مطلق بطن است و فوئج جلی محذر بر از و مخرج
آنت و همچنین صغیر و حاشا و زوفا مطلق بطن و محد و فضل و مدر بول اند و
حاشا و زوفا نافع اند در ظلمت بصر و مهر و مسهل نفث اند برک انجره هرگاه که
بزنند و بخورند شکم نرم کند و باد برود و در ار بول کند و اگر بزنند و بخورند با
کفک جو مدد دهد بر نفث فضل که در سینه است راز بانه عسر الانقباض
وردی الفد است مدر بول است در تو ابل و ابازیر و کوا یخ و رو اصر و
و مخللات و مرتبات و امنجات سبب استعمال تو ابل و ابازیر
اطعمه انداختن آن در دیک پنج چیز است یا تحصیل طعمی ملایم ذائقه است یا طبعه
اقبال کند بآن و مضم آن بکند مثل آنکه در غده ای بی مزه مثل کدو و فلفل می اندازند
دووم آنکه بر روی ملایم در غده ای باشد و تطیب آن خواهند مثل انداختن پیاز با
گوشت که زهومت داشته باشد یعنی سمیت سووم برودت غذاست که بآن
چیزی می پزند که تعدیل آن کند مثل آنکه کرفس دراست یا پیتر چهارم غلظت است
که ملطف بآن می پزند مثل گوشت کما و که سیر بآن می پزند تا انقباض او بر آید

ملطف تمام شود بنح لزوجت غذا که با او جالی منتهی نبرد تا در عروق ضیفه
تواند رفت با قصبی بدن تواند رسید بمجان که زیره با برنج می برند این
نخ غرض با نژاد با اجتماع ثنایی یا غیره باعث ترکیب ادویه با اغذیه است
اما متد آن بعضی متعارف و مشهور و حاکم در باقی نحد است از حال
موجوده متصفیه جمع و علی کل حال ادویه آن متد ارجع بناید کرد که طعم مغرط یا
کینتی مغرط در غذا ایتیه پیدا شود که منفسه غدا ایتیه غذا شود و اما کاه و ریحار
آنرا ادام بناید ساخت بلکه احضار آن از برای اصلاح ادام است مثلاً
ادام مطبوخی جرب مثل آب گوشت جرب است کاه با آن حاضر کنه
تا بحشیدن آن در اثنای اکل جرب سبب تغلیل اکل نشود و حکم مخدرات
همین است نمک کرم و خشک در دژوم جلا و محلل و قابض است بنح غنی
قویت مانع از اسراع عفونت و معین بر مضغ طعام و مذیب و خام و بد کوار
طبع و ملطف آن و محرک اشتهاست و اکثر از نمک محرق دم و مضغ
بهرست و متقلل منی و مورث جرب و حکم است و نمک موافق کثیر الرطوبه است
ولاغرا از انصرست و همه اصناف نمک مهمل از غذا طعام و معین برقی
خصوصاً نفطی و نمک سیاه مندی بهترست در اسهال بلغم و سودا و دافع ضرر

نمک

نمک جرب و شیرینی و حمام مرطبات خل رگب از دو جوهر مختلف حار و بار
و جوهر بارد در رویش ترست و در دو جزو اول طیف است و کسر که قوی التجهین است
ازین جهت و از جهت شدت غوص مفرست با عضای عصبانی مانع انصاب مواد
و قاع دم و مطلق صفرا و ملطف و متقطع غذا و خلط غلیظ است و مفرست
با صباب سودا و برودت فزاج و سعال و ضعف عصب متقلل منی و متقلل
و اصلاح صفرا و از بدن با سینه باج و جوفاب جربست بزرگ کرم است
در آخر درجه دژوم خشک در اول سژوم مجفف و ناشف بله معده و ملطف
اغذیه غلیظه و قاطع لزوجات و مانع از اجتماع بلغم غلیظه در معده و ورود است
ازین جهت نافعت کسی را که قوی بلغم عارض میشود یا کرم در امعا او متولد میشود
مسهل بطن و متین اشتها و مطیب نکمت است و بنحاصیت نافعت در دژوم
درک به شرب و خنده دو فلفل کرم و خشک در درجه چهارم مقوی معده
و جگر و باضم طعام و مانع از تولد فضول غلیظه از اطعمه است بیرون می آورد
فضولی که در سینه اصحاب ربو و سعال ترست برقی دم و محلولون است
جسای ترش می برد قطع غذا ای غلیظه میکند و او را مهیای مضغ مسازد
و کسر ریاح میکند موافق محرورنت خصوصاً در تابستان و دافع آن سرکه

مجموعه نمک و مصلی
و غیره در کس که در معده
اوست و باید با برنج
و شسته باشد

در آنرا کثرت
از رطوبت است

و میوه های ترش و ربوب این میوه است و در رطوبت مثل فلفل است و از چینی
کرم و خشکست در دژوم لطیف است در غایه لطافت و شدید التجیف است اما شدید
التخین نیست ملطف اغذیه غلیظه و معد آن از برای انهضام و مقوی معده
و نافع در اکثر امراض آن و منفع سده جگر و مدر بول و طث و محد بصیرت
و نافع کسی را که ربو باشد یا در سینه او فضول غلیظه باشد و کس را که کزنده
کزیده باشد و کس ریاخ دار چینی بفلنل و اشال آن نرسد بلکه در بدنی که رطوبت
باشد اندکی منفع است ازین جهت معین بر انعطاف است اما قوه مثل دار چینی ضعیف
العمل است و او را عطری و خاصیتی در تفریح مست خولجان باضم طعام و کاسر
ریاخ و لطیف و موافق کسی است که او را قوی ریجی بسیار میکند و حبشای
حامض دارد و او کرم و خشکست نکهت و مقوی معده و معین بر باه است
کز بره یا به سرد و خشکست پر در دژوم و پس در سوزم شان او آنست که
موقوف دارد غدا و نکه ارد که مخدر شود تا تمام شود ازین جهت نشاید که کشینر
بسیار در غدا غلیظه اندازد و بسیار باید ریخت در طعام کسی که قوی بر غالب
باشد و با او قادیه میخنة باید آمیخت و کشینر کم باید ریخت در طعام
صاحب ربو که محتاج بر نفث فضول است و همچنین کشینر مناسب صاحب

در دژوم مطیب
کرم

بلادت

و شیان نیست و امراض بارد مطلقا خصوصاً داغی کشینر در آن مناسبست
و امراض بارد مطلقا و در آن حال که کشینر نافع است او را به تنها استعمال
نباید کرد بلکه چیزی از توایل ملطفه مثل زیره جمع کنند و کشینر قابض بطن و سکن
الهاب معده و داغ آنست کون کرم است در دژوم خشکست در سوزم
ملطف و طارد ریاخ و بمحش و باضم طعام و مدر بول و محفف معده و حابس طبعه
مستطلقة از رطوبت است خصوصاً منقوع در خل متلو و کون قاطع
زرف و رعاف و نافع در مغض و در عسر نفس حادث از رطوبت است
و محلل اورام انشین است و اکثرا از اکل آن و شستن رو بآب آن مصفر
وجه است و کون طایم سرکه نیست بلکه طایم اسنیده باج و بخود آبست انجدان
کرم و خشکست در سوزم غلیظه الجرم و بطل الوقوف محشن معده و محفف
رطوبت و ملطفه طعام و مدر بول و محذر طث و مفر را غیثم است پس باید که
خل او استعمال کنند نه جرم او و تعجب کرده اند از انجدان و دار چینی و تخمیل
و اشرفار و سبب تعجب آنست که هر یک ازین سه جارد و تحلیل نفع حال
از اغذیه نافع میسند و تولید اندکی نفع میسند شبیه بخار که معین است
اعطاط و مسخن کرده و نواجی کرده است و پس محل تعجب نیست از برای آنکه

بسیار و شش و شانه و رحم است و اما مخمللات از سر که کس لطافت
و برده کرده اند و مخمللات با بقولست و اصول بقول مثل کرفس و پیاز و شلغم
یا لحوم لطیفه رطبه مثل فروج و مایه بزغاله و گوشت بزغاله کوچک که می برند در
سر که با بقول و ابازیر و این مطبوخ چون سرد شد می بندد و او را قریص
میگویند و آن مناسب محروم از اجان و محروم از کبدان و شهره کرم و اوقات
حاره است مطفی دم و صفرا و منقطع بلغم است و غیره بود و بیان وضعیت
و خشونت صد رست اما لحوم غلیظه همچون گوشت کاه و گوشت کوساله که
بعد از بختن در آب و نفث مایه اذان در سر که می بندد یا بعض بقول و
ابازیر و آنرا ابلام میگویند تیره مثل قریص میکنند و موافق محروم رست همچون قریص
و اغلط از قریص است و موافق مزاج بارد و امراض باره است و اما بحکم
شکم پر از بقول حاره مثل شبت یا بقول باره مثل کاشنی بعد از اذان چون
قریص بخیزد و او را مصوص میگویند آثار و افعال او قریب به آثار قریص است
الا مصوصی از کثرت بجه و بقول حاره مثل سیر و سد اب شکم او پر کنند که آن
مناسب محروم نیست مناسب برودست و سهر که که ازین اغلیه مضعی شود
آنرا ابال میگویند و قریص و ابلام و مصوص همه اغذیه محروم رست و کس که طدام

در مده

در مده او به اخراق فاسد میشود و صاحب جگر کرم و آنکس که اشتها او
بب حرارت رفته و اما اصول بقول و بقول مخله مثل کبر مخمل ملطف طحاست
و منفع سرد و مسخن و بمعطش نیست الا اندکی و خیار مخمل میرد و مطفی است
جدا و هر چند ترش تر و کهنه ترست در تریب و اطفال ام است الا آنکه طویل
الوقوفست در مده بصل مخمل محکم اشتهاست جدا و چون کهنه شود در
سر که او را تطهیش و صعود بدن می ماند ثوم مخمل و بصل الزیر مخمل که در شهره
پاز تکه میگویند هر دو مناسب برودست که بیل مخمللات پدید آید و بصل
زیر طویل الوقوفست در مده شلغم مخمل مشابه اگر مخمللات برودست
لکن منفع نیست با دنجان مخمل ردی الخلط است از برای تری و تری
در طعم او اشتها غدا رنده میسازد و جمیع کامها شور و مخمللات ضارست
مستعد جرب و حله و سعته را و جمیع امراض حادثه از اخراق خون و فساد
آن فی المربایات مری خیرست که در غسل یا قند پرورند و با غسل و قند
نشود و اینچنین خیرست که در ان شیرینی که پرورند با آن مختلط شود و مری واضح
با از برای قویه موده بخورند یا از برای تنقیه موده از فضول و رطوبات
باقیه از غذای متقدم مثل رنجیل مری که سرد و اثر دارد از برای تطهیر

در مده او به اخراق فاسد میشود و صاحب جگر کرم و آنکس که اشتها او

مخورند مثل کلنگه یا از برای تنویر باه مخورند مثل مری کز یا از برای لذت
 صرف مخورند مثل مری کدو و جلبین تا فاع است معده را که در و رطوبات بلغم
 باشد هرگاه که ناشناخته بخورند و نمک بجای و نه مناسب محو و نیست
 خصوصا در گرمی هوا و شکری از ضعف از عسالی است بلغم مری و این
 معده است و مقوی آن می فشارد از معده فضول رطبه بازمانده از
 مضم از این جهت ادمان او مبطی نیست و محسن لون و بواسیر را
 و اصحاب سودای متولد از بلغم را نافع است و همین آثار دارد آله
 مری الا انکه از ضعف از بلغم است و اطراف صغیر قوی از بلغم است
 درین افعال الا انکه اطراف ملل من است ارجح مری الا انقسام و بطی
 الوقوف در معده است و اگر چه عسل اکثر غلظاوی بود و اگر او در معده
 مثل نجیل با او فرج کند تخمین معده کند و پاک کند از رطوبات و مشتهی
 و مضم و مطیب نکهته و نافع در درد معده باشد زنجبیل مری قوی از حراره
 و مسخن معده و جگر و مضم و جالی و نافع از سرم و بلغم غالب بر نیست
 شش قاطل مری گرم و ترست و گرمی او کثر از زنجبیل است مستطاب است
 منی را زیاده میکند زیاده بی بسیار هرگاه که ادمان کند جز مری لذت

بلغم با در آن تخمین فرمایند که قوی است
 یا نه است از تخمین کرده و با در آن تخمین کنند

و نه بر حرارت او و طبیعتی مترتب است و نه بر برودت او از این جهت او از
 برای صرف لذت میخورند و نافع در قی و میضه است سبب مری مقوی
 معده و قلب است بنفشه مری ملین حلق و مسهل سعال و ملین بطن است
 الا انکه برخی معده و مسقط اشتهاست و ج مری زیاد در حفظ و نافع در
 فای و لقوه است لیوی مری مطیب نکهته و قاع صغیر و زبل بد کواری غذا
 و معین بر مضم و جمع مریات هر اثر که دارند از تربیت است و آنچه با آن
 تربیت یافته از عسل و افادیه رکن دوم غذا حیوان است و ماکول از حیوان
 باغ و اوست یا فضول او مثل شیر اما اجزاء حیوان اکثر آن در اکرم مردم گوشت است
 و کم اکرم و اقوی انواع غذا است در غده ائمه از این جهت حیواناتی که اغذیه به
 لحوم میکنند مثل سباع اقوی از غیرند و همچنین از اصناف مردم که اکثر اغذای
 ایشان بلحوم است مثل ترک و عرب و اقوی و اشجع از غیرند الا انکه مضم
 لحوم بر قوت الطبیعت ماضیه اصعب از نباتات است ازین مری را بسبب ضعف قوا
 و عدم احتیاج ایشان به ای کشیف قوی از جمیع لحوم منع میکند الا کاه
 از لحوم برع الا انقسام قلیل التغذیه باضافه یا سا پر لحوم و لحوم غذای اصحابی قوی
 کثیر الگد و التعلات و غیر این طائفه تحمل ادمان آن نمی تواند شد از برای آنکه

استعمال

جسم

لحم دمی است که منعقد و منجمد شده چون منجمد شد بحال محل میشود اکثر آن
 بدم و فضله ارضیه او بغایت کم است و جمع لحم به اضافه بادن گرم و تر است
 بسبب تولید دم بسیار الا آنکه مراتب حرارت و رطوبت و لطافت و کثافت
 آن مختلف است و سبب اختلاف سه چیز است اول اختلاف نوعیت
 و صورت حرارت مثل اینست که در رطوبت او کمتر از کوهستان است
 دوم غذای کوهستانی که گیاه خشک میخورد مثل رطوبت او کمتر از کوهستان
 که علف تر میخورد مرغی حیوانی که در باغ میان فواکه میباشد از رطب از حیوان
 که در براری و کوه میباشد و حیوان فربه از رطب و اغذ از حیوان لاغز است
 استعداد تقص در خون متولد از و بیشتر و لاغز عکس اینست و هر حیوانی
 که سبب اضافی دارد ماده جوان نارسیده بهتر است مثل شتر و اسب و گاو
 و هر حیوان که رطوبت او بیش است کامل السن معتدل در فربهی بهتر است
 و لاغز هم از حیوانی ردی و قلیل الغذاء است و رضيع قریب العمد
 بولادت از همه حیوانی کثیر الفضول سریع النفع است و هر گوشت
 کره الراحمه خواه از مزاج اصلی و خواه از تغیر و تعین ردیست و لحم مطبوع
 از رطب از مکیب و مشولیت و هر لحم که اصل و کثافت است انضمام او

اصعب

نسبت

اصعب و ابطاست و هر لحم که این و الطفاست انضمام او اسهل است
 و هر جند لحم اصلبست چون نیک منجمد شده تغذیه او بیشتر است و لحم
 کامل اللهیه بلحم نرم نجه همچون نسبه لطیف به کثافت است و از سینه
 حیوانات تاسر بهتر از سینه تاقدم است و حیوانات بسته فربه
 کرده فضول او بیش از حیوانات مطلقه را عید است و لحمی که او را
 به نمک و تند پز نگاه میدارند از نمک کسب حرارت و پیوست و ردا است
 میکند و حیوان ماکول سه جنس است مویشی و طیور و سمک و احکام
 مذکور در آن مشترکند و قلی لحم در روغن مغلف است و طبع آن در جوف
 ملطف است اما لحم مویشی اقرب از مزاج انسان و ملایم تر است از آنکه
 بیش تر است اصحاب سودا را نافع و زهر است و بز حیوان اصحاب
 از جبهه حار را و در بلدان و اوقات حاره نافع است و اصلاح گوشت بیش
 بخشن در سر که و غوره و دونه و امثال آنهاست و اصلاح گوشت بز بخشن با
 نخود و کنز و شلغم است و با هر گوشت و بعد از آن از بقول و فواکه
 مناسب مصلح آن گوشت باید خورد بعد از گوشت بیش شل سبب ترش
 و با او مثل خیار مخلل و بعد از گوشت بز انگور و با او پیاز مخلل حمل و جدی

گوشت کمره علف خوار موافق جمع اصحاب در همه ازمان و بلد است و گوشت
 احرار طیب است و فضول او اگر گشت موافق کسی است که از اعتدال تا قبل
 برودت و یبوست باشد عجل و بر گوشت کوساله در جودت و سلامه
 از عیوب و ملائت با اکثر ناس تابی گوشت پیش از گوشت کاه با ضافه
 یا دیگر گوشتها مایل به برودت و یبوست است مناسب کسی است که از گشت
 تعب غداء لطیف در بدن او زود متحلل و محترق شود و ادمان آن مولد
 اعراض سودا و سیت خصوصا در استعداد آن آن اراض و محروم نشفع میشود
 به سبک با گوشت کاه و پنجه خصوصا مرق سرد شده آن خیل و جو و گوشت
 و شتر تابی گوشت کاه و ست در غلظت و تولید گوشت شتر بغایت طهیب است
 و مسخن و اما لحوم صید از بهی گوشت کاه و سیت جمع آن اگر چه در
 عرف عام اصناف بسیار است مثل آمو و غیر آن و او اشبه لحوم
 صید است بانسان و الذانت و شاید که آنرا با سر که وجو ضات پنجه
 از برای آنکه تخم آن اعداد آنست در آن حال به سودا ارنب گوشت
 خر گوشت کرم و خشکت تولید خون غلیظ در دناک سودا می میکند شکم
 می بندد و بول مراند و او موافق کسی است که محتاج تخمیف است مثل متسقی

و ضار است کسی را که محتاج ترطیب و تسهین است مثل مدقوق حمار و خش
 خر گوشت بغایت کرم و غلیظ است فربه آن مطیب به بازار بر ملطنه مناسب
 کسی است که متشکی از درد مفاصل و ریاح غلیظ باشد ایل کاه و کوس
 بهتر است که گوشت او ترک کند خصوصا پنجه در کوما از جایی کم آب
 صید کنند از برای آنکه مار بخورد و سخت نشنه میشود و آب بخورد از
 ترس سرایت زهر و وصول آن بدل و گوشت کاه و کوس در مثل این احوال
 بسیار است که می کشد و این گوشت مطلقا غلیظ و در سیت اصلاح
 آن به شده تهریه و کثرت جری است ثعلب گوشت رو باه شبیه
 به گوشت خر گوشت است در آثار و یبوست و مغرر رو باه معین است بر
 رستن دندان کبش جلی بازن کوس در آثار شبیه کاه و کوس است
 لحوم سباع گوشت درندگان همه عسر الاند فضا است و ثقیل سبب
 و بچیدن نامست قنقد گوشت خاریست بد و اشبه از غذاست
 نامست در جذام و سل و تشنج و در دگرده خصوصا که خشک و سختی کند
 و بخورند و گوشت صید همه ردى اخلط است و بهتر از همه گوشت است
 طهور مطلقا اخف از مواشی است و خون متولد از آن ارق است

و فضول آن کمتر است مرغ آبی هم غلط و هم زیم است بطل الانضمام و کثیر
الفضول است و آنرا خفطیور میوایی نیست و طبعش همچون مواشی هر چند جثه او
بزرگتر و گوشت او صلب تر است انضمام او دیرتر است و صعبتر و تغذیه او
بشتر است و هر چند کوچکتر و لطیفتر انضمام او زودتر و سهل تر و تغذیه
او کمتر است و اسرع طبع او اهل در انضمام و اصلح آن از برای غذا ^{دجاج} است
است بیش از آن که بیضه بپزند و فروس بیش از آنکه با آنک بردارد و ورق
مرغ خاکل مرغ و فروس هر دو چون سادگی تو ابل بخورند بعد مل فضول رد
بکند و معده ملتهب ازین ورق به اعتدال آید ازین جهت شرب این ورق بلذ
شرب سوم حاد مثل فریبون و بعد از گزیدن حیوانات حاد المزاج مثل
نافع و مسکن است و گوشت و یک دجاج مولد دمی محمود است مرغ
پرواز کثیر غذا است تا حدی که گاه کثرت تغذیه او منقلب به کثرت فضول
میشود هر گاه که قوای بنایه بدن کامل الهی نباشد یا مقدارها کل زاید
بر مقدار قوای اکل باشد و مرغ دجاج مولد دم محمود و مقوی است
خصوصا که شکم مرغ از سب و به و انار آغشته بزنند و نفع و شیرین
با این ورق بزنند و این ورقه مرطب و مسمن است و همچنین در شدت و ضعف

و کثر

و کثرت و قلت تابع مرتبه سخن آن دیک و دجاجه که درین ورق بخت و دجاج
اگر چه لاغر باشد ترطب او بیش از طبع و حش است فروس بر هر گاه که
بانگ بسیار و کلم و بلبلاب و نخود و بشت و بنجاج نیم کوفته و منقوش و
برند و بخورند فرو و آورد از بدن فضول غلیظ تدریج در وجودش ^{دجاج} است
طبع او خفطیور و حیثه نه و بهتر است در کوم و تغذیه کس را که احتیاج به
تلطیف تدبیر باشد طبعه است و در لاج در احکام ^{مشکلی} بای قریب به طبعه است و
قلیل الفضول است مثل او و تسخینی ظاهر مغذیه ندارد بقیه کبک اغلاط از
در اج و تیهوست قوی غذا و ممک بطن است و کبک و در اج و طبعه
اصحار او اقویا خصوصا اصحاب که و تعبشاید که بران مداومت نمایند
و عده غذا سازند از برای آنکه این طبعه بسبب قلت رطوبت جوسری
قلت فضول و لطافت جوس هر گاه که ملاقی قوت حرارت غریزی و تعب شدند
بسرعت محترق میشوند و صنفی از سوداء حاد خبیث از احزان ایشان
مولد میشود اما ضعیفا را مثل ناقهان و این ان کثیر الفضول را مثل مستقیما
بنایت طالم و موافق است بلکه هیچ غذا ^{انسان را} اوفق ازین کوم نیست محروما
با سرکه و برود را با نخود و افادیه و مرطوب را کباب باید خورد و قنبره که

در شهر ماش دمنک پاکیک مسکونید و اگر چه سریع الانضمام است ردی
الغداست اما مرق او سرکاه که ساده بخیه باشد که او را اسنید باج مسکونید
قولنج را نافعست اما در قولنج اختصار بر مرق و ترکیم کشته از برای انکه گوشت
قافض و شبیه کتیر نبرد کست حمام کبوتر از مخلوق اخفاست و حرارت او
کثر از حرارت مخلوق است و رطوبت فضلیه او بیشتر است و ازین رطوبت غنی
مشتغل متسارع باحداث حی متولد میشود خصوصا خاککی پرواری و
مصلح آن سرکه است محروم از آب یا خود و ککیم ^{در دهن} غصایه کجشک کرم و
خشکت و محوک باه و منعط است خصوصا مغز کجشک و خصوصا که از گوشت
کجشک و زرد تخم مرغ خاکینه بزند و کجشک موافق محروم نیست موافق میرود
و مطبخ کجشک زود تر از کباب او منضم میشود باید که گوشت او از استخوان
بازکنند یا با استخوان خرد بکوبند و نیک بزند تا حدی که هیچ احشای نتواند کرد
سمک مایه اضاف بسیارست بهتر اصناف معتدل الحیم سنید رنگ غیر زرم
که ماوای او آب صاف و سنکر ریزه باشد و مایه کبیر کجشک اغده و انضمام
اسرعست و جمع اصناف سمک کرم و ترست موافق مرطوب و فرو به و
مستلایه امراض بارده رطبه نیست و موافق مد فوق و محروم و امراض

مخالف و

صنوازی

صنوازی است و بهترین وجه آن کباب است بعد از آن در روغن برشته
و آنچه نخر آلود در روغن برشته مسکنه دیر کوار و و بطلی الاخذ است
و مایه تازه بلز و جت و قدید بلوحت سرد و معطش است اما اجزای حیوان
جلد بهترین جلود جلد حیوان بشر خوار است و جلد سرد و خشکت مولد
غنی لزج است که تولید سده میکند در ارج و کراج باجه حیوان و گوشت
و آب موهضیف الحرارة و قلیل الغذا اند و باجه بزغاله محمود الغذا و نافعها
نافع است رؤس کله غلیظ و کثیر الغداست و عمر الانضمام و چون منضم
میشود کثیر الدم و بغایت متوی و مولد منی است مغز سرد تر و زرم
و مططح معده لزج و بطلی الاخذ از سریع الفساد است بیش از همه غذای با
توابل مثل دارچینی خورند مخ العظام مفرق لذیذ تر از مغز و جرب ترست
قریب باعدال و مایل بخوارت و کثر منی است و بسیار خوردن و غنی
معه است بستان سرد و ترکثیر الغدا و بلفی است غلیظ و بطلی الاضم
و مناسب جگر کرم است و خصیه شبیه بستانت ردا و اوک بیش است
و هر جزو از گوشت حیوان که رنگ او سنیدست مولد بلغم است عین در
جسم حیوان حرارتی اندک است لسان زبان اخف از کله است گوشت

کوشش ابعاشکبه فرود غلیظ و صلب و عسر الانضمام و دردی الفدا و مایل
به برودت از ادمان آن بلفم بسیار متولد شود اکباد جگر حید الفداست
خصوصا جگر بر و کمر و مرغ خلکین طبیعت جگر گرم و ترست و غذای او پیش از
غذای لحم و سایر اجزای حیوانست الا انکه بطی الانضمام است بهتر و جود او
آنست که شرفهای تنگ کرده بانهک بکباب کند طحال خون متولد از او
غلیظ و سودایی است و از ادمان آن خوف امراض سودا است و اگر
بگویند با جوی گوشت یا دانه و بزند و در زوده غذای نیک بدهد و طحال
از حیوان بگیرد مزول به ترست ککلیه کرده سرد و خشک و دردی الفداست
عسر الانضمام و زهیم است و کرده حیوانات کبر الجکبه کبر السن نمی باید
خورد کرده کمره با پسه خودش و نمک و فلفل خورند و کرده بره تخمین رس
قلیل الفدا و سیرع الانضمام و مایل تخمین است آنرا در آب نباید بخت
بلکه کباب خورند و از جمله شش شش بره مناسب است قلب و نجابت
بطی الانضمام است و چون بکمال منظم شد غذا جید کثیر قوی میدهد
سمین جوی گوشت گرم و ترست شش پیه در ریه گرمی و نرمی سمین
غذای اندک بلفم از مژده متولد میشود و محمود نیست و در معدای نازک

متخل

متخلل برار میشود الیه دینه گرم است و معدای مولد صفرا و مورث
تخم است و جوی گوشت و پیه و دینه همه مناسب آنست که طعام را
باین لذت سازند تنها مناسب تغذیه نیستند و کردن حیوان و هر
عضو کثیر الحمر که بهتر است فی فضول الحیوان ذلت فضول ماکوله حیوان
بیضه است و لبن و آنچه از لبن می گیرند اما بیضه بس شده مشکله است
از برای آنکه او لحمی است بالقوة القویة من النعل و این از برای آنست که
از برای آنکه بیاض بیضه حکم منی و صفرة بیضه حکم خون حیض دارد در صفرة
بیضه فضیله است بر عینه استحاله بخون و استحاله کل آن بخون
و عدم ماندن فضل از آن سوّم خون متولد از آن خونیت مشابه مزاج
روح شدید الا استعداد در استحاله به ارواح ازین جهت صفرة
بیضه اوفی خیر است که به آن جبر و اصلاح اموری میکند که از آن
ارواح کثیره متخلل میشود مثل افراط جاع و افراط طهوم و اخراج و بهترین
بیضه با بیضه دجابه است و بهترین وجوه اکل آن آنست که در آب
سزند نصف طبع قبل از آنکه او را کمال انعقاد حاصل شود و نیم برشت
از آن بگویند و خاکینه ثقیل و بطی الانضمام و بطی لایحه است خصوصا که

باروغن کوسند برشته و باروغن زیت سیرج الا انضمام و سیرج الزول
 میشود الا انکه درین بلاد استعمال نیست و هر چند که قوام خاکینه ارق و
 ارطب باشد انضمام و انخدار او اسرعت و خاکینه از بیضه کجک و روغن
 کوسند و پیاز مهبی است و بیضه نخته با آب در قوام حریه و خوردن مجلس
 خسونت خلق و ریه و سکن لدغ و حرق ممانه و مانع نزلات و دیرتر
 و جوه بیضه در انخدار و غلیظه آن بیضه است که دفن کنند در خاک تر کرم
 و را کنند تا تمام منعقد شود و ازان بدتر است که بروی تابه کرم ریزند
 تا منعقد شود و این در معده مستحیل میشود به بخار دغانی و فاسد میشود
 و افساد غیر میکند لبن شیر از فضول حیوان تالی بیضه است در جودت از
 برای انکه او دمی متین قویست که مستحیل تر شده و درین استحاله
 حرارت او کم شده و رطوبت او افزوده اگر صاحب فرج کرم خشک خورد
 در مستحیل بخونی محمود میشود و غذا و قوت او میدهد و ترطیب او میکند
 و اگر بار در مزاج مخورد مستحیل بخونی بلغمی میشود و برد و رطوبت ایشان
 زیاد میشود و شرط انتفاع جاد المزاج به آن است که در معده او صفرا
 نباشد تا شیر مستحیل بصفا نشود و شیر از همه حیوان مرکب از سه جوهر است

اول مائیه و مائیه شیر ملطف اخلاط غلیظه و مطلق بطن است بحدت و بوقنی که
 دروست جوهر دوم جنبیه و او مولد خلط غلیظ و سده در جگر و سنگ
 کرده و مثانه است و شکم می بندد بسبب غلیظ و برودت جوهر سوم
 سمیه و اقرب به اعتدال و مایل بحرارت و رطوبت است و هر چند
 بیشتر تنگ تر شدید و تغذیه در و کتر باشد هر چند غلیظه باشد شدید و تغذیه
 او بیشتر است و شیر کا و غلیظه شیر ماست و شیر شتر ارق هم است اطلاق
 اگر شست و شیر بز متوسط است شیر خر به شیر بز نزدیک است و شیر شتر
 مطلق بطن و نافع در استسقا و صلابه پسرز و سده رحم است و شیر آب
 بدر حیل است و شیر بهار و در قرب ولادت بعد از زناک در
 غایت رقت و تلین بطن است و لایزال بعد ازین رقت و تلین او
 کم میشود تا انتطاع و شیر حیوانی که علف تر تازه خورد رقت و تلین آن
 بیش از شیر حیوانیت که گیاه خشک و اطراف اشجار مخورد و شیر این
 حیوان معده را بهتر است و شیر حیوان چنده بهتر از شیر حیوان بسته غیر
 محبوس غیر متحرک است و علامه شیر خوب آنست که در و تلخی و ترشی نباشد و
 شدید البیاض و لذیذ و مایل به شیرینی باشد و اگر قطره بروی ناخن بزنند

مجمع باشد و بیشتر غذاست و مرطبات و دفع خشونت جلد و امراض خشک
مثل جرب و حكه و سل میکند نگاه میدارد و رطوبت اصلیه بدن و مطلق زمان
نشوونکه مطلق غریب است بینه و تش و حوالی این اعضا را نافعست و
سعال تبس و حرقت بول را نافع و مانع از غوازل هاده و مسکن حدت
اخلاط و نیز و دافع غایله سموم حاده و تشنج یا بس است ضارست سر و
جسم و معده را که دفع در آن متولد میشود و بیشتر نافع است قروح رحم را احتقان
بآن و نافع رمد را با سفید بیه طلاء کردن بر چشم و غرغره بیشتر نافع است
در دلوزیت و لهات را و اخفای به بیشتر احوال را نافع نیست مگر ام معاده
به آنرا و بیشتر نافع است مسلول را حلیب آن و حلیب آنست که فی الحال
از پستان جدا شده بشرط آنکه تب ایشان را نباشد و از شیر خرد
انفست مسلول را بیشتر زن جوان صحیح معتدل اللحم و شیر مضرست دندان
ولته را و معین بر سر عت تا کل دندانست و مضمضه جبرکه و کلاب بعد از آن
مصلح آنست و شیر مضرست محموم و مصدوم و صاحب غلظ احشارا و کسی که در
بزاز او حرار میباشد و هرگاه که مایه از شیر بختن یا داغ کردن بر این
با سنگ تابیده به آتش مویختند شکم می بندد و گاه زردی و جنبه شیر به یار

یا به شکر بچرخانند و شیر بر روی می آورند مایه که می ماند و آنرا ماء الجبن میگویند
ملطف اخلاط غلیظه و منقح احشا و غاسل آن و مهمل فصول محترقه و فصول
عننه است به شرب و حتمه هر دو هرگاه که بی لدغ بلکه مسکن لغت
و قروح را از جگر پاک و ادمال میکند و نافعست اصحاب اوجاع کبد و یزنا
و امراض صفراوی و سوداوی اما دوع ملایم محروم و اسهال صفراویست
و کسی را که پر معده او حرارت و یبوست غلبه کرد و دافع ضمائر و دوع
از اصحاب برودت عسل است جبن اما پنهان تر سرد ترست در دوع
بدن فربه میکند و اطعای لهیب معده میکند غذای او متوسط است
در لطافت و کثافت و قلت و کثرت و اما پنهان خشک غدا ای کثیر قوی میدهد
و در معده سخیل بد خانی و احتراق میشود خصوصا در معده صفراوی
و شکم می بندد خصوصا که در آب بنزند و بفشارند بعد از آن کباب
کند و پنهان شور کهنه نشد متوسط است میان پنهان و خشک در قله
غذایه و کثرت آن و سرعته اسخدار و بطوآن و ملطفات هر شیر
و اسید پنهان خشک زیاد میکند و پنهان کهنه تر شده معطش و طلب و ردی غذا
و قوی معده است اما انفع پنهان کرم و خشکست در دوع شیر و خون بسته

در معده را تحمیل مسکنه و کایکایه را می بندد اگر زن احتمال آن نمی کند
معین حمل شود و اگر بخورد منع حمل کند شرب آن نیز صریح و نافع است ماست
از لبن حلیب سرد ترست مطفی حرارت است مناسب خوردن پیش از طعام
و در اوقات حاره است مسکه خشک گرم است با عتدال مغزی و مجلس
و نافع در سعال و معین بر نفث و زایل قوبا و خشونت از بدست ملین
طبیعت و سست است مصلح آن غسل است یا پیر شورتر سمن
روغن مرض معده و نافع در گردیدن عرق افعی و سموم حاد است ضماد آن
ملین صلابت وادمان آن محرک امراض بلغمی است و سمن اقوی غلظ
جمع ادهانت لور اگر چه بد کوار و ثقیل است انحرار او از پنه خشک
اسرعت و تسهید او کمترست و معطش چون پنه نیست اقط خشک در
احکام شبیه پنه خشکست و اضرا معده را کمتر از پنه است مصل قوی البر
و مسکن عطش و مطفی صفاست ردیت عصب را و امراض بارده افضل
و اغذائیات شیرست بعد از آن پنه خشک غیر شور که در شهر ماش پنه کبک
بعد از آن پنه تر بعد از آن ماست بعد از آن دوغ و کشک و لور و همه طالع محرو
و میرود اگر مضطر باغند ایه آنها شود یا طبع او بان مایل شود اصلاح آن غسل

یا فرما

یا فرما بعد از آن در حرکت و تعب افزاید فی صنعت الطعام از امور ضروری
کثیر الاثر در ابدان اتمام در نجین اغذا است هم غدا و اصحا و هم غدا
مرضی و هم طعام را چهار رکن است حبس و محی و دسومی و چیزی از ترابله
بازیر و در ترکیب این ارکان چند چیز واجبست اول و امم آنکه مزاج
این مجموع من حیث المجموع مناسب حال اکل باشد صحیح باشد اکل یا در بعض
دوم آنکه طعم حاصل در آن طعام مشتهای مزه دهن اکل باشد اگر مانعی
نباشد سوم آنکه خالی باشد از جمیع بوهای بی که طبیعت متکرمه باشد
چهارم آنکه کامل النفع باشد از برای آنکه مرغدا که در و خایس مانده باشد
که از شان آتش است تکمیل آن حرارت غریزی از تکمیل انضاج آن
فاصلست و مال آن اخلاطیه فحیه در بدنت و طریق اصلاح در طبع
آنست که اول طعوم گرفته از منردات آن بر نه بلخی و عنوصت
و ترش و شور به سه وجه میسوزد برد یا بخوبی سایندن در آب یا جمع
کردن با او چنان که طعمی ضد آن داشته باشد مثلا بردن تری از
بارنجان یا به آنست که یکروز پیش از نجین در آب اندازند و سه روز
تبدیل آب بکنند یا به آنست که بکنوبت او را با آب بزنند و آن آب

یا پخته در آب

بریزند و نوبت دوم یا سوم با سائر ارکان بزنند و بخورند طریق سوم آنکه
 او را جیگ کند با کدو تا تمامت کدو و حرافت با دنجان مصلح سم شوند و سم
 مصلح اکثر طعوم است و گوشت رطب المزاج و لحوم منظر السمن صلاح
 کباب گردن و گوشت یا بل المزاج و گوشت لاغری صلاح آن در آب
 پنجن یا در روغن برشتن است و اگر کباب آن ضروری باشد او را
 در محلی کباب کنند که در شیب آن آب جوشد و بخار آن آب در صعود
 ملاقی آن شود اسفید بلج مطلق طعامی است که ارکان آن گوشت و
 نخود و جوی و نمکست و در عرف طب همین طعام را شور باج مسکونید
 و این طعام غذای نیکست و مناسبست در اکثر احوال و در جمیع اوقات
 و در جمیع انسان و در جمیع افرجه و معتدل المزاج را بهیچ طبع مناسب تر از
 نیست از برای آنکه نه سخن ظالم التسخین است و نه مبردن ظالم التبرید
 او را بهیچ طبعی قوی از ترش و غیر نیست که خون از آن کینستی دواهی
 غیر مناسب صحت کسب کند و محتاج به اصلاح نیست در کسی الا محذور
 در غایت حرارت و در آن مزاج نیز اصلاح آن بیک شربت آب
 که در تشنگی بعد از بخورد حاصل است و این غذا اکثر خون و مکثش

رطب

رطب و متوی و محسن لون و سمن و شمع است الا آنکه از ادمان آن
 در تابستان خوف تب است سبک باج طعامی است که ارکان آن و رقیق
 گوشت است که در آن برنج و نخود و بقول مثل سلق و آب که پنجه اند
 و این غذا قاع صفرا و دم و مناسب جگرهای گرم و سده و بر قانت
 و مناسب مریض الاعصاب مثل صاحب لقو و مناسب لاغرنت و در
 اوقات حاره و بلدان حاره و کثیر اللحم و کثیر الدما مناسب است
 و اصحاب خشونت صدر و سعال و سحر و ضعف معده و ضعف رحم و ثانه
 و تونج و در دپشت فرنی و در دورک مناسب نیست و مضرت و دفع
 مضرت آن بجلوای و پالودهای رقیق است زیرا باج او طعامی است
 که رکن اولم و نخود و ورق است و توایل او زیره و پیاز و زعفرانست
 مطیب طعم او سرکه و قند و کلابست و او غذای لطیف قلیل الغذ است
 صاحب شطراغ و بایمه را مناسب است و صحیح را که صحت او در
 مرض زوال باشد به آنکه آثار فضول صفراوی و بلغمی در او
 ظاهر شده باشد این طعام مناسب است مطلقا و مطلقا
 بلغم است و منفعه سده و نافع است اصحاب جگرهای گرم را موافق

اصحاب و با و امراض بارده نیست محرو را نرا ترش تر و مبلغم را
شیرین تر انفعست و فی الجمله دوائیت این غذا شیرین
دوائیت کجین است مضیر دوع با سر دو کثیر الغذا و
غلظ و عسر الهضم و موافق محرو و نجیف و اصحاب معده طنبه
و در اوقات حاره است و در دست اصحاب اراض بار
و ریاح غلیظه را الا که اصلاح آن کند به کثرت پودنه و سرداب
و صغره و دوع یا با گوشت مرغ و گوشت بز نباید بخت بگوشت
و میش و مناسب است کشیکنه سمجان که روستایان از کنند
جوش کوفته در دوع مانده یا در شیر مانده اسبوعی بعد از ان
خشک کرده مثل کشکی میسازند بعد از ان آشی از ان میسازند
مثل این که خوب سازند طبیب آن آشی کشیکنه میگوید و این
طعام مبرد و منفع است و مناسب محرو است و نفع او بیش از نفع
دوغ است و قناع بعد از ان و میوه بدن از ان نباید خورد و اف
ضرا و وزایل نفع او سیر و سداب و فودنج است مصلیه در افعال
مثل مصیره است هرگاه که خشک از ماست کوفته باقی آن دوع است

و چون دوع بخت تا غلیظ شد و تقطیر آب از او کردند آنچه ماند اقط است
و در شهر ماش کشک میگویند و حیثه او جنیه است که از اجزاء شیر مانده سبنیه
و مائیه آورفته و در افعال شیر که ش که غذائیه این جزو از لبن اکثر
بعد از ان آبی که از کشک تر منفصل شد او را بطبخ غلیظ مسازند او را
عرب مصل سکوئید و ترک او را قره قرط میگویند و به این نام در شهر ما
مشهور است و مصلیه آشی است که از و میسازند و کشک با آشی اقط است
و او نیز در افعال مثل مضیر و مصلیه است مطبخه گوشت شره شره
کرده در روغن برشته است قلیه بعرف طب گوشت مقطع اول در
آب بخته بعد از ان در روغن برشته است و در شهر ما این را دایچه
اول برشته اند در روغن بعد از ان بخته و آنچه در روغن برشته اند
و اصلاح اول و نه آخر در آب نه بخته اند همه را قلیه میگویند و این اطعمه
موافق کسی است که محتاج بختیف باشد خصوصاً قلیه که با سر که با آب گاه
بزر بکر و یا بخته باشد و قلیه که بجز بی گوشت یا به برشته کرم و ترو
بطی لانهضام است مولد خون بسیار و سمن و مناسب مبرد و دست
و قلیه کز و قلیه پایز کرم و ترو بهی مکر منی است و جمیع قلا لا محموده الفدا

و کثر فضول و مسدود نیست حصه باره و قاع صفرا و خون و مسک بطن است
و همچون سبکباج منتهی نیست مولد ریاخ در معده و امعاء سماویه
سرد و خشک و مناسب محروست متوی معده حاره معده را بهتر و
شکم را و نفث آنرا نافعست انکس که برای حبس خورد و با ورق حاضر
ساق تورک بزد و انکس که حبس از آن خواهد با جند در و اسفند باج بزد و شکم
در جمع افعال مثل سماویه است و جگر گرم را بهتر از سماویه است و اما ریاسه
و رمانه و تناسخ و سرجه از میوه مثل انار بجنه اندممه برد و حابس بطن مناسب
محرو و بلده حاره و فصل حار و مناسب صاحب اسهال صفرا و لیست و حصه
و نظایر آن مه اغذیه تابستانست و مضرست مبرود و صاحب نخ و خشونت
صدر و قولنج و بیش ازین آشهای فواکه نباید خورد و اصلاح آن به حلوائی
و غذای نوبت بعد ازین آشها باید که اسفند باج جرب باشد هر چه
بغایت کثیر الغذاء است متولد میشود از و خونی متین و مناسب شبنم است
و غلیظ و بطی الانضمام است و مناسب نیست الا اصحاب که در ریاست
در فصل و بلده بارد متولد میشود از و فضول غلیظ بسیار که از و سنگ در کرده و مثانه
و تبها و او جاع مناسیل و فراجات و او رام متولد میشود و مریب

ممکن است از جگر است
نزف و مریب

مناسب

مناسب صدر و شش است کربیه و قنیه طیه این دو طعام در آثار قریب
اسفند باج است الا انکه ادمان آنها مولد خونی سیاه است و ضعیف
کربیه تلین بطن و تسهیل خروج ریاخت و خاصیت قنیه طیه تبیل
و اظلام بصیرت و نمودن خوابهای بد و دافع این مضرتها است که با
چیزی از مصلحات بخورند بعد از آن شربت از سکجین بخورند و قنیه
کلم و میت و کرب کلم شربت جزیه و لفتیه فلیه کز و فلیه شلغم
سرد و منفع و کثیر الغذاء است و هیچ باده اند و غذای لفتیه بیش و مایه کزیه
بش این دو غذا نیز در آثار قریب اسفند باج است و لفتیه مناسب کردن
و مثانه است و قولنجی و مضر نیست همچون جزیه و سرد و مناسب محرو و
موا کرم نیست اسفناخه معده لا حرارت و ملین طبیعه و مناسب
خشونت صدر و اصحاب سعالست عدسیه مولد ریاخ است مرده او
ملین طبیعه است و عدس متشر بسر که مناسب غلبه خونسخت و حابس بطن است
الا از بالین برنج بشیر بجنه معده است در تری و خشکی و یا بل به بردست
غذای بسیار مدهد سیرع الانضمام است مریب که با قند یا عسل خورند
موافق اصحاب سده و سنگ کرده و مثانه نیست جو ذابات جو ذاب

آنت که نانی یا کندم یا برنج در مثل کاجدان می نهند و در روی آن مرغی می آویزند
و مجموع در تنور می نهند تا می نبرد و آن غذا بی محمودالم است الا که غلیظ و
بطی لا انضمام است بر جوع صادق باید خورد بعد از آن خوابی طولی باید کرد
شواء بریان گرم است و معتدل در رطوبت و یبوست غلیظ و کثیر غذا
و بطی لا انضمام است سقم آن نمیکند الا معده قویه حاره مسک بطن است
خصوصا بریان حیوان لاغ بشرطی که گوشت جرب از آن نخورند و شواء
جوداب ضارست کسی را که قوی کیرد کاسی و آب بر روی بریان زود نخورد
و این غذا مناسب مرطوب و اصحاب که و تعب است و در بریان یا
مجزع آن باید خورد یا اول جرب آن باید خورد بعد از آن سرخ تا اسهال
و خروج آن سهل گردد و مجزع گوشتی است که از استخوان طبعه سرخ
طبعه جرب و همچنین بر سر سرخ جرب و بر سر جرب سرخی کشیده تا جلد همچون
جوخ یانی سبوسه غلیظ و طولی الوقت در معده و معطش و مجرب است
و دافع ضررهای اوخل است سبوسه که از سبوسه جو انرغ و روغن بادام
و بنده بارده مثل کامو و کشنر تر که و بنجه باشند مرطب و مانع و مسکن
حرارت کباب بطی لا انضمام و طولی الوقت در معده و کثیر غذا است

و یکیدن

و یکیدن او بهتر از خوردن جوداب است الا که از گوشت لطیف مثل گوشت
بره باشد و کباب مقوی و غافل او بر سرعت است و مناسب کسی است
که تنبیه بدن کرده و اگر بعد از طبع کباب کند زود تر منضم شود در کباب
زود آب نباید خورد و اگر صبر نتواند اندکی باید بکشد ماء الکلی آب گوشت که از جوداب گوشت
بکشد بی آنکه در آب بریزد بلکه با گوشت در قروح و اینق نهند تا چون
آب کحل بکشد یا آنکه گوشت در و یک نهند تا کوم شود بعد از آن بنهادن
فتیلی بدو بنفشارند و آب از آن بکشند و آن آب بر نه و این آب
غذای کسی است که توان او بابت تجلیل رفته باشد و اشتهای غذا
و منضم هر دو ندارد و آن انفع غذا است ضعف قلب را ماء الحصى
آب نخود اگر بی گوشت یا روغن بادام یا روغن کنجد بر نه گرم است و
آب نخود نافعت در ضعف کرده و معین بر بابه و مدبول و حیض و محسن
لونت اطریه رشته غذایی است مناسب حار المزاجی که محتاج بقدری
قوی باشد و نافعت در سعالی که ماده غلیظند آشته باشد و اما فرو رات
طعامهاست که در آن لحوم هیچ نباشد و آن جهت مرض میارند از قبول
و جوب و آرد و جو ضایع پس آنچه با قبول بارده مثل سفناخ و کشنر تر

معدلت و اگر با گوشت
بپزند

مناسب اراض حاره يا بيه است و نافع در كل صدر و شانه و آنچه از مثل آرد
و سبوس و نشاسته و شیر بادام یا شیر خشک یا شنبه اند و به قند شیرین ساخته اند
نافعست در خشونت طبع صدر و احشای آن یسیر الانقسام در معده و یسیر الفصاد
در معده است و آنچه با جو فضا قافیه مثل سماق یا جو فضا قافیه مثل سماق
نبخته اند از فساد و تعفن بقید است و مطفی خون و صفراست و مناسب
علل صدر و کرده و شانه نیست فی الحال و هرگاه که منضم شود غذای بسیار
میده و طعام جرب شیرین زود تر میرمکند و از حلاوت و فساد و در دل و شکم
کرده و شانه است خصوصاً آنچه با آرد یا نشاسته نبخته باشند
فالودج بالودج و شش را مناسب است معده را مناسب نیست و او
کثیر الفدا و بطل التزول است و حلوا مناسب کسی است که بدن او لاغر شده
و ادمان حلوا صده است و پیران و مبرودان و انواع عسلی بهتر است و غیر محتاج
به اصلاح است معصده کابی آنچه از آرد و برنج و غیره نبخته اند کثیر الفدا
و بطل التزول و مولد سنگ کرده و شانه و اوجاع منی صلاست اگر
ادمان کنند و باید که بر اطعمه قافیه حامضه مثل خضره و بر اطعمه غلیظه
بطیة التزول مثل کله و بریان نخورند اما آنچه از آرد کنند و قند نبخشند

غلیظ

غلیظ و لزوجت و رداءة آن کم ترست فطائف غلیظ و دیر کوار است و کثیر
الفدا و آنچه بنفشه کرد و روغن کرد و ساخته اند نزول او از معده اسرع
و پیر و مبرود را منع است لیکن دهن میجو شانه مکرکه پوست تنگ که بر
مغزست باز کنند که آزمان دهن نمی جو شانه و آنچه بغر بادام ساخته اند
محرو را اندا و فنی است ز لایه حلیج عسلی قوی الاسنان و اسرع الانحدا
مناسب جگر و طحال و کلیه نیست هرگاه که این اعضا صحیح باشد حریره که
از آرد یا نشاسته و قند و روغن بادام نبخته اند نافع است اصحاب علل
صدر و ریه و سعال را نه کسی در ریه ادرسه باشد و آنچه از شیر کشت شیر
و نشاسته و ترنجبین و روغن بادام نبخته باشد موافق مزاج کوم است و سعال که است
و آنچه از شیر خشک یا شیر تخم نوزک و نبات نبخته باشد موافق مزاج کوم است
و آنچه از شیر خشک یا شیر تخم نوزک یا نشاسته نافع است کسی را که در ریه
و شش قرحه باشد و صاحب نزله را به سطره حلوا بی است که از آرد
برنج و شیر و شیرینی مسازند و کوبیا فنی شهر است کثیر الفدا است
و بغایه مقویست خون و منی زیاد مسکن ملین صدر و غلیظ و نافع
و ثقیل و بطل الانحدا است باید که بر غلیظ اندیش نخورند و بعد از آن

خواب طولانی است ناطف قبیطه آنجه از عسل و مغر کرده و شانه
 شده به الحارث و مصدع و مولد صفرا و مضر مزاج کرم و جوان است
 و موافق بهر صاحب مزاج بار دوست و آنجه از مغر با دام و عسل
 ساخته اند حرارت او کمتر و موافق سعال از حرارت است و آنجه
 از مغر پسته و عسل ساخته اند موافق کسی است که در صدر و ریه او خلطی
 بلغمی باشد و کسی را که سده درین مواضع باشد و او مستغنی قوت و آنجه
 از عسل و کبچد ساخته اند کثیر غذا و بد کوار و ثقیل است نافع است صدر و ریه
 و سعال و او درخی معده است و آنجه از دوشاب اکویر ساخته اند حرارت
 بسیار ندارد و آنجه از حب الصنوبر ساخته اند اگر قوه قوی باشد
 و نیک منفع شود غذا را بسیار مدهد و از وضوئی محمود متولد میشود
 و غام اصفاف قبیطه نزول او اسرع و غذا را او کمتر از حلوا می است که
 در روغن و آرد باشد و حلوا را بی روغن بی آرد مناسب کسی است که
 محتاج غذا را بسیار نباشد و در حلوا احتیاج بسعی در اصدار و خروج از
 بطن نیست چنانچه کثیر غذا و بطی الاخذار و بطی النور است
 و او را با هیچ غذا از غلیظ نباید خورد و بعد از آن خواب طولانی باید کرد و چنان

از رطوبت است و آنجه
 از قند و مغر با دام
 ساخته اند موافق
 سعال

بانفشک

ع

بانفشک الیق و عدست اما استر به میچان که بقای حیوان کل آن بی غذا محال است
 و بقای اکثر آن بی هوا و تنفس محال است بقای اکثر حیوانات بی مشروب
 که کیلوس رقیق سازد و از مجاری تنگ به باریکی موس بگذرانند و به اعصار سازند
 و در اعضا حفظ رکن مایه بکند محال است ازین جهت میخانه که کوسنه میشود
 حیوان و قوتی که بآن از سر معده کوسنک خود می باید در و مخلوق شده
 نشد هم میشود و قوتی که بآن تشنگی خود می باید در و مخلوق میشود اما مشروب
 آدمی سه قسم است آب خالص که با غیر آب مزوج نکرده و تشنگی طلب این
 مشروب است و همچنانکه تن در رستان محتاج نیستند به آنکه طبیبان تعیین کنند که
 غذا کی وجه مقدار بخورد بلکه حکم طبیب بر صحیح بیش ازین نیست که غذا بر
 اشتها صادق بخورد و زیاده از آن که قوت او تواند گذراند نخورد و همچنین تن
 در دست محتاج نیست به آنکه طبیب تعیین کند که آب کی بخورد و وجه مقدار بخورد
 بلکه وقت آن تشنگی است و قدر آن حصول سیرابی اما مریض شاید که مریض او
 منتقص منع آب و مخالفت طبیعه نباشد و شاید که باشد همچون غذا را او
 و آن تعیین و منع و عدم منع در عده معالج آن مرض است قسم دوم مشروب
 غلیظ و سایر اثر به مسکوه و انتفاع به این مسکرات در حال صحت و در حال

رض هر دو مشروط است به متید شارب بقدری معین و وقتی معین که طبیب
تعیین کند برای شارب اما شارب مسکر خواه خمر و خواه غیر خمر بمهیه
موجب آنست که شارب آن متید بوقت و قدر نشود و هر اثر که لازم
باشد اشکاک آن از ماهیه محالست پس متیدن شارب بقدر وقت
و کشیدن شارب اندک آن بشرب بسیار که اثر نفس ماهیه شربت مسکرت
از آن منک نخواهد شد و شارب مسکر مشروب مطلق بلکه مشروب
دوایی است همچنانکه غذا کاه غذای مطلق است مثلاً نان کدوم و گوشت
و کاه غذای دوایی است مثل آتش غوره و نخود آب مشروب نیز کاه
مشروب مطلق است و آن آب سردست و کاه مشروب دوایی است
مثل شربت یلوفر و تفهیل این سخن درین فصل بعد ازین خواهد آمد و هر کاه
شارب مسکر دوایی باشد و بمهیه موجب آن باشد که شارب بقدری معین
از آن متید نباشد البته موجب مرض و قدم در مبادی موت خواهد شد
از برای آنکه جمیع دوائیات بسبب غلبه کنفیتی از کنفیات اربعه ^{عنصریه}
تأثیر میکنند در اذاله امراض پس دوائیات البته مغیر مزاج اند و هر چه
مزاج است اگر در اکل و شرب آن متید بحکم طب نباشد مال آن موت است

از برای

از برای آنکه بقا و سلامه در بقا هر دو مشروط بقاء اعتدال شخصی طبی است چنانکه
در فصل آخر مشروح خواهد شد پس این دو مقدمه متینیه از شارب مسکر منتهی
این مقدمه ذکر شد که شارب مسکر بمهیه موجب تغیر مزاج و سلوک نباشد
ترک اکل و شرب آن در عقل واجب است ازین جهت حکیم رجم جل شانه و عز
سلطانه تجلم آن فرمود و رسول او که رحمه للعالمین است و مرسل شده منع از
تداوی بآن فرمود. قسم دوم مشروب مرکب از آب و شیرینی است آن
هم دو قسم است اول آنست که در حال تن درستی از برای تلذذ و ترویح قلب
مخورند و در مرض از برای امداد قوت و آن قند و نباتت که با کلاب
و عرق بد مشک مخورند و همچنین مویز و خرما و انجیر و زرد الوی خشک در
آب مخوب اند و آن آب میخورند قسم دوم آن اثر به است از ادویه با
قند جهت مرض می پزند و با آب بقول مثل عرق کاشنی در امراض میدهند و
آثار آن مشهورات و مدهاولات اکثر بلاد نوشته میشود که جمیع
اوقاف است جمع ایشان و جمیع طبایع را از سایر اشرب دوایه اولاً حفظ
صحت است از برای آنکه تغیر مزاج و جمع مجاری ضیقه میکند و چون منفع است
مانع است از احتیاس ففول و تعفن آن بسبب احتیاس اکثر امراض ارتقن

و هر چه بمهیه موجب تغیر مزاج
و سلوک نباشد

اختلاط حادث مشود و سکنجین مطفی صفا و خون و کاسه شکر و متقطع بلغم و
 جالی و مدر بول است و سکنجین عسل در زمان حال اقوی از شکر است از
 برای آنکه خل و عسل هر دو مانع تغین اند و تطهیر عسل و تنخ و جلال آن نام
 از شکر است و نقصان خلوات و جوشت آن مختلف است در امراض و
 اشنی ص که محتاج به آنند در بعضی صادق الحوضت و آن در غلبه صفا بر بلغم و
 در بعضی خفی الحوضت و آن در غلبه بلغم بر صفا است و در بعضی باید سخت
 و کاسی از جهت زیاده فی آنار میامی که در آن بزور و اصول بارده و آن تخم کاشنی
 و پوست پنج کاشنی و تخم خیارین است یا بزور و اصول حاره از آن زیاده و
 تخم کرفس و تخم کشوث و پوست پنج رازیانه و پوست پنج کرفس و پوست
 پنج کبر است یا هر دو هم بزور و اصول بارده و هم بزور و اصول حاره در آن
 اولایک شبانه روز خوب ساینده اند بعد از آن در همان آب بخت اند
 و صاف کرده اند و این آب با عسل یا شکر اضافه کرده از آن سکنجین
 می پزند و آنرا سکنجین بزوری بارده یا حاره یا معتدل میگویند و کاه از
 امراض بارده و فرمته و مانعی قیاح و صرع و سکه و تشنج و طب مادی از
 سر که که عنصل در آن پرورده اند سکنجین می سازند و آنرا سکنجین عنصل

میگویند

میگویند چون سکنجین موافق جهر مده نیست از ضعیف المعده که از جوی دیگر
 محتاج به سکنجین باشد متویات معده آب به و آب لیمو و آب نعنای آن
 اضافه میکند و آنرا سکنجین سفر جلی میگویند و کاه از جهت حایه کید از منافات
 خل با جوهر کبد آب انار با آن اضافه میکند و آنرا سکنجین رمانی میگویند و
 آنست که کلاب جهت حایه قلب از منافات خل با جمع اقسام سکنجین اضافه
 کنند و فی الجمله سکنجیات افضل جمع اشربه و دوائیه است و تا مانعی از
 شرب آن نباشد تجاوز از آن بغیر نباید کرد و امراضی که مانع شرب سکنجین است
 ضعیف دماغ و رعش و ضعف عصب و ضعف چشم و امراض گوش خصوصا
 امراض بارده آن و نزله و زکام و امراض مخشسته صدر و الارض در صدر که از
 خلط غلیظ لزج حادث شود مثل ربو و سعال حادث از بلاغ غلیظه که سکنجین
 در آن ضرور است و همچنین ضعف قلب و اسهال و سحج و امراض مع و امراض
 کرده و شانه همه مانع شرب سکنجین است جلاب بر فطب شرب
 متداول از سکر و اقام آن و آب و کلاب است و او معتدل است و
 بعضی گفته اند مایل بحرارت و بعضی گفته اند مایل به برودت است
 و بر تطیب آن متفق اند و مر کاه که سکر در کمال بیاض و لطافت باشد

و محتاج قطع است

و کلاب قلیل المراره و مایل بتیامت یا جوشت باشد و این شربت کثیر الماء و
ضعیف الحلاوت است بسازند و با مثل برف و یخ نهند این را به ترتیب
برودست و طبیعت او مشابه طبیعت بطخ رقی است برود و مطلق حرارت
معد و کبد و متوی ایشان و کاسر حدت تب و مزبل هرقت مثانه و مصل
صدر دریم است و اگر سکر و اضاف آن سرخ باشد و کم آب و شیرین
شربت کنند فراخ این شربت مایل بحرارت است و بسیار وقت
مکن در معد شود که از برودت است اگر گرم کرده بخورند اما موانع شرب
این جلاب اسهالت و سحج و زحیر باطنی ماء العسل و آنرا ماء الزهره طبعی
و آن دو قسم است اول ساده و آن یکین عسل و دو من آب پزند و کف آن
بگیرند و چند آن پزند که یکین و نیم بماند قسم دوم ماء العسل منزه است و منزه
آنست که در چینی و مخک و سنبل و بیل در کیسه بندد و درین آب
و عسل اندازد و تا تمام شدن قوام آن چند نوبت برون آورد و نیک باله
و آنچه از کیمه فرود آید در شربت ریزد تا تمام شود و ماء العسل هم دو قسم او
شربتی فاضل کثیر الفوائد است جلا و نافع در امراض باره و ملین طبیعت و
بول است ردیت صفرا و یازا و صاحب ورم باطنی و ماء العسل منزه است

و نواصیر

کیمه

بنیت

نبیت شرب آن الایمه و د و بلغمی را د و شاب و میخند و و شاب از آب
اکور و میوین و خرما به نفاخ و ملین طبیعت است حذر کند از ان مسهول
و صاحب ریح جوف و آنکه کبد او یا طحال او صلب باشد یا مستعد این
صلابت باشد و میخند یکی ازین آب میوه است که با افایه پخته اند
و آن نافع است در سلسل البول و مرضی در سینه که ماده آن خلط غلیظ باشد
شربت بنفشه در حرور و مدته است مایل بحرارت و در طلب است مناسب است
خنجره و رب را و مسهل صغرا است بر فنی در جمیع امراض حاره و نافع است
علل حاره بگردد و صدر و مثانه در تبی که آن سعال و بیس طبیعت باشد و در
ذات الجنب نافع است شربت غناب بعضی گفته اند سرد تر است
مطلق طبیعت و ملین صدر و مانع سعال نافع در قرحه مثانه و مسکن غلیان
دم و قاع حدت صفرا و مانع حدوث جدری و ثبور و قروح است دیگر
میگوید حق آنست که جالینوس میگوید جالینوس گفته که من نیافتم غناب
هیچ فایده نه در حفظ صحت و نه در دفع مضرت شربت خشخاش ساده
بر دست و معتدل در طوبیت و بیوست از برای آنکه خشخاش در یک درجه
خشک است و سکر در یک درجه تر و شربت خشخاش نافع است در سحر

و نذر به غلط مواد رقیقه و مسکن حدت اخلاط و مانع در قروح کرده و مشابه
 مرد و است و سل و قروح صدر را هیچ شربت مثل او نیست در نفع شربت
 میرد و مرطب است و مانع در سعال حادث از حرارت و در تبی که با آن
 خفونت صدر و سعال باشد از ماده تیز که صدر و ریه ریزد شربت حاصل اربع
 میرد و مطلق و مانع در حیات دمویه و صفراویه و مسکن تشنگی و قی و متهی
 و مانع در خفقان کرم است مضر است در امراض سینه و شش شربت در کرم
 میرد و مسهل صفراست چون با سکنجین و برف بخورند شربت سی مثقال
 سکنجین پانجه مثقال شربت و در خواهر مکرر باشد و خواهر مکرر نباشد
 مجفف و مانع در تب غم و حرقة معده و فریل تشنگی است شربت رب
 خصوصاً به ترش سرد و خشک و حابس بطن و مانع در خمار و غشی و صداع
 با و حرارت باشد و مسکن تشنگی و مانع در درد معده صفراست شربت سب
 سرد و خشک و مقوی فم معده و مانع در خفقان و مقوی روح و مسکن قی
 و حابس بطن است و سرخند بوی او خوشتر است در تقویت قلب تم است
 شربت ریاس میرد و مطلق حرارت و مقوی معده صفراست و حابس
 بطن است شربت غوره نافع است در حرارت معده و تقویت آن و

قاع

قاع اسهال و قی است که از قرحه صفرا حادث شود و مسکن غشی است که از
 مین خلط حادث شود و مانع است در امراضی که از فساد هوا طاری شود
 و قاع است عطشی را که از حرارت باشد و او مناسب زمان آبستن است
 و مانع از تحلب فضول بعده اثبات و مقوی ارحام و جنین است
 و مانع از اسقاط مرگه که استقامت از حرارت باشد و مانع در حیات حار
 و قاع صفرا و دم است شربت ترهندی میرد و مطلق و قاع و مسهل
 صفرا و طین طبیعت و مقوی معده و مسکن تشنگی است شربت لیمو
 بارد و یابس است و در حرارتی ضعیف است به سبب سرایان حرارت است
 ترش و شربت لیمو قاع صفرا و مانع حیات صفراویه است مقوی معده
 و قاع قی و متهی و مجود مضم است شربت اجاص مطلق و صفرا
 و مسهل بطن و مانع در حیات صفراویه است مرگه که طبیعت مجتنب باشد
 و مضر صدر و حیات نیست همچون موصات دیگر از برای اند غنوصت و نبض
 ندارد شربت مورد سرد و خشک است مقوی معده و حابس طبیعت است
 مرگه که این طبیعت با سعال باشد شربت مورد در مرد و مانع است
 مسکن درد سینه و ریه است شربت عود نافع است معده را و مجود مضم

و فربسوه مضم است که از برودت باشد و بوی دمن خوش میکند شربت انار
اما شربت انار مرصدا و تشنگی و قی که از صفرا حادث شود را بیل کند و متوکل
معد باشد اما شربت انار عذب مقوی روح و دل و معد و جگر است
شربت توت اوجاع خلق را میند بود شربت فواکه مقوی دل و معد و
احشا بود و قی صفراوی باز دارد شربت صندل مقوی دل تسبب حرارت
و طبع اسهال صفراوی بود شربت نعناع غشیان و قی و فواق را میند بود
شربت زوفا ضیق النفس و سعال حادث از خلط غلیظه اناغ باشد
شربت دنیار کثیر الفوائد است سده بکثایه و برقان و حرارت کبد را
نافع بود ادرار بول و تلبین طبع کند شربت بزور باعث برترکیب این
شربت تنیج سده و ادرار بول و حیض است اگر بزوری سرد بود با تنیج و
ادرار برترید کند و اگر گرم بود با تنیج و ادرار لطیف افراط غلیظه میکند
و اگر معتدل بود برترید و تنجین بالذات از وظایم نمیشود اما بالعرض اگر
ادرار صفرا کند برترید میکند و اگر ادرار بلغم کند تنجین میکند و اقلام
این شربت به ادرار و تنیج در جمیع امه نافع است شربت اصول در
آثار مثل شربت بزوری است شربت انجیر اسهال دمو و نفثه و

دم را نافع بود و تقویت معد و جگر کند شربت اسطوخودوس جمیع امراض
بلغم و سوداوی را خصوصاً امراض دماغی را نافع بود شربت افستین
ستوط اشتها و ضعف معد را نافع است شربت بختیوش کبد و معد و باطن
متولیت و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریا و ادرار بول را
نافع است میبه ضعف معد و کبد را و قی و تشنگی نافع است اما ربوب
مقصود از ربوب ساختن آنست که در وقت عدم آن میوه آب آن باشد
و متعفن نشود و مقصود از پروردن فواکه و غیر آن در غسل و سکر آنست که
در وقت که آن میوه حاضر نباشد مثل کدو در زمستان و کدو در تابستان آن
میوه باشد و متعفن نشود اما طبایع ربوب طبایع آن چرمت که رب آن
گرفته است مثلاً طبیعت رب به طبیعت است و اما طبیعت مربی طبیعت
آن چرمت که پرورده اند الا اگر با قوت یا ضعف آثار از آن بشری که
در آن پرورده اند کسب کرده مثلاً قبض به مربی بسل یا مکر صغیف تر از
قبض به است و تلبین آلودی مربی اقوی است از تلبین آلودی رب توت
بارد و مسکن حرارت و نافع در ادرام خلق است رب کمرش عاقل
طبیعت و در نفع معد و قاطع اسهال صفراست رب جوز کرم و خشک است

و نافع در اوجاع بلغمی و محمل خضانی بلغمی است و اما مریات کلقته مقوی معده
 و قاطع بلغم است سبب مری مقوی قلب و معده است بادام مری مریه
 و نفعان باه را نافع است هلیله مری تقویت معده و دفع بخار دغانی از دل
 و تحجیل ریح و بواسیر و تقویت صدر بصر و تخمدید دهن ممکن است
 و امراض سوداوی را نافع است زنجبیل مری قاطع بلغم خصوصاً از معده
 و مقوی بصر و مقوی معده خصوصاً قوه باضه و مشتی و مبهی است شافران
 و شانه و بیهی است ترنج مری مقوی معده و مغز است جوز مری مراد مغز
 کردوس مری است مقوی باه است سیب مری و به مری سرد و مقوی
 و معده و حابس بطن اند جز مری بزبان شهرها حلوا کی گز است مبهی قاطع
 بلغم است و اما لعوقات غرض اصلی اکثری از لعوقات اصلاح صدر
 و انضاج مواد آنست و کاه کاه از برای دیگر اغراض بسیارند لعوق پستان
 سعال و خشونت حلق و ریه را نافع است لعوق زوفا ربو و سعال فرس
 نافع است صدر و ریه پاک میکند لعوق جب الرشاد سعال بلغمی را نافع و
 قاطع بلغم است لعوق طباشیر سل و قرحه ریه را نافع است لعوق حلب
 سعال و خشونت حلق و جگر را نافع است لعوق غنصل سعال بلغمی و ربو را

کلید

نافع است

نافع است لعوق جلفوزه قروح دینه و نفث دم و سعال بلغمی را نافع است لعوق
 رب السوس سعال کننده را نافع است لعوق خشاش نزله و مبادی سل را نافع است
 لعوق خیار خیز مسهل صفراوی محترقه و اندکی بلغم است و اما جوارشات کوارش خیز
 خفان و سوء هضم و اوجاع رحم را نافع است کوارش سفلی مسهل مقوی
 معده و فتاح قولنج و کاسه ریاح بود کوارش سفلی قابض ضعف معده و قی و اسهال
 نافع است کوارش تری قولنج و اوجاع معده را نافع بود کوارش کافور ضعف
 معده و سوء هضم و بلغم غلیظه را نافع است کوارش شهر یاران برودت معده
 و کبد را نافع بود و قولنج بکشد و طبیعت را نرم کند کوارش کند برودت و ضعف
 و درد معده را منید بود کوارش قلائی برودت و درد معده و سوء هضم و جشاء
 ترش و جوع الکلب و ریاح غلیظه را نافع بود و اما مطبوخات مطبوخ فواکه
 مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حیيات حاده را نافع است مطبوخ هلیله
 مسهل صفرا بود مطبوخ انیسون مسهل سودا بود و اخلاط سوخته و امراض سوداوی
 نافع است مطبوخ عاریتون مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد مطبوخ خیار خیز اخلاط قوی
 و صفراوی حاده دفع کند مطبوخ روفا ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را نافع است
 مطبوخ سورنجان اخلاط و بلغم لزج دفع کند اوجاع مصل را نافع بود مطبوخ صبر

صداع سوداوی را نافع بود و اما سفوفات سفوف انار دانه ضعیف معده
 و امعاء و تشنگی و اسهال و قی را نافع بود سفوف لوبلیح و اسهال دُم قروح
 امعاء نافع است سفوف مغلیا یا اسهال و معص و زحیر و ضعف معده و بواسیر
 نافع است مثقالی آب سر بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را نافع بود
 سفوف سماق اسهال و تشنگی را نافع بود سفوف زرشک متوس معده و کمال
 بود سفوف بزور باد شکند و اشتها آورد و دیگر روئینیکو گرداند و زمان
 آب من را نافع است و اما ایاریجات ایاری فیقر اراض سر و قویج و اوجاع
 مناجل را و فایج و لقوه را نافع بود ایاری لوغادیا تنبیه بدن از فضلات غلیظه
 لزج کند و مره سودا و ریاح غلیظه عینیه کند و سکنه و فایج و لقوه و عرقه
 و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل و اوجاع مناجل و برص و بقی
 و سعه و صم و دوار و غیم عتقل و وسواس و امراض کرده و شان جمع این
 امراض و از قروح مزمنه و عینیه و انقطاع حیض در غیر وقت نافع بود ایاری
 روفس تنبیه بدن از سودا و بلغم کند و داء الثعلب را نافع بود ایاری ارکا
 یمن امراض فرمنه و دوار و اوجاع مناجل و جرب و کلبه کلبه و تشنج
 و قولنج را نافع بود و اما جوب حب ایاری تنبیه دماغ کند از بلغم و اخلاط

غلیظه

غلیظه و صرع و کسل و عشا را نافع بود حب زریب اوجاع معده و امراض دماغ
 و غلظه عین را نافع بود حب صبر تنبیه معده و دماغ از بلغم کند اوجاع نرس مناجل
 و فایج و لقوه دفع کند حب سورنجان مناجل و عرق النسا را نافع بود حب
 تنبیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بهر معده را منبیه بود حب اسطوخودوس
 صرع و مالنجولیا و امراض بلغمی و سوداوی نافع بود حب غانت حیات بلغمیه
 و سوداوی را نافع بود حب کبکبج قویج و اوجاع مناجل امعاء و بواسیر را
 نافع بود حب غاریتون صداع بارد را نافع بود تنبیه دماغ از بلغم کند حب
 مسهل سودا بود حب انار و قویج بکشد و باد شکند و طبیعه نرم کند
 حب متل بواسیر و اوجاع متعدد را نافع بود حب شیطرج اوجاع مناجل و لقوه
 و فایج را نافع بود و حیض بکشد و اما قرص قرص طباشیر طبیعت را نرم کند
 و حیات محرقه سعال و تشنگی را نافع بود قرص طباشیر معتدل حیات حاد
 و لیسب و عطش را نافع بود قرص زرشک حیات بلغمی و اورام بکشد و معده
 نافع بود قرص کبریا نفث و زرق دم را منبیه بود قرص پنجه اکشت سده جکرو
 سپر ز را بکشد قرص فستقین سده بکشد و طحال و عسر بول و امراض بلغمی را
 منبیه بود قرص ورد حیات بلغمی و صفراوی را نافع بود قرص ریوند حیات

قرص طباشیر حاد
 که از فواید صفرا
 حادث شود باشد
 قرص کلبه را اسهال و
 زرق دم را نافع
 بود

مخزنه و اراض کبد و سپهر را نافع بود قرص کافور حیات حاد و دق را نافع بود
قرص بنفشه مسهل صغرا و بلغم بود و صداع و درمد را نافع بود قرص کاکج قروح کلیه
و مثانه را نافع بود قرص خشخاش قروح ریه و در دینه را نافع بود و اما اطر نیل
اطر نیل کیر ریح بوا سیر و برودت معده نافع بود اطر نیل کثیر صداع و
بخارات معده را نافع بود اطر نیل افیتون اراض سوداوی نافع بود و موی
بر سیاه نگاه دارد و درینید شود اطر نیل مثل بوا سیر را نافع بود اطر نیل
برص و اراض بلغمی را نافع بود اطر نیل دود کوم و آرز و کرم کوبد و بنیدارد
اطر نیل عرق مدنی در دفع این مرض نافع بود اما معجونات خنک مسهل سودا
و اخلاط غلیظه باشد معجون ترید قویج بکشید و در دپشت و باد را نافع بود
معجون چهار جنه مسهل صغرا و بلغم بود شربت پنج مشال معجون حجر الیهود کوبد و مثانه
پاک کند شربت کیشال معجون عرق کلیه و مثانه را از حصاة پاک کند شربت
معجون حلیت تب ریح و کوبیدن عرق و ریتا نافع بود معجون کاکج قروح
کلیه و مثانه را نافع بود شربت کیشال معجون شهریاران قویج و پنج معده و
منید بود شربت دو مشال معجون فلا سنه و آنرا ماده الحیوة گویند مقوی معده
و آلات منی بود بلغم و ریح و اوجاع پشت و مناسصل را نافع بود و درنگ کردی

شربت کیشال

دوی دهن خوش کند و غل بنفرا بد شربت یک مشال معجون بر نشا در قویج و ریه
و اسنان را نافع بود معجون مسک و ج و برودت کبد را نافع بود و ستره
بکشاید معجون ورد او را صلبه کبد را نافع بود معجون الراح در دپشت
و ریح نافع بود و قویج بکشاید معجون و ج دمه و سیلان اشک را نافع بود
شربت این شش معجون فلا سنه و برش و مسک و ورد و راح و و ج هم
یک مشالست معجون لبوب من میزاید و قو باه دهد و کلیه و کلیه و مثانه
و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو کرد اند و شربت آن یک مشال تا
دو مشالست معجون تیا در ریطوس فراج سرد و اوجاع معده و کبد
و کلیه و طحال و رحم را نافع بود و قویج و حیض بکشاید و تنیه بدن کند
اذا خلاط غلیظه و باد له بشکند و سده بکشاید و ضیق النفس و اوجاع
و صداع و صرع و بقدام را نافع بود شربت چهار مشال معجون سورنجان
اوجاع توترس و مناسصل و عرق النفس را منید بود شربت یک درم تا
پنج درم معجون بلادر ریش و فایج و سکنه و جمع اراض بارده را نافع بود
شربت یک مشال دوا الملک تلخ خفتان سوداوی و سوء المزاج قلبا
نافع بود و ریح احشا و صرع صبیان داد رطوبت معده نافع بود نوش دارد

دوا الملک شیرین
صفقان و اراض سوداوی
ضعف قلب و معده
میند بود ص

مقوی قلب و معده و کبد و منفرج و مقوی نفس و بدن بود و بوی دهن و رنگ رول
 نیکو کند و شربت این سه معجون نیز یک مثال است فلونیا رومی قویج و خندان
 و او جاع کبد و سعال را نافع بود شربت یکدرم فلونیا فارس خندان و قویج و
 او جاع رحم و کثره اشطار را نافع بود شربت یکدرم اما تریا قات تریا ق
 فاروق و آنرا تریا ق کبیر نیز فکونید تریا ق جلیل القدر عظیم المنفعة است تفاوت
 باز مراد و ادویه قاتله میکند مقوی دل و دماغ و کبد بود قویج اسهال و
 نفث دم و بواسیر و منصف و قویج و در معده و استسقا و کرم شکم و صداع
 و صم و ادرار بول و طمث و ضعف بصر و جذام و برص و بهیج او جاع مثال
 و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع بود و معتد ار شربت این تریا ق مار
 کزیده را یک مثال در یکد و قیه شراب دهند و سگ دوانه کزیده را یک مثال
 باید درم سرطان ندری بریان کرده در چهار و قیه شراب بدهند و عترت کزیده
 یک مثال در یکد و قیه شراب و زنبور کزیده را یک مثال با سر که بدهند و در سر که
 کنند و موضع بمانند و از جهت فمضرت ادویه سمیه چون افیون و شوکران و فربس
 و ذرا رح و اشال آن یک مثال الفهم در و قیه شراب بدهند و خداوند نبی که نذر
 و کرم نشود نم درم در آب کرم بدهند و خداوند یرقان طحالی را یک ترمس

طبخ

طبخ اسارون بدهند و خداوند استنار را یک فندق با سر که مزوج بدهند و خداوند
 صندق النفس را یک ترمس در و قیه سکجین غصلی بدهند و خداوند سرفه و در و سینه و
 درد پهلو یک ترمس با ماء العسل یا صلاب بدهند و خداوند تب بلغمی را یک درم
 در سه و قیه شراب یا در آب کرم بدهند و مصر و صم را یک درم در یکد و قیه
 سکجین غصلی بدهند و در همین شربت حل کنند و به آن غرغره کنند و خداوند
 صداع بلغمی و شتیه بلغمی یک درم با یکد و قیه سکجین غصلی بدهند و بهین غرغره
 کنند و خداوند لقوه و ریشه و فاج و تشنج رطب و اشال آن از امراض باره
 دماغی را یک درم با ماء الاصول بدهند و خداوند جذام را یک درم در ماء الجین
 بدهند و خداوند برص را یک درم در ماء العسل بدهند و خداوند قویج را
 یکدرم در طبخ از بانه و زبیر بدهند و خداوند حب القرح را یکدرم در طبخ
 برنجاسف بدهند و خداوند ریاح معده و امعاء را یکدرم در طبخ زبیر بدهند
 و خداوند درد کرده و مثانه را یکدرم در طبخ کرفس بدهند و خداوند اسهال دم
 و خداوند قروح امعاء را یکدرم در آب سماق بدهند و خداوند هیضه را دو دانگ
 با شراب سیب بدهند و خداوند نفث دم را در اول علت دو دانگ با سر که
 مزوج باب و در آخر علت دو دانگ با ماء العسل بدهند و کس را که آواز باطل

شده باشد دود آنک با ماء العسل بدینند و اگر تریاق بی ماء العسل در دهن گیرد
و نگاه دارد تا سکه آرد صواب بود و از جهت ادرار حیف بسته و از جهت بچه
شکم مرده انداختن دود آنک با یکدرم طبع سداب یا در طبع مشکطرا شمع یا
یا در طبع ابله و ترس بدینند و الله اعلم بالصواب تریاق عزه قائم مقام
تریاق کبیر است مشهور و دیطوس تریاق کبیر الله کبیر المنافع است و ادواقی است
به آنکه قائم مقام تریاق کبیر باشد بزرگ دار و و شبیه است به تریاق کبیر منافع
بسیار دارد و تریاق اربعه زهره و بادامی غلیظ و صریح و لغو و برقان
و خفایان ^{یا نافع بود} خانه الفصل اگر چه عند این فصل در ماکول و ^{مشهور} و مشهور در
مشهورات از ادویه مستعمله در نظام بدن در ذیل این فصل نیم فصل است
و این خانه سه جلد است جلد اول ذکر ادیان جلد دوم ذکر ادویه عین
جلد شوم ذکر مرایم جلد اول در ذکر منافع ادیان روغن نار و بن منافع بسیار
دارد و در جمیع امراض و اوجاع بارده. الاسباب و استعمال آن هم به مالیدن
و هم به خوردن و هم به تزریق همه نافع است تحقیق رحم بآن همه اوجاع رحم
و تزریق در اخیل جهت اوجاع کرده و مثانه و خوردن جهت اوجاع معده و کبد
و تریخ در نظام بدن همه نافع بود روغن قسط مقوی عصب و مکن اوجاع

درم تبیین

بارده

بارده الاسباب است. روغن مورد موی پرو باند و تنویر آن کند روغن
بابونه تریخ بآن تخمیل مواد و ریاحی که سبب اوجاع است کند و هیچ ماده از
جایی دیگر بعضو صاحب درد نکند و این فضل بابونه است از محملات
روغن بنفشه در حرارت و رطوبت معتدلت و باز جای عضو مکن
اوجاع است و تریخ حوالی سر و گوش بآن مقوی مغز خشک بواسطه
کثرت تخمیل و تکلم و استماع و منوم است روغن که و سر و ترست مکن لب
عارض مغز در جیات و مرطب و منوم است روغن مصطکی تریخ معده بآن
محلل اودام و صلابت و مکن اوجاع آنت روغن آمله تنویر و تسوید
کند روغن عاردهاء الشلب و اوجاع بارده. انا نافع بود روغن خشک تریخ
زهره بآن و تریخ محل کرده در عسر بول و درد کرده نافع است روغن زیتون
و روغن نسرن و روغن یاسمین و روغن ترکس متعارب الاثا نازند طبع بسیار
و محلل اودام و مکن اوجاع بارده. الاسباب اند روغن سداب بروده کلیه
و مثانه و رحم و کستی عصب و اوجاع ریجی و ورم و صلابت طحال و اودام
نافع است روغن مرزنگوش قریب الاثا بروغن سداب است و تریخ آن
بر سر و حوالی گوش و تنظیم در گوش نافع است و در صداع و درد گوش

رچی و بردن نافع است روغن بادام شیرین و بادام تلخ اما شیرین معتدل
و منوی دماغ است ترمخیا و شرابا و روغن بادام تلخ گرم است مسکن اوجاع
بارد و ریجه در سروکوش روغن کل سرخ معتدلست و در نفی اندک مست
که بان منوی و جاع حرارت غریزست و به سبب جمع ارواح و تقویت عضو
محلل ریاچ و مسکن اوجاع است جمله دوم در ادویه عین اما ذرات
ذرات این رسیده است نافع است ذرات صغیر در چشمی که بان
رطوبت بسیار جمع کند ذرات صغیر رسیده صبیان و ریاچ محبت
در طبقات چشم و در دماغ نافع است لکها باند در نافع غریز است و نزول
و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاد نافع است نشن رطوبات
چشم کند و منوی بصر باشد با سلیقون کیم جرب و سبل و ظفر و دمو و حله
چین را میند بود با سلیقون صغیر در آمار قریب کیم روستنای سبل
ظفر و جرب و بیاض و ظلمت و دمه و عشا یمن شکور را نافع است
کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن را نافع است کحل الجوامه منوی
بصر است کحل ساج تقویت کند و مرز بر ویاند کحل منبجی ظلمت و دمه
نافع است کحل توقیا بیاض را زایل کند کحل انحر جرب و قروح را نافع است

اکسیر ز قروح عین
نافع است

کحل مادی

کحل مادی مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل نافع است برود چشم
جرب و سبل و سلاق و دمه را نافع است برود اسود اوجاع چشم را نافع است
شیاف قیصر ظفر را نافع است شیاف دینار چون وجع و حرارت و ظفر را نافع
بود شیاف مرطبات ظلمت و ضعف را نافع بود شیاف بریو را رواج مواد
و مسکن وجع و نافع در مده بود شیاف آبار مدمل قروح بود شیاف درنج
ظفر و سبل و بیاض را نافع بود شیاف اسود وجع و سبل را میند بود شیاف
ابيض حرقت و ابتداء رسیده را نافع است شیاف اهرلین بتیای رسیده و غلظ
اجنان و جرب خفیف و کمره را نافع بود شیاف احر حاد جرب و کمره را نافع
بود و سلاق و رخاوت جن و سبل را نافع است جمله سوم در مرهم
داخلیون خازیر و اورام صلبه را تخلیل کند مرهم کافور کوش بر ویاند و ریش
خشک کند مرهم با سلیقون کوش بر ویاند مرهم شخرف خازیر و سرطلین را
نافع است مرهم خل قروح را خشک کند و کوش بر ویاند مرهم زنجار کوش
زایل کند و قرصه را خشک گرداند مرهم نور آکل و سوختن آتش را نافع بود
مرهم رسل اورام صلبه و خازیر و سرطان و طاعون را نافع بود مرهم اسنبل
کوش بر ویاند مرهم قلع طار قروح فرم و سرطان و اورام جاسیه را نافع بود

در تمام شایع تر و شقاق متعدد و قروح فحش و مقعد و قضیب را نافع بود دیگر دیگر
 دو این اکال بود و عنونت و اکله و گوشت زاید بود و الله اعلم بالقواب
 فصل نوزدهم در بعضی مسایل که استعمال ادویه بر علم به این مسایل است و
 در عده بعضی ادویه مذکور و مرکبه و شش اصل درین از فصل مذکور خواهد شد
 اصل اول تعریف دوا و تعریف درجات کینیات ادویه اصل دوم در
 بیان طریق شناختن ادویه اصل سوم در بیان سبب ترکیب ادویه اصل چهارم
 قانون شناختن درجه کینیت دواء مرکب اصل پنجم ذکر ادویه مذکور و مرکبه
 اصل ششم ذکر عمل و شناختن بعضی ادویه مرکبه اصل اول در تعریف دوا و
 تعریف درجات کینیات ادویه موثر در بدن تا غیر او با تمام جواهر است یا به
 کینیت از کینیات عنصریه مثل حرارت یا بخار صیت آنچه تمام جواهر موثر است
 و مستحیل میشود بجز هر بدن از غذا است مثل گوشت و مراد از آنکه تمام
 جواهر موثر است اینست که منقسم میشود و اخلاط از او متکون میشود
 و اخلاط بدل مایع خلل میگردد و غذا دو قسم است اول آنکه بدل مایع خلل
 و تغیر کینیت از کینیات اربعه بدن نمیکند و این قسم در باریط
 از نبات و حیوان قلیل و نادرست و علامه غذائین که تغیر بدن به کینیت

نمکنند

نمکنند آنست که در ورشی و تنری و تلخی و شیرینی نباشد و بی طعم و بی مزه نباشد بلکه
 در و این مرتبه که در مغز بادام شیرین است باشد و غذا اینها که به مغز انداخته است
 اما در جمع و ترکیب اطعمه بسیارست و قاعده ترکیب آن درین فصل خواهد آمد
 انشاء الله قسم دوم غذا آنست که بدل مایع خلل شود و تغیر کینیات بدن کند و این
 قسم را غذا ای دوایی میگویند و دوادو قسم است اول آنکه اثر آن تغیر کینیات
 و اصل بدل مایع خلل نمی شود و این قسم را دوایی مطلق میگویند مثل فلفل قسم دوم
 آنست که تغیر کینیت میکند و بدل مایع خلل هم میشود مثل عسل و اما موثر بصیت
 آنست که افعال دل ادویه که آن حرارت و برودت و تر و خشک و رطوبت و بیوت
 از وظاهر نمیشود اما توانی آثار مثل لطافت و سرعت نفوذ و ثوابت آثار
 مثل تریج و تنیت حصاة از وظاهر میشود و اطباء و اذواخی صیه میگویند
 و ذواخی صیه اثر او کما موافق زندگی و سبب بقاست و آنرا فاذرهر
 میگویند و کما منافی حیوة و سبب فساد است و آنرا سم میگویند و در بعضی
 متاولات آثار مثلثه باهم می باشد تغیر کینیت و تغیر بدن و آثار منسوب
 بخاصیت مثل سبب که غذا میدهد و تریج میکند و فرج می آورد و مثل این
 مناول را غذا ای دوایی ذواخی صیه میگویند اما مغز در درجات کینیات ادویه

اسیرینی

در آن موثر که تا شش
 بکینیت است و اثر او را میگویند

ایم احداث

کینف در بدن میکند اگر یک نوبت تناول آن یا چ اثر از و ظاهر نمیشود یا اثری
ضعیف ظاهر میشود آنرا درجه اول میگویند و اگر اثری ظاهر قوی میکند اما بیک
تناول فعلی چرخ و از اجزاء بدن نافض و مختل نمیشود آنرا درجه دوم میگویند
و اگر یک دفعه تناول فعلی آن فعال از افعال بدن حکمته متغیر و مختل میشود
آنرا درجه سوم میگویند و اگر یک دفعه تناول میکند یا تغییر عظیم در
روح حیوانی حادث میشود آنرا درجه چهارم میگویند و دواهای سمی و دواهای
زبان کار نیز میگویند و سم مطلق آنست که هلاک یا تغییر عظیم در روح از و
ظاهر شود و هیچ کیفیت عنصریه نه حرارت و نه برودت از و ظاهر نشود و الله اعلم
اصل دوم در بیان طرق شناختن طبایع و آثار ادویه آثار و افعال ادویه
مستوره در کتب بکند و چه بر مستزمان ظاهر شده اول بوجی و خواص آن
چنانکه در اخبار و قصص انبیا مستورست که سلیمان پیغمبر علی نبیا و علیه السلام
هر صبح که بجز آب میفرمود چیزی در محراب رسته میدید و آن نباتات افعال
با سلیمان میگفت سلیمان میفرمود تا او را در بستان غرس میکردند
و چه دیگر در خواب میدیدند که فلان دوا را فلان مرض است و چه دیگر
مشاهده اعمال آن از حیوانی اعم مثل قه موبائی و آموی پاشکسته

و چهارم

و چهارم اتفاق همچنان که در تاریخ آورده اند که منم بخانه بردند و با آن شاخ درختی
باید که تر بود و این کس جگر بندی بر روی آن اوراق نهاد بعد از زمانی آن
جگر بکشد و تمام خون شد این کس متعفن شد که این ورق سم است
و خلق کثیر به آن هلاک کرد بعد از آن اطباء استعمال ادویه معلومه الآثار
بیک از و جوهره کرده اند تا آن معلوم یا مطمئن ایشان شد بعد از آن در
کتب نوشتند و معالج در اول جاره غیر تنبیه ندارد و کمال فن در آنست که
بتیاس یا به تجربه تحصیل علم یا ظن غالب در احکام ادویه بکند و طریق این
تحصیل دو بخش است اول قیاس دوم تجربه و مراد بتیاس ترف
افعالیه متساویانست از طعوم الوان و روایح اما الوان نرجه نر باشد
سند آن سردست و سیاه آن گرم و هر چه خشک باشد مسند آن
گرم است و سیاه آن سرد اما روایح بوهای ترقوی معلول حرارت
و عدم رانحه و رانحه که با آن تداوی محسوس شود و دلیل برودت است
اما طعوم تلخی با کثافت و تیزی یا لطافت و شوری یا توسط میان لطافت
و کثافت همه دلایل حرارت است و عفوشت با کثافت و جوشت با لطافت
دلایل برودت است و تیزی با کثافت همه دلایل و جری با لطافت دلیل

اعتدال میان گرمی و سردیست و طعم نابض با توسط میان لطافت و کثافت
دلیل برودتست و تنه یعنی بی مزه با توسط میان لطافت و کثافت دلیل
اعتدال میان حرارت و برودتست و دلایل طعموم و رواج و الوان منبیه
ظن است و اقوی طعم است بعد از آن رواج بعد از آن الوان و ماده
نقص آن ادویه است که طبیب آنها را مرکب القوی میگویند و مرکب القوی
چیز است که از دو اثر متقابل ظاهر میشود مثل روع و تحلیل ظاهر از با نود
قبض و تلین ظاهر از عدس اطباء میگویند که هر چه از دو اثر ظاهر میشود
اگرچه در حدس یک چیز است در واقع دو مرکب از عناصر است که با هم مختلط شده
و از امتزاج ایشان شئی واحد حاصل شده همچون تگون طلا از زینق و کورود
هرگاه که در بنایات مثل این باشد ممکن است که یکی ازین دو مخترج طبعی
بوی بی یازکی باشد و طبیعتی که این کینیات آثار آن و دلایل برانست و آن
مخترج و کور ازین کینیات هیچ نباشد و طبیعتی باشد غالب بر طبیعت آن
مخترج که صاحب کینیات است پس مرکب ازین دو مخترج طعم اصدار کینیز ظاهر
شود پس ناظر درین مرکب اعتنا کند که طبیعت او آنست که طعم دلیل
آنست و فی نفس الامر طبیعت مرکب طبیعت رکن خالی از آن کینیت باشد

مثلا

مثلا کل سرخ قوه عطریست و حرارت او دلالت میکند بر حرارت و صیاده متغیانه
بر برودت کل سرخ و موجب تخلف حرارت آنست که کل در یک چیز است
و فی الواقع مرکب از دو مخترج است که از یک عطریست و حرارت ظاهر شد و این مخترج
گرم است الا آنکه حرارت او منحل و خفی الا اثر است به سبب برودت
آن رکن و کوبس کل سرخ با وجود دو کوا بر حرارت در ابدان با مطلق
حرارتست و ازین بسط ظاهر شد که دلالت طعموم و رواج و الوان
دلایل ظنی است و تا تجربه محرز کی این دو کوا اعتنا و تعدیل بر
کواهی ایشان نیست و اما تجربه منید علم بطبع محریست هرگاه که شش چیز
در آن مرعی باشد اول آنکه در آدمی موجب شود در حیوان دوم آنکه تجربه
تجربه بآن میکنند از کینیات مکتبه غریبه از غیر خالی باشد نه به آتش گرم
کرده باشد و نه بآب سرد شده سوم آنکه در امراض متضاد
موجب شود از برای آنکه از ظهور اثری در یک نوع از مرض حکم نمیتوان
کرد که آن اثر فعل ذاتی اوست مثل آنکه کشنده برادر ام بارده صلیبه
کند مثل خنایر و تحلیل کند اعتنا و نمیتوان کرد که تحلیل ظاهر از
فعل ذاتی او کی اوست و او گرم و ملطف است یا تحلیل او با نقوض و فعل

ثانوی اوست اما هرگاه که برورم کرم مثل حره طلا کنند و روح و تسکین در
 کنند معلوم شود که طبع او سرد است و تحلیل خازیر فعل اولی ذاتی اوست بلکه
 فعل اول او تریه جلد است و از تریه جلد و از جمیع تنگی و بتکان مسام
 و از بتن مسام جمیع ارواح قوت حرارت غریزی لازم آمد و قوت حرارت غریزی
 تحلیل خازیر کرد و اگر تحلیل کشنده اولی بود از طلا و او بر همه درد
 کم نمی شد بلکه زیاده میشد چهارم آنکه او را در احوال و امراض مزده
 تجربه کنند مثلا اگر کس طبع چربی نداند و او را در تنگی مرکب از صفرا و
 بلغم بود تجربه کنند و نفعی ظاهراً شود حکم نمی توان کرد که آن چیز دفع اثر بلغم است
 یا دفع اثر صفراست پنجم آنکه تجربه در حالی از احوال بدن کند که قوت اسباب
 وجود آن حال و آن مرض مساوی قوت آن چیز است که تجربه به آن میکند الا
 آنکه چیزی که منور طبع او و درجه طبع او نمیداند به طریق دانند که قوت او
 مساوی قوت محرب فیه است پس این شرط مرعی نتوان داشت الا در تجربه
 چیزی که طبع او و درجه طبع او بتعلید از غیه قبول کرده باشد ششم آنکه
 ظهور آثار آن دائمی یا اکثر باشد و کاتب حروف میگوید که در تجربه
 یک امری دیگر واجب الرعاية است و آن امر قوت بدن محرب فیه است

و از جمیع ارواح

از

از برای آنکه تجربه در بدن ضعیف و عیب دارد اول آنکه مؤثر ضعیف در
 بدن ضعیف تغییر پیش از بدن قوی میکند پس درجه حرارت او چنانکه مستطاب
 نمیشود دوم آنکه بدن ضعیف بر فطرت از تأثیر موثرات اصل سئوم
 در اسباب باعث بر ترکیب و این اسباب منحصر در دو قسم است قسم اول
 منفی است در دو آنکه مانع از استعمال او می شود است دوم صفتی در مرض یا
 در مرضی که باعث بر ترکیب است قسم اول صفات ادویه است اول طعوم
 هرگاه که طعمی سبب نفرت طبع از او است مثل تلخی صبر دوم رطوبت کوبیده
 مثل ریح حلیت سئوم آنکه ضعیف الاثر است با او چیزی که تقویت فعل او
 کند جمع میکند چهارم آنکه قوی الاثر است قوی التسخین است مثلا جمع میکند
 با او آنچه تعدیل فعل او کند پنجم عکس این یعنی ضعیف الاثر است جمع میکند
 با او آنچه مقوی او شود ششم آنکه دو الطیف و سیرج الحار که و سیرج الخرو
 خلط میکند با او آنچه توقیف او کند در بدن تا آثار آن تمام ظاهر شود
 و گاه از جهت این غرض افیون داخل ترکیب میکند هفتم عکس این دو را
 کشیف و بطلی النفوذ است جمع میکند با او آنچه او را بعضوی معین یا جمیع
 بدن سرعت برساند قسم دوم آنکه احوال مرض یا احوال مرض باعث

هست

بر ترکیب آن جذبه نیست اول آنکه مرض مرکب از اضمحلت و ذوایی
نیست که قوای او مقاومت با ارکان مرض کند مثل آنکه اشتها غذا نماند سبب
اجتماع گرمی جگر و سردی معده با هم بیشترین صرف ممد مرکبت و ترش
مقوی بر دمع ترکیب سنجین میکند دوم مرض مرکبت و مفردی هست که
مقاومت با ارکان مرض به دو قوت که دارد میکند اما آنکه یکی ازین دو
قوت قوی تر باشد ضعیف از آن قوت که ضعیف است در دفع آن مرض مرکب
مثلا مرض تب است مرکب از غش و نشو و نه بلغمی است که بر د اخل و جوی سپیده
و محتاج بسیاری است جالی جاز و ماده غلبه صفرائی است رنبتی القوام
محتاج به آبی سرد مطلق است و این دو مقصود از ضربت آب سرد که با آب
سرد حاصل است و قوه تریه و اطفاء غلیان صفرا درین تربت در حد
کاست اما قوه تقطیع و جلاء بلغم در ضعیف است از برای آنکه برودت
مغلظ و مثبت است ترکیب غسل با آن کردند و سنجین ساختند و باید
نسبه قدر دو این بقدر دوائی همچون نسبه غرض مطلوب از یکی بغرض
مطلوب از دوائی دیگر باشد مثلاً در ترکیب سنجین از برای علاج
شطر الغلبه نسبه وزن مرکب بوزن غسل یا سکر همچون نسبه غرض مقصود از مرکب

و ما و لثمة

۲۶۰

بر مرض مقصود از غسل یا سکر است اصل چهارم همانون شناختن وجه کفایت
دوا مرکب به آنکه هر چه معتدلست دورکن بار د او که آن آب و خاکست
در تاثیر مساوی دورکن حار است که آتش و هوا است در تاثیر و هر چه
در درجه اول گرم است دورکنی از عنصرین چارین هست که مکافه
رکنی از عنصرین بار دین است و مرکب معتدلست و قسطی در از عنصرین
به چارین هست که با آن اثر گرمی ظاهر شده در درجه اول و هر چه گرم است
در دوم در و بعد از حار و بار د که با آن اعتدال متحقق شده دو قسط دگر از
رکن حار هست که با آن اثر گرمی در دو درجه ظاهر شده و هر چه گرم است
در سوم در و بعد از رکنین معتدلین یکی از حار و یکی از بار د سه قسط
دگر از رکن حار هست که با آن سه درجه از گرمی ازان ظاهر شده و هر چه
حار است در چهارم بعد از رکنین معتدلین چهار قسط دگر از رکن حار هست
که با آن چهار درجه ازان ظاهر شده و همچنین در مراتب برودت بعد از
رکنین معتدلین بعد در مراتب برودت رکنین معتدلین بار د در آن هست و
یک رکن نزدیک رکن خشک است که با آن اعتدال میان تری و خشکی
یک رکن نزدیک را متحقق شد و بعد ازین دورکن مابیه الاعتدال بعد

از لوم
در معتدلین یا نزدیک
یک رکن تری و یک رکن
خشک است

نخستین در آن مضاعف شده و بعد در مراتب

و بعد در مراتب

مراتب تری رکن تر در آن مضاعف شده و بعد از تمهید این مقدمه هرگاه که
خواهند که درجه کیفیت مرکب صنایعی بدانند از ادویه که ارکان مرکب شده
اجزاء بارده جمع کنند اگر این جمله متساوی اند بعد مرکب صنایعی معتدست
مثلاً دوایی ترکیب کنند از دارچینی و صندل ۴ در دارچینی چهار جزو کرم است
و یک جزو سرد و در صندل چهار جزو سرد است و یک جزو کرم پس درین مرکب
نخ جزو کرم و پنج جزو سرد است پس این مرکب معتدل باشد میان سردی و گرمی
و اگر اجزاء حاره ارکان مرکب مساوی اجزاء بارده باشد که از پیش بنده از انداز
از پیش بنده از انداخته قسمت کنند بر عدد ادویه که ارکان مرکب است که خارج
این قسمت عدد درجات کیفیت مرکب است مثلاً ترکیب دوایی کنند از
دارچینی و طباشیر در دارچینی چهار جزو کرم و یک جزو سرد و در طباشیر
سه جزو بارد و یک جزو حار است پس درین مرکب پنج جزو کرم و چهار جزو سرد است
چهار از پنج انداخته شد یک جزو کرم که مانده بر دو عدد ادویه مفروضه است
قسمت کرد و بد نصف برون آمد پس این مرکب در نصف درجه اول کرم باشد
و شرط درستی این قاعده آنست که ارکان مرکب هر یک مقدار مساوی باشد که
در این مقدار کافی باشد که اگر حار تنها مستعمل شود در بدنی و تسخین کننده حار

بارد

بارد نیز اگر مستعمل شود در بدنی تبرید کننده در بین حد و آن مقدار از ارکان که مستعمل
الغوی باشد اگر ادویه مزوره را مرکب شریقی تعیین کرده اند شربت کامل از ارکان مشکافی
خواهد بود مثلاً شربت کامل مخلوطه یک دانگ است و شربت کامل تریه از نیم گرم تا یک گرم
پس یک دانگ مخلوطه در این مقدار کافی بکند از تریه خواهد بود و اگر در یک از ارکان مرکب
ایطبا تعیین شربت نکرده اند بکافوران ادویه در تاثیر فرج تسادی در وزن است مثلاً ترکیبی
از انار ترش و آب انار شیرین خواهند کرد هر یک یک رطل مشکافیه و اگر بعضی ارکان
را شربت معین است آن رکن که شربت معین دارد نظر در تاثیر شربت او باید کرد که
تاکدام حد ارضه و تاثیر شربت از آن رکن ذکر مقدار که همان حد ارضه و تاثیر از او متعین
باشد بقیه حد سس یا بجز به آثار مقادیر مختلفه او در مرکب باید انداخت مثلاً ترکیب
مسهلی از آب انار و تریه خواهند کرد رطلی بوزن قدیم که نود و دو مثقال است جمع با
کرد یک یک گرم تریه و این ترکیب از جمله اعلی است که جودت قوی ادویه نفوس در آن
تأثیر عظیم دارد و مراتب نفوس بآن ظاهر میشود و الله اعلم
و درین فصل سه جمله ذکر میشود جمله اول در کرده اما که در یک درجه یا دو درجه یا سه درجه
یا چهار درجه که یک یا یک درجه یا دو درجه یا سه درجه یا چهار درجه یا یک درجه
یا دو درجه یا سه درجه یا چهار درجه یا یک درجه یا دو درجه یا سه درجه یا چهار درجه

در بعضی ارکان شربت معین نیست

خشک جلد دوم منقحات سرد و ملطعات و مقطعات و منومات و منقلا
 و منقحات سرد و ملطعات افواه عروق و محلات صلابت و غلظ و جود
 و مدرات بول و حصص و جالیات و منقحات سطح بدن و منشآت حصاة و حبابات
 بطن و ادویه نافه در عرق نار و ناشفات رطوبت و قاطعات عرق و نافعات
 در نهوش و سموم مشدوبه و ملینات صلابت و محلات اورام و منقحات
 اورام و مفرحات و قاتلات دود و منشفات و طارقات ریا و جاذبات
 اضلاط و یکان از عرق بدن و مسکنات اطفال و ادویه قلبیه و ادویه کبدیه و
 و ادویه معدیه و قاطعات سبلان دم و جففات قروح و منقحات اوساخ
 قروح و ملطعات قروح و دواهای سرد و سردات مخصوصه بامراض
 مختصه بر عضو از سر قدم ^{از} حازه در درجه اول بابویه حفظه افسنتین
 فندق مغاث اسفندان ^{از} اشنة پوست ترنج کبود اسطوخودوس
 زوفا پتر بر سیاوشان کاد زبان نخاله کرشنه الیه ^{از} اسفنج بزرگ کتان
 لادن شانه ابریشم کرز لوز موز نار دین لبلاب ^{از} شیک بنیدانه
 ترس شیل فایند ^{از} لوز موز در درجه دوم بوره ابون
 صده اذخر الطهار الطیب ^{از} حله نزار جشان ایرسا یاسمن موخر ^{از} شکر
 کله کول آسمان کول

بصوم

کند

کند سلین سوسن صبر عنبر جلیف جند قوئی شبت سبایه بهن بزرگ
 باد کجوه جوز جواد جلوز ^{از} صوفاریتون ^{از} حشر حب القلقل حب الزلم حب قزین
 الخضر کما در یوس مصطکی ^{از} تنعاع ^{از} فجل نار شک ^{از} فاونیا ^{از} قز الهود ^{از} قز
 الحار خیری قرقه قنب سفنور قاتل بلکوس رزب بادروج
^{از} استیل حب اللسان ^{از} نوم شونیر ^{از} راز باغ ^{از} قنه ران
 شیج قیوم قز نقل ^{از} سعفر فوج ^{از} سرو ^{از} فلیفک ^{از} قز ومانا ^{از} سعد قط
 ناخواه مرز کجوش ^{از} شکر امشیج ^{از} اخوان ^{از} طح ^{از} اسارون ^{از} اهل کرد با مرما
 جوز کرات اینسون ^{از} حریل ^{از} زرباد ^{از} اضمیون ^{از} کرفس ^{از} اجره ^{از} دار فلفل
 زوفا خشک ^{از} حاما کون ^{از} زنجیل ^{از} کبر ^{از} زعفران ^{از} کبریت ^{از} دمن ^{از} الملبان ^{از} نه انگشت
 جند پیستر ^{از} دار حنی ^{از} زراوند ^{از} بصل ^{از} حاشا ^{از} جع ^{از} جفطیان ^{از} درو ^{از} خولیان ^{از} خیر
 جلد شک ^{از} دقل ^{از} عا ^{از} قز حالوز ^{از} مر ^{از} یک ^{از} جرمیر ^{از} جوز بوا ^{از} بوزند ^{از} ان ^{از} الجدان
^{از} در درجه دوم ^{از} حاف ^{از} کنه ^{از} ش ^{از} کیک ^{از} مایر ^{از} ان ^{از} سداب ^{از} بری ^{از} فلفل ^{از} فردل
 میونج ^{از} ادویه ^{از} باره ^{از} در درجه اول ^{از} باقلا ^{از} اسفنج ^{از} د ^{از} بلبل ^{از} سقا
 جاورسی ^{از} الی ^{از} بلوط ^{از} جاد شیر ^{از} بلبل ^{از} اچ ^{از} اچمد ^{از} اجاص ^{از} بد ^{از} بنفش
 باره ^{از} در درجه دوم ^{از} حبا ^{از} راقایا ^{از} قز ^{از} انبر ^{از} یاس ^{از} سماق ^{از} بردی ^{از} سقر ^{از} بلبل ^{از} قطن

شمش لسان الحمل دم الاخوين ورد حامض كثر الادويه بارده در درجه ثالثه
كزبره كاهو حامض الاتبع قرط قبله الحما صندل زعفران عصا الراعي كاهو مخض
كافور ادويه بارده در درجه رابعه جوزا ثلث انيون پنج اسود ادويه رطبه في درجه
الاولى اجاص اسفناج حمص لسان الحمل زعفران مغاثر ملوكيه خیار جنبه ادويه
الرطبه في درجه الثانيه ترخمين قبله الحما قطف بزر قطونا قرح سبرق
عصا الراعي شمش زوفای تراد و در الرطبه في درجه الثالثه كاهو حسن
قطر ادويه الرطبه في درجه الرابعه غير موجوده ادويه اليابس في درجه الاول
دلب اذخر قندق حله زعفران اشنة بابونج اسپند حبه الحضي
پرسياوشان ادويه اليابس في درجه الثانيه مره كادريوس حاشا
سفرجل صندل جنار كندر حامض كثر سوسن زنجبيل ورد هيو فارون
دار فلفل نزار جان درونج بادرنجبويه جده حب البان بردي ابر
بلبل دم الاخوين اخره جنطيانا حب اللسان انبراريس بنجكث
اتحوان جاورس اسارون و عن البان بورق اشد انوس بسدر
الهلج اسفيل بلبله ارز افستين ادويه اليابس في درجه الثالثه
اهل نوم شونيز آقا قيار اسن انيون زعفران صبر قرح فردمانا صمغ

فیضون فیضون بلوط جند پداستر

زودمای یابس فوتی زراوند غصص فراسیون فلنجشک سماق زرباد
 مشکط اشبع کبریت مرزنجوش کبرج کرفس کدوبا سک
 حیدر کندش سیبوزک کیچک نامیران سداب یک فلعل خردل
 انجوان ترمس شامبج غاریقون اذخر رازیاج
 قنطاریون افستین صمغ قدمانا اسطوخودوس فادانیا اینیون بان
 جسطیان ایتیمون فراسیون کون ایرسا ناخواه مر تمام کادریوس جند
 نیمکت هلیون دارچینی طرخشقون کرفس میوفا ریتون زعفران
 مرزنجوش کمانیطوس زراوند همالیا کبابه کرکس حاشاکشوش
 حبل الادویه الملق و الملقطه الملقطه اهل حاضی الارج
 استالی اسطوخودوس خل حب البان انجوان انجوه بورق جندبیه
 خردل قرطم ثوم اذخر الطیار الطیب دهن البان نیمکت بابونج جند
 دارچینی وج زودمای یابس قط قدمانا فوتی زراوند حشک
 کادریوس لم محرق فریبون حبل مشکط اشبع تمام ایرسا ناخواه
 سداب ستانی کیچک عاقر قرحا سیسیالیوس سداب بری
 خس شیت انجوان زعفران همالیا حشک اصطوخودوس

١٦

التين

مرو شقایق مرما حوز شمسوم الادویه المرقه اخواه العروق بصل سعد
 عافرقها الخوان اذخر لبن التيس الادویه التي كل المتلکات خاله
 کما دريوس حاشا رزاونه وج الکلیل الملك کبر دقلی حبه سراجش کما
 اشق بر سیاوشان استیل بابونج اتقی اذخر باقی اساردن پنج انگشت اخوان
 بان الادویه المدق ببول والطح اهل اشنان برز الجری ترمس اخوان
 شویز راسن اینسون راز باج شقایق اخذان حب اللبان قطوریون صغر
 قرومانا بابونه حوز بوا قسط قوه الصبغ عرعر فو بر سیاوشان جنبه
 فاوانیا عروق الصباغین جنطیانا سیبالبوس ناخواه جوشیر جده
 برز جری داریچی بلون سد بستانی تمام سعد مبعه سلیمه
 سراجش زونای یاس نارون مشک اشیش موکرنس میو قار
 حبه الخضر مرز جوش کما دريوس کبر حاشا محصل اسود کما فیطوس
 حند قونی کبابه الادویه البه والنته ماعل سبب البه حاض
 اشق ابنوس ارز افستین بخور مرمر ایرسا بان فندق حرق شقایق
 ماء الفجل ویزره رماد القیوم شیم عروق الصباغین نوره بصل عصفر
 بطرون برز البطم سقونیا سکنج برز الجری داریچی سبناج دقلی

سراجش سرطان جری حرق وج سوسن و سنج کوا بر النخل زنجبیل نوشار
 امیران رزادند مرزاج حرق دقن الحاص سح الحیه میونج حند قونی
 اصل الحاض مری یاسمن ماز دیون صم الکرم المرات کما کرسنه
 کیک لوز مر کبر رماد الکبریت راسن برز سلجم بری ترمس ریون
 خرق برز خطمی خل شیطنج حاض الاتج
 صم الاحاص برز البطم رزاج حرق حک بری بر سیاوشان محصل
 ج الیود صم الکرم لوز مر سکنج راز باج بری الادویه التي كل المتلکات
 و شقایق و سوسن و سنج کوا بر النخل زنجبیل نوشار
 مغول ورق الاحاص افاقیا الخ ارز بلوط جاورس سد دل
 باقلاء ورد برز الورد الخ بر جبار دم الاخرین زخود حفض ورق الکرم
 حک برز الحاض طراشیت کمری مصطکی عصاره لحه التیس طباشیر کبر
 طین خنوم طین ارمنی کدر کرویا طین موه نار دیس الخ بنی سزجل جوز السرد
 سماق ناسک عفن حرم العس علیق لجا الصوب بر عنب الثعلب
 برز شمسوم لک خنوب ادویه المرقه التي كل المتلکات اس سبناج
 جوز الالب هیو فاریتون حاک کدر الخ بصل الکرم سوسن لجا الصوب

حرق

ح البیض م

خلو خیه قبولیه ادویه الن شقة لمرطوبات واقطاعه لمرق سک
 عصاره ورق الکرم اسن مداسک سرود لب ثمره الطراف باقلا
 اسفند اسفند ورق الاطاس دویه النافه من شش الهوام
 المشویه ويطرد الهوام غار یعون قرن الايل اسن حب الابر
 غار شیح فوج اسفیل عر عنو سعد افستین ناخواه غام فرجوش
 کما در یوس انبون حب البعلان بنخلت کیرت جامه زرباد
 بادروج هزار چشان درج بنه ق جنید ستر بصل جطیاناجوز
 کون جلوز ادویه المینه للمصلات اصطرک الیه اشق وین
 صطان الحمامات زفت زوفای تر صمغ البطم بزرکشان موم رائج فو قلم
 متعل مینعه دهن الخروج شحم الدجاج شحم البطم دویه البطله الکلیل الملک
 یا بوج دهن الجوز زفت صمغ البطم دبق حاکا لحم الحیه ینبوت رما دیک
 خشب الکرم رما دالکرب لادن لح محرق مغز قلم مرزنجوش سوسن
 فوج برک لی محرق قرطم لحم القنفذ ترمس قثا الحما ر قنه رو غنی که
 دران رو باه نخته باشه غار ادویه المشقه اصطرک الکلیل الملک
 بزاق زفت ایرسا رو غنی که طعم آن عذب باشه زعفران جاما خیر اردکنم

خطی

ح

صنع بطم حرف کرب لادن مروه شیل مینع تن موم خطمی ادویه
 الحوتة و المعفنة و الحوتة البیضاء اسفیل اذان العار زاج اخضر
 زاج احمر حرف رزح لبن الیتوغات زبل الحمام بوزه ماء السوره صابون
 آب خاکستر سباده فرمون سداب قط فوج راسن قلعقا
 شیطا شیر الخیر نوم درایج ادویه الن تین الدرد و الیاس
 والافن افستین برنک جمده زوفای بابس حرف کروبا حمله مو
 نفع سرخش فوج قیسوم قینیل شیخ شونیز لحا درخت توت ترس
 ورق شتالو ادویه شش الیرج و الن و علیها و یروا انیون
 اسفند بنخلت سباده سعد جاشیر بزر الحذر البری دار شیشمان
 دار فلفل درج و رنجیل جاما کون رزاوند ناخواه زرباد کدر کرفس
 کروبا فلفل سداب سمر فرومانا ادویه الن زنه طاعن و زنه
 زعفران الجندان یلیوسن دبی حرک آشیان مکس عمل رزاوند خیر الحنظل
 صنع بطم کرب سرطان ندری لحم سنور لحم سام ابر صمغ اسفیل قسط تنسیا لحم
 ادویه کتیکس و قنبر و خدر کد انبون قلع الحما به بط با بونه ساخن بنیه
 حور مالین و مود و ناع و بروج کتکرات سسته حب الصوبر منقوع در آب شیرین

نظرون

ط

ضع سفیداب سرشیم باسی ادویه با قوی کبریا آس حاض الا ربع
 الم الح اطفا ر الطیب ابریشم خام بهن بالکلو طباشیر دارچینی زعفران در روغن
 کند لسان الثور مشک عنبر فوج شک لسان العصاره ادویه با قوی کبریا
 آس حاض الا ربع اشته اطفا ر الطیب حب اللسان جوز بوا دارچینی حاما کثوث مصطکی
 ناردین فلیق قرنفل خیر بوا غافق ادویه با قوی کبریا آس حاض الا ربع
 اذخ قشور الا ربع الم بلیج اطفا ر الطیب حاما بالکلو جوز بوا دارچینی
 بلیجات حجر الشیب طباشیر کند کرد با حبیه التیس مصطکی مرین
 مشکط اشبع ناردین نفع سعد ساج بندی سوز جل سمان سک
 علیق فلیق صبر قرنفل قرطه خیر بوا ادویه با قوی کبریا آس حاض الا ربع
 وفت الدم و انتفا الدم ائمه آس شاع کاو کومی سوخته شسته
 افاقیا انبر باریس بادروج راد البردی بلوط بد بزرجم کلنار کرم
 بزر الورده حوض نمرة الطمان طائیف طلق کون کبریا کزبره کافور
 لسان الحمل حبیه التیس وعصاره آن مصطکی نفع نبی شسته
 خاسر محرق مغول سوز جل جوز السرو عصف نعج العنکوت علیق
 قنطاریون رادند شادند شکامی ذنب الخیل ثمره الغرب

قرقه

کنند

ائمه کاو رس استه فراسو شسته شسته تو تیا ص سوخته شسته صبر
 لوزروت ادویه با قوی کبریا آس حاض الا ربع اشته انزروت اشنان نمک
 مرد اسنک نوبال النجا زنجار صدف حرقا خاکستر کثوث غار شیت
 نفعه بزرجم ابریشم اهل حب اللسان زفت کل محتموم مرین نمک
 ابر ساقط را بلیج ادویه با قوی کبریا آس حاض الا ربع کلنار ائمه
 صمغ الاجاص انزروت اسنج صبه درق البلوط دم الاغویله زفت
 رزاونه طین محتموم کون لسان الحمل حبیه التیس مزایر صبر
 انبون اگر بار و غش در سر طلا کتده صداع کرم راناف بود
 صماد آن با کلاب صداع کرم راناف بود صماد آن صداع کرم
 نافع است آب آن بار و غش کل صداع احتراقی راناف است
 بوسیدن دصماد کردن آن صداع کرم راناف است اگر با بانوه فوج
 با هم یا میزند و آب آن بر سر ریزند صداع کرم میرد
 صداع حادث از بخار صمغ ابرید کوفته آب سرکه شسته صداع
 کرم و احتراقی راناف بود طلا کردن آب سرکه بار و غش کل صداع احتراقی راناف است

ملا کردن آب سرکه
 بر سر صداع کرم
 نام بود

است چینی صداع کرم را نافع است صمدان آب دکلاب و اندکی گلاب
 صداع کرم ببرد صمدان آب و تر است او صداع کرم ببرد صمدان صغیر
 نافع بود بوییدن تنها یا با صندل و کلاب طلا کردن و متوی جو اس از حرارت ضعیف
 کشته باشد و اگر سرد روز دو جو آب کله بود در بینی حکاکنند حرارت دماغ و صداع کله
 دفع کند و خواب خوش آورد و صداع کرم با سرکه و کل بدیشین سرطلا کنند
 کرمه خاصیت منع بخار از سر کنند و اگر آب کثیر تر با کلاب و سرکه صمدان
 صمدان کنند صداع کرم را بفاست نافع بود کثیری بفاست خاصیت مکن صداع
 کجاریست بوییدن آن مکن صداع کرم و منوم است مار الورد مکن
 صداع کرم است بوییدن و طلا کردن و بر سر ریختن نیلوفر کلوی صداع کرم را
 نافع است و رد بوییدن آن صداع کرم ببرد و ورق الکرم چون بگویند و صمدان
 صداع کرم را ساکن کند و رد الحشیش مکن صداع کرم بود و آله اعلم او صداع
 سرد ایرب صداع مزمن را نافع بود اینون بحر آن صداع و ترله سرد را نافع
 این ادویه با بونه و بارزد و بر بخاسف و پمکت و جاشیر و صندل
 و جوز السرو و تفسید این ادویه مغزاد و مجوعا صداع بارد ببرد حب البلبان
 حالبینوس گفته در در سرکه و نو سرد و را نافع بود حب الفار در در سرکه از

بلغم و ریاح غلیظ را نافع است خولنجان صداع سرد را نافع بود هیکل در دماغ
 بارد السبب ببرد و فوق به به را وند صداع بلغمی را زایل کند زیاد صداع سرد
 و شقیق سرد ببرد و زباد چون تر بود بگویند و صمدان کنند بر کف با صداع بارد
 و شقیق بارده و سر مرض بارد که در سر بود ببرد و زراوند مدفع شقیق بارده
 را نافع زرب چون بار و غن کل بار و غن شسته تسبیط کند در در سر
 زعفران صداع بارد و شقیق بارده را نافع بود رخیل چون بار و غن صری
 طلا کنند صداع بارد و شقیق بارده ببرد صمدان صمدان با است جو صداع
 مزمن ببرد و با سرکه و روغن کل در در سر که ببرد سکنج کل صداع بارد
 و صداع ریخی بود صمدان و اسهال آن صداع که ببرد دست هضم
 صداع بارد را نافع بود شفا بق طلا کردن بر پیش صداع بارد ببرد و چون
 بکشد در سر که اندازند و صباغ سخن گفته و بان تسبیط کنند صداع که
 ببرد عنبر تخیل آن صداع که از اخلاط بارده حادث شود و اگر در روغن کرم
 مثل روغن مرزنگوش حل کنند و تسبیط کنند سر مرض که در بلغم غلیظ و ریاح
 در دماغ ببرد حادث شود ببرد قش الحار اگر عصاره وی با سرکه تسبیط
 کنند صداع که ببرد قصبوم در در سر بارد را نافع بود موسیابی صداع بارد و

صداع کرم
 تسبیط کند
 تسبیط کند

ببرد

غالب صداع بارد
 ببرد

بارده راناف بود نرکس رطوبی بلغمی راناف بود تمام صداع بار در راناف بود
 بوسیدن آن غشای صماد از آب آن بابت جو صداع راناف بود و این علم
 ادویه مالخولیا و صول و سوکس مالخولیا حادث از احتراق صماد راناف بود
 استقل مالخولیا راناف بود اصحاب صماد سوکس و صول راناف بود
 افتیمون مالخولیا راناف بود سینه قینه مالخولیا راناف بود حنظل
 ورق آن مالخولیا راناف بود خرق اسود مالخولیا راناف بود در ششمان
 جالینوس کوبه و سوکس سودایی راناف بود دجاج تمخ بیضه مرغ
 مکه راناف بود کلبل تمخ و لطیف اطلاط غلیظه رخه صکروی بریان کرده
 سخن کنند و با سکه که مجنون پیانی هر روز سه نوبت بخورد صحت یابد سطایح
 مالخولیا و جمیع امراض سودایی و لی خوابی راناف بود سنا قولس کوبه و سوکس
 سودایی و صماد راناف بود صعبه عرجا خوردن خون آن موسوسان راناف بود
 قرطسم آب بنیری که بمغز آن بسته باشند مالخولیا راناف بود لاجورد مالخولیا
 راناف بود لسن المعز و سوکس راناف بود ادویه راناف بود صماد این عرس
 گوشت او دماغ او با سکه که صماد راناف بود اذان العار خوردن آن صماد
 راناف بود است ارنب بری انچه او با شک یاروغن با عسل و سکه

در نیکو مالخولیا و سوکس راناف بود

خورد

خوردن صماد راناف بود انفسه خود خوردن آن صماد راناف بود
 ارنب بری رازی کوبه صماد راناف است اس کردن سهل بلغم لیز از
 سر بود و جمیع امراض دماغی راناف است استنه بجز آن صماد راناف است
 استی نم متقال با عسل خوردن صماد راناف است افتیمون صماد راناف
 شری که دم باد و دم به از کردن صماد و ادختن نافع بود نرید دماغ
 از بلغم پاک کند و صماد راناف بود تین تر و خشک مرد و صماد راناف
 جادو صماد و ام الصبیان راناف است جد و اصر صبیان راناف
 تالیک دانک با شیر مادر دادن نافع است جنبه سردی در معده
 ناردن حل کنند و بر سر صماد مالند نافع بود حافز حار الوشش
 خوردن آن صماد راناف بود حب اللسان صماد را خوردن آن نافع بود
 شری دو درم حب الکالیک دانک آن یا که اندک شکر یا روغن سیاه
 و دو بار یا سه بار تعصیت کنند صماد یبر حلیت صماد راناف بود
 شری نم متقال حنظل ورق او صماد راناف بود جنبه قوی صماد راناف
 نافع است حل العنصل صماد راناف است خولیا نافع صماد راناف بود
 قولس کوبه صماد راناف بود ذهب اگر باره زرد فالح بر کوبد او پزند نرید صماد

دار عسل

بیرامون او نکرد ز بل اللعلقی خوردن آن مصروع را نافع بود سداب
 صرع را بعبایت نافع است سیالیوس صرع را نافع است شربتی بکرم
 سفولو قند ریون صرع را نافع است سکیج صرع را نافع است سلق
 شعیط آب پنجه سلق صرعی که از اجتماع اختلاط لزج در دماغ حادث شود
 نافع است و ادمان این شعیط آن صرع میرد اطریقل صرع را بعبایت
 نافع است عافیه در کوفته و بعل شسته خوردن مصروع را بعبایت
 نافع است عظام جالینوس کوبیده بسیار کس از استخوان سوخته از صرع
 یافته اند عود البلسان صرع را نافع بود غالب بوییدن آن مصروع را
 نافع بود قنطود ریون بار یک تنقیه تمام دماغ بکند و صرع را بعبایت کمال نافع
 قند چون مصروع بوی آن بشنود با چوبه آید مومبایی صرع را نافع بود و آن
 اعلم ادویه فایده لغت و رعش و شنبه رطب و سیان اذان الفار
 شعیط آب آن لغت را نافع بود اشق اگر در آب حل کنند و با آن غرغره کنند فایده
 نافع بود افتقون شنبه امتلاهی را نافع بود ایبرسا جالینوس کوبیده فایده را بعبایت
 بود خصوصاً روغن لایبرسا در آن بخت با ملاطیست فایده عصا و سیان و فایده لغت
 را نافع است و فقیح حافظه بید و دهن تنیز کرده و هر صرع که در دماغ از سر
 و تری حادث شود همه را نافع بود تربد دماغ را از بلغم لزج پاک کند و مغلیج را نافع

فاشرا اگر هر روز بکند
 بخورند صرع را نافع بود
 فادانیا اگر هر روز بکند
 آوونند تا با او بترند مصروع
 نشوند و حرفه مصروع
 نافع بود

نوم الحیمه جالینوس کوبیده فایده لغت و خدر را نافع بود و در دم با غسل
 گرفته یا با ماء العسل خوردن جده کبریا نافع بود شربتی بکرم
 جوز التي فایده لغت را نافع بود شربتی دو درم حاشا جالینوس کوبیده فایده
 و لغت و سیان را نافع بود صبر کلسا جالینوس کوبیده رعش
 را نافع بود و شربتی کوبیده خون با غسل بر ششند و سر و زبانشه درم
 کورند از فایده خلاص باشد حرمل جالینوس کوبیده فایده لغت و رعش
 نافع بود حلیت اگر نیم درم از او با نیم درم سکیج با آن ادمان کننده فایده
 خدر را بعبایت نافع بود حمام شریف کوبیده فایده لغت و خدر را بعبایت
 نافع بود حصص فایده و مرضهای سرد را نافع است خردق فایده لغت را نافع
 شربتی دودانه تا نیم دانه قطعی بخوردی رعش را نافع است خصوصاً اگر با
 شراب بخت باشد خفاش اگر روی در ظرفی مسی یا آهنی یا روغن
 زنبق مهر کنند پس صاف کنند مالیدن آن فایده قدیم و رعش را نافع بود
 و اگر طبع خفاش در آئین مغلیج در آن شنبه نافع بود در لغت و دستور بید
 گفته فایده را نافع بود در جینی رعش را نافع بود دماغ از فضول بدین
 کند و دهن را نیز کند و سیان ببرد و زکام را نافع بود و قوس کوبیده لغت را نافع بود
 دماغ و دماغ را زیاد کند گوشت هر دو عقل را بیدارید در و بطارسی فایده

جذبید شربتی فایده
 رخدز و سیان را
 نافع بود شربتی بکرم

نوم الحیمه جالینوس کوبیده
 فایده لغت و خدر را نافع بود
 شربتی بکرم

دیو در شیر دی فالج و لقم را ناف بود راوند جمع اوباب هیل کابل در تنقیه امراض دماغی
 فالج و لقم بناف بود و خدر و غیر آن از امراض بارده دماغی ناف بود زرباشد فالج را ناف
 بود و خدر فالج را ناف بود راوند مدج فالج و در دمای مزمن را ناف بود و دماغ را از اخلاط
 شری در درم نه جیسال جالینوس گوید فالج و لقم و انما را ناف بود و قولس گوید خدر
 وجود و سده دماغ و اخلاط بلغمی را ناف بود و خوردن آن عظیم سودمند و فایده
 مغلوج را ناف بود سقو لوقه در یون دیقوریه و س گوید سیان و فالج و لقم را
 ناف بود و سعیط آن بار و غن بنفش سکت را ناف است سکتی فالج و لقم
 ناف بود تویر سعیط و غن آن فالج و لقم را ناف بود اگر شوهر یکیم شب با سر کوف
 و صبح سختی کنند و بان سعیط کنند لقم را ایل کند عاقر قرحا و غن وی
 و استرخا و فالج را بغایت ناف است عمل مغلوج را بغایت ناف است
 گوشت آن استرخا و فالج و لقم را ناف است فاسته فالج را ناف است فراع
 صاحب منبج گوید گوشت آن مغلوج را ناف است فرسون اگر در روغن بکه ازین
 و بان نمج کتد لقم و فالج و خدر را ناف بود قلقل اسود چون سختی کرده در روغن
 بکوشند و بمالند فالج و خدر را ناف بود و در علت که در اعصاب باشد فساد
 چون عصاره وی با دویه که موافق بود خلط کتد مانند صبر قنطور یون و سور
 و بوزیدان و کافیتوس و قط و مر و زعفران و امثال این ادویه بسیار در دماغ
 ناف است چون لقم و خدر و در دمای که از مره سودا حادث شود قرومانا چون

سیاه

سیاه منبج فالج و استرخا را ناف بود قرقه الدار حنی مغلوج را ناف بود فسطیح باز نیب فالج
 و استرخا را ناف بود قفیه درم از گوشت نمکسود آن فالج را ناف بود کرب رشت را
 عظم ناف بود و عصاره آن چون سعیط کتد سر را پاک کند لرگی دماغ او را و زمره او را
 چون بار و غن زینق سعیط کتد سیان را ایل کند و بهر چیز فراموش نکند و چون
 او آب سلق پیامیزد و روزیایی سوط کند لقم را ایل کند و چون زمره وی با
 در زنجوش صاحب لقم سعیط در جانب مخالف علیل است روزیایی و در جانب
 علیل روغن گردکان مالد و این است روز در جانبی تاریک شینه لقم بکل را ایل شود
 ری غرغره بان جذب بلغم بسیار از سر بکند مک فوق دماغ به به و چون بان سوط
 کتد مغلوج و سکتد سر را ناف بود و چون بار و غن کرم حل کتد و بر قفا و پشت
 صدر و فالج را ناف بود و اگر بدان مداومت کتد افلاج یزد شری از ان قیراطی موسی
 فالج و لقم را خوردن و طلا کردن ناف بود و در رخشه حادث از بردت دوجبه بان
 که صغره فارسی در ان پخته باشد ناف بود فقط لقم و فالج را ناف بود یا سمن مقوی
 بود و ریاح غلیظه را ناف بود تحلیل کند و فالج و لقم را ناف بود
 دانه فصول که صبر سنا نرید شحم الحنظل غار بقون افیتون بفعال لا جود مجوده
 ملکه کابل هیلک سیاه ادویه که در ان پخته باشد ناف بود فذق گوشت نرو بالنگو

یا شیرینی کتد و در چشم کشند در چشم راناف بود و چسبیدن چشم
 و رمضی که در چشم آمد و آب آمدن چشم باز دارد ابلج اصغر چشم
 کشیدن آب باز دارد با بوی اگر به آب و سرکه بنزند و در آخر به سر
 برنج آن دارد چشم را پاک گرداند و در روز اول کند و اگر شب با بوی بنزد
 هم نافع بود در چشم را با قلا چون با آرد حله و غسل نماید و درهای شب
 چشم را نافع بود باز در چشم راناف بود سوخته در چشم کشیدن
 چشم را قوی دهد و آب رفتن باز دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر در گوشها
 زایل کند بصل آب وی در چشم کشیدن تر و نافع و صاف و صکر را نافع
 بود و صلابی چشم وقوع با صره به بقله الحما صفا کردن چشم دردی
 که از گرمی بود نافع بود بنفشه چون بازیت بر میان سر طلع
 ازرق طلا کنند زرقیت بر دو سیاه گرداند و موی نرسد کند بقله
 چون در چشم کشد آب رفتن باز دارد و بوی اگر با غسل در چشم کشند
 که من شدن بر دو حال صحت آورد بول الصبیان چون در طرفی من شدن
 بنزد نافع بود و جبهه سفید چشم و دانه درشت و تاریکی چشم بر دشت
 در چشم را بغایت نافع بود و توبت در چشم راناف بود و من فضول به که از
 عروق چشم بود از نمود در طبقات بکنه خاصه مغفول وی چشم نکند

ورده

نیل رطب لب وی با غسل چشم کشیدن حبه ابتدای نزول آب نافع بود
 در چشم بلغی را در اندرون چشم حکایدن و در چشم صغای را بر پشت
 چشم طلا کردن نافع بود و در دشت اند و اما سن کلکها کم کند و جوز نافع
 با صره به و غسل با نافع بود حب الاس بر ورم چشم صفا کردن کلل
 کشد و غب را با غسل طلا کردن نافع بود و عمل اگر با غسل در سره مرغ و زهره
 کبک و زعفران و آب را زیاده تر در چشم کشند قوی با صره به به حفظ
 در چشم کشیدن روشنی بفراید در ابتدا نزول کشیدن امن باشد از نزد
 حمام اگر سوری تجمان با بر سوزانده و سخن کتد و در چشم کشد تاریکی
 و شب کوری بر خون خون و رشان و شغابین و حمام گرم در چشم کشد خرافه
 زایل کند حنا از خواص وی آنست که اگر ابتدا آبله آب برشته بر
 با طلا کشد منع آبله از چشم کند خردل کوفته در آب بخت اگر با غسل
 در چشم کشد شب کوری بر خلاف غمروی بر ضرر که بر حد زده با
 نهادن نافع بود و قطع خون رفتن بکنه و صنع دی ضعف بصر را نافع بود در
 چون در میان هکری ریزند و بر میان کشند خوردن آن هکرو آب متصل از آن در
 برشتن در چشم کشیدن تاریکی بر دو شکوری زایل کند در چشم خور

و تاریکی زایل کند
 حلیت چون با غسل
 در چشم کشد روشنی
 بفراید ص

وکل کردن چشم روشن کند در دراز عصاره وی با غسل در چشم
 تاریکی بر دم الاغین در دراز وی چشم قوی چشم به دم الصنغ اگر
 موی زیاده که در چشم باشد بکشد و بر موضع آن طلا کنند دیگر نوبه خاصه
 خون صنغ سبز کوک دم الذهب همین عمل کند در پنج و لولوا شسته
 و توتیای هندی مثل نم سخی کرده در چشم کشیدن بیاض بر دهنه به سیل از
 آن اکیال و ذرورات و فی الجمله در چشم کشیدن قوی با صبر به
 و روشنائی سفرا به خاصه ضم آن و آب آن چون خشک کند در اکیال حبه
 روشنائی چشم بغایه نافع بود و ضم آن حبه نیز نزول در قرب نزول نافع
 بود و آب از یانه خون دوسه جوش بخوشانته و کف بکشد و با غسل و ضم
 در چشم کشنده نافع بود و نافع نزول شود و روشنائی سفرا به رمان طلوع عصر آن
 در شک کشند و در افتاب بنهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی سفرا به
 و سر حبه که نه تر شود بهتر بود زبل الاطال خشک کرده با مثل آن ورق نبات
 و مثل آن نبات سوده در چشم کشند سفیدی بر در چند روز رجوع
 چشم بر دور روشنائی سفرا به و حسه وی اقوی بود و رجیل در چشم
 کشیدن و خوردن تاریکی چشم بر در جگر را که بادیه که نافع بود و چشم

راز یانه روشنائی
 چشم سفرا به
 و در چشم کشند

نافه

ناضه و سیل و سفیدی چشم و حبه و سلاق زایل کند و نیز چشم زیاده
 و رطوبت آن خشک گرداند و غلط اخلاص را نافع بود چون غسل در چشم
 سکر صرب خون اگر بان حکم کشند نافع بود و اگر احتیاج باشد
 مکرر کشند نافع بود و اگر در دراز وی چشم کشند بیاض رقیق بر دهنه سکر العشر
 در چشم کشیدن سفیدی بر دور روشنائی زیاد کند سکنج تاریکی چشم و غلط
 اخلاص را نافع بود و وی فاصله بین دارد و ای بود که حبه منع نزول استعمال
 و چون در سکر که بکازند و بر سفیره عالیه زایل کند ساق چون در کلا
 خوب است و از آن در چشم کشند ابتدا بر مژگان نافع بود و صدقه رافق
 دهد و نفع آن در چشم کشیدن سلاق و سورش چشم و خارش آن زایل
 و اگر در دم در مقدار درم آب نهند تا آب قوی آن بکشد بعد از آن خرقه
 پاک در آن آب فرو برد و بر چشمی که حبه واکله و سلاق باشد تکیه کنند
 نافع و مجرب بود و اگر در چشم می در چکانه چون چشم سحر شده باشد
 این شوند از اطلال آبله در چشم و در منج مواد از چشم بغایه کمال نافع بود سن
 بازیت طلا کنند بر اخلاص که حبه داشته باشد نافع بود و صلا به اخلاص
 بر سنبل موی مژه بر یانه سندر کس چون با مار العسل در چشم

چکانند طبایع تمام عجب به سبب ریشهای چشم را بغایت نافذ بود
 باسنیده تخم مرغ و تخمین ناف است خونه اجهان و اورام حاره را با سینه
 بیضه یا آبی که طبعه در آن جنبه باشند چون باشی زن در چشم کشنه اعدال چشم
 و جرب آنرا ناف بود و صیحه چشم نگاه دارد شعیر چون بسوزند و بحق کشته
 با مردانک در چشمی که جرب و کدک داشته باشد ساکن گرداند چون طلا کشته
 شعیر چون با عصا سه سر مانند کاه بود تورک و روبا به تربیک و امثال آن
 خاد کنند جرب چشم و رم کرم ساکن گرداند شقایق النمان عصا سه سر
 چشم را مل کند حاصل از چشم صبیان چون آکی ال یا آب می مری شود
 فوق چشم به به و چون آب آن در چشم کشند صد قیه سیاه گرداند و منع
 در ابتدا کندن شمع سوخته شسته آن باض ببرد و شمع رطوبه بکند و آب
 رفتن باز دارد و طبایع تمام به صبر او را چشم و قروح آن و جرب
 و درد و سوزش ببرد و رطوبت آن شف کند و ابتدای نزول را ناف
 بود و روشنائی نیز باید و بان صبر در ایاریات بکار دارند صد
 ریش چشم را ناف بود و غلط اجهان به اگر بر مبتی موی زاید گیرند باشد
 طلا کنند دیگر نوبه اش به صغیر تاریکی چشم و سبکوری که از رطوبه حادث

در چشم را و ریش را
 ناف است و چون با آفتاب
 شقایق نه در چشم
 عدل عصا سه سر
 مانند کاه بود تورک و روبا
 تربیک و امثال آن خاد کنند
 جرب چشم و رم کرم ساکن گرداند

زایل کند

شود و اگر صغیر با عدل و سبکوری درند سرشت یک مشقال بخورند و بر آن
 دفع نزول آب کند و از نزله ایمن گردد و به اعلم آدویه مخصوصه کوش
 اهل اگر باروغن کنی در ظرفی آبی بپزند تا سیاه شود و در کوش
 حکا کته کوی ببرد افسونین اگر باروغن کچک بادام بپزند و آن روغن
 با اندکی زهره بزد در کوش حکا کته محلل ریاغ بود و کوش از جراثیم
 پاک کند و کوی را تا ناف بود افسون اگر باروغن کل در غزان در کوش
 محلل ریاغ بود و کوش از جراثیم پاک کند و کوی را تا ناف بود و کوش ببرد
 اطلال الملک عصا سه سر آن باروغن کل یا میزنده و در کوش حکا کته
 در کوش زایل کند افسون اگر بحق کرده باروغن کل در کوش حکا کته
 در کوش را ناف بود انزروت اگر فستیل با عدل یا لاسه و در انزروت
 سحوق بگردانند و در کوشی بنهند که از آن ریم آید بقیع دهه و اگر فستیل کجایی
 در کوش الوده کینه همین عمل کنند و اگر انزروت سفید و بزرگ و بزرگ الکتان
 همه کوفته و بخیل عمل الوده در آن بگردانند بهتر بود با ریش شمع الزبس
 کوبیده در کوش که از سردی بود ناف بود و ورم کوش در تحلیل کند و از
 با قلا چون با آرد طبعه و عدل یا میزنده او را م بکوش را ناف بود و ریش
 عصا سه سر وی در کوش را ناف بود بخیل اگر آب او در کوش حکا کته طنین را
 ناف بود و کوی ببرد و بقی با آب خلط کرده در کوش حکا کته در کوش ببرد و با

سختی کرد.

در گوش بود و رطوبت که از گوش آید همه را نافع بود و اگر با سرکه یا سرکه در گوش
گوش چکانند حرکت بیرون آورد و پاک گرداند و اگر با شکر در گوش چکانند
کری بیرون آید و روغن بنفشه در گوش چکانند گرم گوش را نافع بود و در گوش
گوش را نافع بود و در گوش آید و در گوش چکانند در دانه از آن بیرون آید و در گوش
در گوش چکانند و در گوش آید و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
بر او رام گوش را نافع است و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
نافع بود و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
گرداند و گرم گوش را نافع بود و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
شفالو باینده روغن از آن بیرون آید و آن روغن در گوش چکانند و در گوش
باشد و در دانه از آن بیرون آید و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
روغن خیزی در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
رطوبتی که در سوختن از آن بیرون آید اگر در گوش چکانند و در گوش
ابام حنبل که در سوختن از آن بیرون آید اگر در گوش چکانند و در گوش
گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
فرام نیاید غالب اگر در روغن مصری یا روغن حبیب البانی بکند از آن
و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش

انزروت

انزروت و نبات مصری و افیون سوده بگردانند و در گوش چکانند و در گوش
بودن دهنده فحش اگر سر روی بردارند و اندرون آن خالی کنند و روغن کل
در آن کنند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
کل چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش چکانند و در گوش
بکند از آن خشک کنند و بر آن کنند و بکوبند و در گوش چکانند و در گوش
قره انف اگر خشک بود و روغن از مغز ساق کاه و روغن بنفشه و روغن صافی
طلا کنند و اگر تر بود هلیل زرد و پیغمبر و روغن کل و ماز و بهر سرشته و طلا
در ریشهای بلیه را بپوشد به صابون می شویند پس سعد و ماز و و شنبلیله
و زرنجه را بر آب کوفته و بخیانه اندر دهند و اگر در دانه پاک باشد و بپوشد و آب
و مرداسک و روغن کل و موم برهم که اخته و سرشته طلا کنند و از آن شربت
سازند بآن آب انار که بکشد در سکوره کرده آلوده کنند و در روغن عاف
امته اگر در بینی دهنده خونی که از غشای دماغ آید باز دارد و در بینی حوبک
مغشیه مصاف بود بعبایط معطش بود اگر باز داشت و کلتا
مثل نم کوفته در بینی دهنده خونی بپاشد باز آید اگر سرگین کاه گرم کنند و بر بینی
نهاده خونی بپاشد اگر بپاشد بپاشد بپاشد بپاشد بپاشد بپاشد بپاشد بپاشد

خون بینی باز است و اگر خاک تر کاغذ مصری یا بغدادی در بینی دند خون بینی باز است اگر خونی آتش یا کلاب ساینده و بر پاشانی مالند خون باز است اگر کافور با آب عوزه بر سر نهند خون بینی باز است و شکل شتر ساینده و بر بینی دند عاف باز بندد اگر دماغ مرع یا خورشید کرد آسپا بر شند مقدار با قلابی بخورد خون بینی باز دارد و دیر زبان و حلق و دندان و دند ان الارغیس و ان پوست به زرشک است چون بچ و بآب طبع آن مضمضه کشته و قلاع از مرده که باشد و در دندان سر که باشد ابل چون کوفته بر اکلاف باشد نافع بود ابرج پوست آن چون در دندان نگاه دارد بوی دمان خوش کند آسپا اگر آب آن بگیرد و با سرکه و کلاب دهن بآن بشویند و مضمضه کشته در دندان ساکن شود اگر پوست به کرم و اگر پوست به کرم پوست بر سر دزد چوبه و عاقر قرحا و زرد و زرد و پوست شرم و مرم و خطمی و ورق شرم کوفته با سرکه کوشانند و در بینی دند کینه صبح بن دندان است شده باشد بر کنه طست در زاویه در دندان کینه اشق خنای که از مرده سودا بود نافع بود و اگر آب حل کرده بآن مضمضه کشته چنگ را از بلغم پاک کردانه اصل الکرم پوست آن همه در دندان که از سر دی بود نافع با چون با سرکه کینه و بآن مضمضه کشته چنگ نافع تنباخون بان

بلغم

غرغره کشته بلغم را قلع کند اصل السوسن نافع بود حبه خشویه خلق فرزند بوی دمان خوش کند و دندان محکم گرداند املید کبابی به دندان و دند محکم گرداند اینسون اگر سختی کرده کسبون سازند کینه دمان که از سب غصوت بن دندان باشد زایل کند ایتل اگر قرن او بسوزاند و کسبون سازند دندان را صلا دهد و اگر بر دمان کود کان که قلاع داشته باشد طلا کشته نافع بود و مجرب است و چون بر سرکه مضمضه کشته در دندان نافع بود با قلع آردی چون در آب بپزند و بار و غنی با دام و خشویه حلق را نافع بود بزر الکرات اگر با قطران بخورند خشویه در دندان که کرم داشته باشد کرم بکشد و بندد از بورق چون با سرکه کحق غرغره کند حلق از حلق بیرون آرد و عمره می مضمضه کردن قلاع را نافع بود توت حلوا اگر بطبع آن مضمضه کشته در دندان نافع بود و طبع پوست آن همس عمل کند توت حامض و رم حلق را نافع بود و ورق وی خنای را نافع بود و در دندان نر این با بس خشویه حلق را نیکو بود چون بجویند و با آب آن غرغره کشته خنای را خلیل کند و بقیع آن به به و بکشد و ثوم حور و دی خام یاخته یا بریان کرده حلق را صافی کند و حلق از حلق بیرون آورد چون

صفت سنونی که بن دندان سخت کند و دندان سینه کرد بوی دمان خوش کند و دند محکم گرداند اینسون اگر سختی کرده کسبون سازند کینه دمان که از سب غصوت بن دندان باشد زایل کند ایتل اگر قرن او بسوزاند و کسبون سازند دندان را صلا دهد و اگر بر دمان کود کان که قلاع داشته باشد طلا کشته نافع بود و مجرب است و چون بر سرکه مضمضه کشته در دندان نافع بود با قلع آردی چون در آب بپزند و بار و غنی با دام و خشویه حلق را نافع بود بزر الکرات اگر با قطران بخورند خشویه در دندان که کرم داشته باشد کرم بکشد و بندد از بورق چون با سرکه کحق غرغره کند حلق از حلق بیرون آرد و عمره می مضمضه کردن قلاع را نافع بود توت حلوا اگر بطبع آن مضمضه کشته در دندان نافع بود و طبع پوست آن همس عمل کند توت حامض و رم حلق را نافع بود و ورق وی خنای را نافع بود و در دندان نر این با بس خشویه حلق را نیکو بود چون بجویند و با آب آن غرغره کشته خنای را خلیل کند و بقیع آن به به و بکشد و ثوم حور و دی خام یاخته یا بریان کرده حلق را صافی کند و حلق از حلق بیرون آورد چون

بر دندان خورده نمند در دس کنی کند جاوشیر اگر معتد اعدسی درین دندان
 گیرد یا بر دندان طلا کند در دندان از ادر ساعت کنی کند حکایت اگر
 در سوراخ دندان نمند در دس کنی کند و بریزاند و چون با سرکه و عرقه کنند
 علق از خلق سرون آرد خردل رازی کوبه اگر کسی را در دندان دلیلی داشته
 باشد که می ورم باشد چون سحی کرده بر دندان گیرد علق بیست و اگر حق
 کند و آب آن در دندان حکانه در دس کنی کرد و انداختن خون بآن مضطرب کنند
 دندان حکم کند و کند دهن را امل کند خواصه چون مر باد نباشد و دردم
 یا شامند و آواز صافی کند خیار جنب ورم خلق را نافع بود چون به آن غرغره
 کنند و آب کشیر تر و لعاب بنکو خنای را نافع بود و چون با غسل یا نه
 قلع را از امل کند دلب پوست می چون با سرکه بریزند و به آن مضطرب
 کنند نافع بود چه در دندان فوسفیل بوی دمان خوش کند و فوسفیل دندان
 دهن و حراره دمان باز دارد و فوسفیل دندان به به ورق کرم متوقی
 لثه و دسترخنی بود و ورق الغر ب آب می چون یا شامند علق بیرون
 آورد و ورق الزمشون چون با سرکه بریزند در دندان نافع بود و آب
 بخند می چون در دمان نگاه دارند قلع را از امل کند و دوسه سینه
 اهل به درم سحی کرده روغن کا و پنجه درم غسل به درم با هم شسته لعن

عاقبت هر چه که نبرد
 دندان مضطرب کند خورده
 دندان نافع بود

سرکه

لمع

کسته

کسته بپور نافع بود آذوقه ورم شش را نافع بود استغیل بود و سعال مزمن
 را نافع بود استن اگر بهار الشعیر خلط کنند و یا شامند ریود و شواری
 را نافع بود اصل السوس ب و پی و طبع وی انواع سرفه را نافع بود اطر
 سینه و شش را نافع بود چون باقند و روغن بادام یا قند و نمک خورده
 و اگر با تورک تر یا برک یا رنگ بیزه نشت دم را نافع بود اگر طبعی
 باقند و میبوی نشت دم که از قصه شش و جاب سینه بود نافع بود و ریش
 شش را پاک کنند باقند سینه و شش را نافع بود و از فضول غلیظ پاک کنند
 و که از اندویور نافع بود شربتی به درم لسان الحمل نشت دم که از
 بود دفع کند بزرگ کشتان ریش شش را و در دوسه سینه را نافع بود بزرگ البطح
 شیر و می چه سرفه کرم و در دوسه سینه که از ورم کرم تولد کرده باشد نافع بود
 سفنج سرفه کرم را نافع بود و سینه را نافع بود و درم تا چهار درم بندق اگر
 سحی کرده با مار العسل یا مار الصل یا شامند سرفه کهن را نافع بود بیض
 خشو سینه و نشت دم و نزله را نافع بود ترید سرفه که از رطوبت معده
 دفع معده بود سود دهد و علامت این زحمت آن بود که چندان سرفه بیاید
 که باقی کند یا خلطی لزج به سرفه بیرون آید بعد از آن ساکن شود تر کهنین

دست دم را
 اگر آردوی با
 روغن بادام
 و قند بیزه و
 بخورد بر سینه
 سینه و شش
 نافع بود

کسته بپور نافع بود آذوقه ورم شش را نافع بود استغیل بود و سعال مزمن
 را نافع بود استن اگر بهار الشعیر خلط کنند و یا شامند ریود و شواری
 را نافع بود اصل السوس ب و پی و طبع وی انواع سرفه را نافع بود اطر
 سینه و شش را نافع بود چون باقند و روغن بادام یا قند و نمک خورده
 و اگر با تورک تر یا برک یا رنگ بیزه نشت دم را نافع بود اگر طبعی
 باقند و میبوی نشت دم که از قصه شش و جاب سینه بود نافع بود و ریش
 شش را پاک کنند باقند سینه و شش را نافع بود و از فضول غلیظ پاک کنند
 و که از اندویور نافع بود شربتی به درم لسان الحمل نشت دم که از
 بود دفع کند بزرگ کشتان ریش شش را و در دوسه سینه را نافع بود بزرگ البطح
 شیر و می چه سرفه کرم و در دوسه سینه که از ورم کرم تولد کرده باشد نافع بود
 سفنج سرفه کرم را نافع بود و سینه را نافع بود و درم تا چهار درم بندق اگر
 سحی کرده با مار العسل یا مار الصل یا شامند سرفه کهن را نافع بود بیض
 خشو سینه و نشت دم و نزله را نافع بود ترید سرفه که از رطوبت معده
 دفع معده بود سود دهد و علامت این زحمت آن بود که چندان سرفه بیاید
 که باقی کند یا خلطی لزج به سرفه بیرون آید بعد از آن ساکن شود تر کهنین

والبس م
الجزء رطب سینه و قشر شش را موافق بود شوم نجبه یا بریان کرده یا خام
خوردن سرفه کهن را که از سردی بود موافق بود جاد و شیر برداشته الحید
ضاد کردن نافع بود سرفه کهن از خلط غلیظ لریح بلغمی را سود دهد جز نافع
ریش شش و نشت دم را نافع بود سرفه کهنی دو درم حب السیرج دو درم
از مغز آن چون بگویند و با نبات حب زنبه یا نبات آن با نبات
در دغنی با دام بخورند سرفه کرم را نافع بود حرف چه ریو نافع بود و چون
باعل یا منزه و لعن کنند سرفه غلیظ ماده و درد بهلوی غلیظ ماده
را نافع بود خشکی سینه سرفه کرم را و نزل کرم و نشت دم را و سبلان
رطوبات از سر را نافع بود خل العنصل تنکی نفس و ریو را نافع بود خیار خضر
سینه را نرم کند در حبیب سینه را پاک کند و سرفه کهن را نافع بود دجاج
آواز را صافی کند و چون جوان مرغ قریه یا مسکینه نه خوردن مرغ آن سرفه
خشک بشود و یک مرغ خود سیر ریو را نافع بود رمان حامض دانه آن
چون با آب آن خوب است منع نشت دم کند زبیب موافق قصبه شش است
و سرفه را نافع بود زبیه لعن آن با عل جبه خونی که از شش آید نافع
و با شکر سرفه خشک را نافع بود ریحان مغوی الاث تنفس بود زلابه
رطوبت سینه و شش را موافق بود زنجبیل رطوبت از نواحی سرد و طلق پاک

و مجموع در دما را چون با عل سرشته بلیسنه نافع بود سپستان سرفه که از
کرمی و خشکی بود نافع بود سینه و طلق را نرم کردانه سرطان مسلول را نافع بود
و مرقه آن قرصه شش را خصوص که با شش شش سیرینه نافع بود سرفه
منع سبلان فضول با ک کند و حبه انتصاب نفس و ریو نافع بود و منع
نشت دم بکند شکر آب کرم آشامیدن و ادمان بآن کردن سرفه زایل کند
و آواز بکشد و نزل را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم کردانه
و موافق محو در دما بود و قشر شش را بری سینه و شش را از کبیرا
منع پاک کند و سرفه شش بکشد کرب سرفه کهن را نافع بود و آواز
صافی کند مرغ وی آشامیدن لبن البقر و لبن المزدلبن الکفاح و لبن
دلبن لبن این شیر کرم در سل و قرصه شش و نشت دم و خشونت آواز
درین مرصه نافع است ادویه قلبیه ابریشم سودا پاک کند و
زایل کند حبه تقویت دل نبات نیکو بود و خفقا زرا سود دهد حبه
وی بکرم از آن شربتی بود و مغزی کامل با زنجبیل خفقا که از حرارت بود
خوردن آن سود دهد و قوه دل به به و در قشر وی تریاقینه است و منع
اجام اگر خوب است و آب آن با ترنجبین یا شامه حراره دل بستاند اسطوخودوس

منع و مقوی دل بغایت بود و جمیع اعضای باطن را بنیک بود شری
سه درم اسس مقوی دل بود و خفقان را مل کند اسس خفقان را سود
دفعه دل به به و کلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده با اثر خشک خفقان
3 که از بلغم سودا بود سود دهنه و دل را قوه دهنه این مقوی دل بود ابلیخ
و ابلیخ کبابی سرد و خفقان را نافع بود با در کجوبه قوه دل به به و منفرغ غام
بود و در تقویه دل و تفریح آن نظیرند ارد و خفقان را مل کند خواه سودا
و خواه که از بلغمی سوخته بود و انرا منع قلب مجزون خوانند بسماع مایه
سودا از جوهر دل منع کردند که مقوی دل بود بهین خفقان را نافع
بود و دل را قوه دهنه و در تقویه دل نظیرند ارد شری بکرم تنق مقوی
دل بود و منع بغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی ممر هندی
و غشی را سودا را چون از گرمی بود و در ضعف دل و خفقان را نافع بود
و دل را قوه دهنه و در گرمی کباب با شراب دادن و در تفریح نظیرند ارد و
دل و دفع ضرر و با بکنه و مجرب است حجر التیس ضعف دل را نیکو بود و قوه
به به شری دانی دار چینی منع قلب بود و در او تر یا قهقهه است در مهب
گوید چنه در دل و خفقان و تقویه آن نیکو بود و سخا له وی در ادویه چنه دفع
سودا بغایت نافع است و کلل وی لطیفه و اقوی از سخا له بود شری قمر لای

در تقویه دل و دفع ضرر و با بکنه و مجرب است حجر التیس ضعف دل را نیکو بود و قوه به به شری دانی دار چینی منع قلب بود و در او تر یا قهقهه است در مهب گوید چنه در دل و خفقان و تقویه آن نیکو بود و سخا له وی در ادویه چنه دفع سودا بغایت نافع است و کلل وی لطیفه و اقوی از سخا له بود شری قمر لای

نافع بود چنه حزن و اندوه و غم و بادی که در دل بود و غش و فرغ که از شدم
سودا بود و خاصیت وی آنست که در دل را عظیم مفید است و مقوی
اعضای اصلی بود و بدن فربه کند و دیدن آن و با خوردن اشتن نافع
غم میرد و فرج و شادی آورد و دل را دهنه بدن را قوه دهنه و امید قوی
ر باد یک قیراط در ده درم شربانی که منع بود یکد از نه و بنا شتاب کوزه
خفقان و ضعف دل میرد و درین اعمال بغایت کمال بود و زرباد و منع
و مقوی دل بود و خاصیت و از ادویه تریاق گبار بود و خفقان را سودا
و اسفاد فکر و غم و وحشت و مرصهای سوداوی را نافع بود مایه درج
بود در عمران مقوی دل و منع بود طین حکوم سیح الریس گوید در
خاصیت عجیب بود در تقویه دل و تفریح آن و تریاق بود غنیه حواس
سود دهنه و مقوی جوهر همه روها بود در اعضای ریش و صاحب
منهاج گوید تقویه عجیب دارد روح را بفراید شری دانی عود مقوی دل
و حواس و منع بود عالیه منع بود مضه خفقان را نافع بود و کباب
مقوی دل بود لایق و زردی خشی خاصیت تفریح و تقویه در وی شری
بود که در انواع دیگر سبب همایک لعل لسان العصاره خفقان را نافع بود
لسان الثور منع دل و مقوی بود و خفقان را و علل سودا و سه را نافع بود لعل
منع دل مقوی بود و خفقان را سودا دارد و لو در دل و خفقان را و غم را نافع بود

در تقویه دل و دفع ضرر و با بکنه و مجرب است حجر التیس ضعف دل را نیکو بود و قوه به به شری دانی دار چینی منع قلب بود و در او تر یا قهقهه است در مهب گوید چنه در دل و خفقان و تقویه آن نیکو بود و سخا له وی در ادویه چنه دفع سودا بغایت نافع است و کلل وی لطیفه و اقوی از سخا له بود شری قمر لای

در شربانی

شرابی دودنک ماء الورد خفکان کرم راناف بود و مقوی چشم بود و با الحکم
 النع چیز است در ضعف دل مسک فوم دل به به و شجاعت زیاده بود
 خفکان را و در دل راناف بود و مویبانی شیخ الریس کوبید بخانه مقوی بود
 قیراطی از او با کون خفکان راناف است و در مقوی دل بود شیخ الریس
 کوبید بطریقه ملائم روح بود و عشی و خفکان کرم راناف بود و در مقوی دل
 بود و در السفر حل و در التیاج و در الکشری به مقوی دل اند یا قوت
 و سودای و خفکان و ضعف دل را لغایت نافع بود و او باغ
 منع بود ماضی که اگر در دمان گیرند نفیج کشد و ایند اعلم معاصی در
 دل منعج حواس خفکان را و سودای راناف بود و در راقه ده
 و نشاط آورد و مواد سوانی را دهن کند منعج با قوتی خفکان و سودای
 راناف بود و در راقه ده و نشاط آورد و منعج دیکش صعب دل و سودای
 سودای و خفکان را بل کند و نشاط تمام آورد و منعج سی قوت دل به
 و نشاط آورد و دوا المنک حل و ضعف دل و مرصای سودای راناف بود
 دوا المنک به خفکان و حش و غم و عشی و جمیع امراض قلب و امراض
 سودای راناف بود و از جوارشات حوارش غیری و حوارش
 و حوارش خود و حوارش اینج و حوارش ستنقور به مقوی دل
 اند و از تریا قات تریا قی فاروق و مشرود بطوس و تریا قی اربو

تریا قی

و تریا قی ثمانیه تریا قی غزره در احوال قلب نافع و استعمال است و از اثر شربت
 به و شربت سیب و شربت انار و شربت نیلوفر شربت نارنج شربت سیب
 شربت صندل شربت کاذبان شربت عنبر به ادویه قلب و مغزات و مقوی
 اند و از ربوب و در بیات رب به رب سیب رب انار و در جلد لسان
 مربی به مربی اینج مربی امرد مربی کل این به کورات مقویات قلب و ایند اعلم
 ادویه کبیده اذخر و درم حکر و در دانه راناف بود اسفیل استقار و قان را
 نافع است اسفیل و درم حکر راناف بود اسارون سده حکر یک به و اسفیل
 نافع بود شربی سر مثقال کشنه درم حکر و ضعف انرا نافع بود اشق منع
 بود و درم از ان سهل با مستقی را فو حکم حکر راقه دهد اکلل
 با سفید و درمهای حکر اضداد کردن نافع بود انبر باریس قوت حکر به به
 و تشنگی نشانه و مقوی حکر کرم بود اینون سده حکر یک به و اسفیل راناف
 بود ابلیح کابلی استقار نافع بود یرسیا و شان یرقان نافع بود یرقان
 درم حکر که از گرمی بود پنج درم شیر به بکینه با نبات به بند نر از الحار استقار
 نافع بود یرقان الحار سده یک به به عصاره دی چون تر بود با فند یرقان
 منید بود یرقان سده حکر و یرقان منید بود شربی دو درم یا سه درم

بزرگتر کرم که در سرم حکر بود نافع بود بزرگترین ورم حکر کرم را نافع بود سده
 آن بکشد بطبع رقی دهنش کنی بکشد بعر المکر در آفتاب برستی ضما کردن نافع بود
 بعل الحما حکر کرم را خوردن و صما کردن نافع بود شیخ ورم حکر کرم صما کردن نافع بود
 بوقیه استقا با این صما کردن نافع بود بول الابل و بول الماعز آشامیدن
 استقا را نافع بود ترکش و تقاع مزه تمندی همه تشنگی سزند تن رطب
 نغنی که از بلغم شود بود بدین یا بس سده حکر کرم به ثمره الکبر چون با نمک
 و سرکه برورند سده حکر کرم به صمدار سده حکر کرم با استقا خواه
 انجا میخیزد روز این دارد با سکنی به هندک دیشود و رنگ دی کمال خود
 باز آید خور سده حکر کرم به و چون به سرکه دنگ نهند حکر را نیکو بود
 صده برقان سیاه را نافع بود جوز بوا قوق حکر به به استقا الحما را سود
 شربتی که در مهاد ورم حبه الحضره در حکر که از سزی بود بیدر حکر را نافع بود
 حناء البقر ضما آن مستی را نافع بود بهاری بهتر بود و خشک آن چون بسوزاند
 و سستی باشد بهایت نافع بود خلاص آب دی صده حکر و برقان نافع بود
 شربتی است درم خولیا حکر سرد را بهایت نافع بود و قوق اعصابی باطن
 حیات تشنگی بناند و مبرداشی محرومی بود و موافق حکر کرم بود حیات

در حکر را نافع بود حکر را با گند چون با آب کاشنی یا آب غنث الثعلب یا
 برقان را نافع بود در حکر را بهایت سودمند بود خاصه چون آب گوشت اضافه
 کتشد در قفل سده حکر کرم به دار حبیبی سده حکر کرم به استقا
 برقان را سود دهنه دجاج چون مرق مخ به دار سیاه منده کسی را که رنگ او زرد
 باشد و سبب آن معلوم نباشد موت روز سه روز یک مرق با نان از ارد
 شسته با مرق آن رنگ او کمال صحت رود و در حکر را نافع بود سده حکر
 بکشد به خاصیت وی در حکر و در آن اگر چه مزین شده باشد ورم آن و
 صلابه آنرا نافع بود و قوق حکر از همه خنر زیاده بدهد و استقا را نافع بود را نافع
 سده حکر کرم به و پی وی در معالی از تخم و ورق اقوی با رمان خاص حکر را
 سود دارد و سوبق وی قوق حکر کرم به به و رب وی تشنگی بناند و در آب
 دی و رب وی ضما را سودمند بود و ماد قصبه دانگی از آن سده زهره
 ریاس حراره حکر بناند و ضما در نافع بود ریاس حکر را سود دارد زبل الحما
 چون با سرکه بامستی ضما کتشد نافع بود زبنا مقوی روح بود که در حکر با
 زعفران سده حکر کرم به اگر بادویه مناسب خلط کتشد در دانه روحی را نافع بود
 و مقوی حکر بود زعفران حبیبی قوق حکر کرم به به و سکن صفا بود زجیل صده

که در حکم از سردی و تری پیدا شود ناف بود زوفای یا بس سردی حکم و در د
 ناف بود چون با شراب یا شامند چند روز متواتر استقامت را ناف بود ساج
 هندی حکم سرد را سود دهنه و در حکم من را ناف بود و مقوی و مسکن بود نه
 با انجیر بر استقامت لخمی صفا کردن ناف بود سوزن نشکنی بر دگر سوزن حکم بود
 سکر العشر چون بالن لقمه یا شامند استقامت را ناف بود و حکم را نکند بود خن
 حکم را ناف بود سکه ای سکه بود حکم گرم را ناف بود و یرقان بر دگر سوزن
 بکند و استقامت لخمی را بغایت ناف بود یرقان بر سردی حکم را نکند و رنگ
 رونیکو سازد صغیر سردی حکم بر دگر سوزن آن بکند به طباشیر گرمی حکم را
 بغایت نکند بود طراشت فوق حکم به بد طین قبری سنج گدی را ناف بود عص
 انواع استقامت را ناف بود قحط آب دی استقامت را ناف بود طبری گوید آب
 استقامت را نکند فستق سده حکم بکند به فستق الاذخر بقرط گوید در
 سرد که در حکم بود سود دهنه مقوی حکم و همه اعضا و سخن خون بود قوتی جلی یرقا
 و استقامت را ناف بود شربتی بکرم قوه حکم را پاک کند و سده آن بکند به قسط
 درد پهلوی را ناف بود و منع سده و حکم را قوتی قوه حکم و جمیع اعضا و اعضا
 باطنه به هد و استقامت لخمی را بغایت ناف بود قصب الذریره در حکم را ناف بود

خاصه

خاصه چون با تخم کدو و عسل یا شامند قناری سده حکم بکند به ملائم
 محدود و میرود و سده حکم که از سردی یا بکند به چون با فلفل و سده
 بخورند کرفس سنج سده حکم بود و حکم سرد را ناف بود و حکم را پاک کند و محلل
 ریاح بود کراک سده حکم بکند به که از بلفم بود لادن طین صلابت حکم بود
 وقوع حکم به بد چون صفت سردی در او بود مصطکی اورام حکم را ناف بود و
 جاویدن وی مقوی حکم بود و مسکن و درم آنرا تحلیل کند موسیایی نیم دنگ در آبی
 که اینسون در او جوشانیده باشد حل کرده بر سکه مستقی طلا کنند ناف بود
 مایه آه مکن حکم بود و در حکم سرد و تقویه آن بکند و در دگر حکم را ناف بود
 و سده که از حرارت بود بکند به هندی سده حکم بکند به و مقوی حکم بود و
 ان فی موالکم الرحمن کلمات تاغ به منع یا قوتی منع دکلث منع یحی
 انوش دار و معجون بر شکر تریاق اربو مطرد مطوس تریاق فاروق
 قرص کل قرص کافور قرص زرشک کوکب و بزرگ قرص ریوند قرص متل
 شراب انار ترش شراب ریاس شراب سنبل شراب عسل شراب صندل
 شراب دیار شراب بزوری شراب بنفسی شراب زرشک و میبه کخن
 رمانی سکنجین کلقته عسل و ماء الاصول مرکی کدو مرکی ترندی مرکی الی بانی

حلوائی کز کوارش انار کوارش کوارش زیره کوارش آمل کوارش
مصطکی هیچ این مرکبات در احوال حکمرانان و اما آنکه هر یک از این مرکبات
مناسب کدام حال از احوال حکمرانان چون احکام و افعال این مرکبات
در آخر اصل شده است مذکور شد محتاج با عاقلانست ادویه معدیه
ایچ حاض آن مشتهی و ماضم است و ورق آن منجن و معوی معده
و مخفف و محلل است و طار در پاج اذان القاری یعنی مرز کوشش منجن معده و
هیچ احش بود ادخرد در معده و ورم آنرا نافع بود اسطوخودوس معده
از اخلاط بد پاک کند اگر یک جزو از اسطوخودوس و یک جزو پوست
چ کمر کوفته با عسل بپزند چه سردی معده و عطشهای بد نیک بود
اس معوی معده بود و تخم او تشنگی نشاند و فی باز دارد اشتراک
دی معده را نافع بود و قوی بدید و اشتها را در و مضطرب طعام بکند
و منجن معده بود افروختن معده سرد را قوی دهد و غذای غلیظ مضطرب کند
آبله معوی معده بود و اشتهای طعام باز دیکند انبر با ریس قوی معده بد
و فی باز دارد و معده را که سبب تب بلغمی ضعیف شده قوی بدید این
نخ معده و قراقران نافع بود و رطوبات آن خشک کند و چون با سرکه بود

انچه از سردی معده را
نافع بود

فی کینه

غذا بود و زود مضطرب کند انچه الارنب اگر چه شیر خواره و شیر در معده و
سته بود چون اندکی بوی دهند نافع بود و هیچ انچه این سته بود بکند
و ای که اخسته بود به بند داملیج کابلی پرورده معوی معده بود و مضطرب طعام
بکند و خل معده می دارد و سده بلغمی بکشد و بصل چون بر کینه
معده راقق دهد و حراره وی کم کند و اشتها باز دیکند بپختن بر ورم کرم
معده ضما کردن نافع بود ترمس اگر کوفته با سرکه بخورند غشای نشاند
شرینی سه درم جد و ارد در معده بلغمی را نافع بود صلایه کردن و کلاب
کرم خوردن جزو معوی معده بود که در وی بلغم غلیظ لزج بود و مضطرب طعام
بکند چون سرکه نهند و نمک معده را نافع بود جوز بوا قوی معده بدید
حب الاس معده و احش را قوی دهد و منع نفث دم بکند حب الرمان
فی باز دارد و غشای ساکن کند و فم معده کرم راقق بدید و عصاره و
خاصه ترش چون بپزند و با عسل یا میزند چه ریشها که در معده بود نافع بود
حصرم معده را نیکو بود و دفع صغرا بکند حاض که در ریشها آنرا ترش
میگویند ورق وی تشنگی نشاند و قطع فی بکند و غشای صغرا این نشاند
و خمار دفع کند و آرزوی کل خوردن بر دفع خروج که در ریشها از اسید الحام

و گشتو میگویند خوردن سی دانه او بناشتانی آورد حس بی کاهوشکی بنشیند
 و با سر که اشتها طعام آورد جوخ شنتالو قطع سیلان فضول از معده و کم
 بکند و نفع آن معده کرم را نافع بود اشتها طعام درین معده بسیار دخل سبک
 ماضی آورد صفراوی مزاج را نافع بود و معده را دباغ کند تشنگی بنشانداری
 مضم طعام بکند و در معده و نفع آن که از سردی بود سرد و قوی دبه معده را
 چون با مسطکی سزند و آب آن بخورند فوای را مل کند رازیخ چون آب
 یا شامنه در رتبه غشیان و التهاب معده ساکن کند و اسحق بن عمر آن گوید
 دافع معده بود رطب معده سرد را نافع بود رمان انار شیرین معده
 را جلاد به انار ترش التهاب معده را نافع بود و قوی آن به به شراب آن تشنگی
 بنشاند و غشیان و قی باز دارد زعفران دافع معده و معوی آن با سرخ و رومی
 کیل معده را قوی دبه و قی باز دارد و این حکم کیل زرد کوبی است نه سرخ باغی سسته
 ریش معده را نافع بود و شجین کند بخوردن و ضما کردن هر دو سبب سرفه
 یعنی به معوی معده و شستی و قاطع قی و دافع خا بود و آب و بهتر از جرم او بود
 جالی و معوی معده بلغمی است سماق معوی معده و شستی و دافع و مانع قی و شستی
 صفراوی بود و کسی را که بجه در معده قرار نگیرد و هر چه خورد قی کند سماق وزیر را

را قوی دبه و اشتها طعام

کمی و کمی
و در کتب دیگر

نیم گوسفته با آب سرد بخورد قی باز دارد سبیل الطیب فم معده را به نفع
 قوی دبه و معده را کرم کند بخوردن و از بیرون ضما کردن هر دو قی باز دارد
 دارد و محلل ریاخ بود و معوی معده و تقویت ماسک کند و سبب بکند
 شلج سبک و خردل پرورده معوی معده و شستی بود صحن یعنی با مایه به تری
 را نشک کند غنبر در معده که سردی آورده باشد ببرد و باد لمی غلیظ بشکند
 غودر طوبه غنبر از معده را مل کند و قوی معده بدهد شربتی نیم درم با کبر ریم نیم
 غیر اینی سنجی دافع معده و سکن قی بود محب ل یعنی ترتره بعد از طعام خورد
 معین مضم بود و پیش از طعام معین قی باشد و ورق و پوست آن با تخم
 علی قی آورد و گشتی یعنی پسته منع غشیان کند و قوی معده و قی آن بکند و لو
 بیرون پسته اگر در آب خویاشته و بناشتا آب آن یا شامنه تشنگی بنشاند
 دق قی باز دارد قعاق اذخ و روم سرد معده را تحلیل کند فلعل مسخن و شستی
 و ماضی بود قریفل محلل ریاخ بود و قاطع غشیان و ماضی طعام بود قی یعنی
 الحیال و اینس الغر امتوی معده و ماضی سطوبات بود اما اشتها کاد
 آورد که بلغم از معده پاک کند کرفس ک قی و محلل ریاخ و نفع معده بود
 کرویایخ معده را تحلیل کند و در معده را زایل کند و بلغم بکند از شربتی دودرم

ترتیب

کمتری یعنی امرو در معوی معده و دافع شکنی و سکن صنواست و آب او
 دافع معده است کمون محفیف معده بود اگر در سکر خوابانده و خشک کرده
 سخن گفته و سنوف زنده و بان آید مان کشته قطع شهوت کلی بکند و چون
 بانگ بجایند و زو بر نه قطع سبلان لعاب کند و چون با سکر یا شامنه فواق
 ساکن کند گذر معوی معده ضعیف بود اگر یک مثقال در آب خوابانده و
 از آن آب خورند بلغم باز دارد و بزدايد و مضم طعام بکند و بادا بکند و فی
 به بند کتک زدن و آوری چون آب گرم و سکنین با عمل یا شامنه
 لادن ملین صلابات معده بود و وضعیف و سردی معده زایل کند و شربت
 نیم مثقال لبن المزمعه را نیک بود لحظ البقر چون با سکنین بزنند منع
 سبلان ماده از معده کند و زو طلو معده را نافع بود ماء الشعیر شکنی بکند
 و زود از معده بگذرد و زود بیرون آید و اخلاط خسته با وی مستوع نشود
 ماء الورد قوی معده بدیده بوییدن و خوردن و طلا کردن ماء العسل قوی
 سرد بید و استنها آورد مثلاً مضم غذا بکند تخفیف معده گرم را نافع بود
 شش سرد معده بود مصطکی او رام معده را نافع بود و معوی و سخن معده
 بود و کلل رطوبات بود و چون با آب یا شامنه رطوبت معده دفع کند و استنها
 بیاورد و بلغم بگذراند و مومب می در معده که از بلغم بود و سودا را مضم را
 سرروز و حبه با شراب صافی بدیده بلغم از معده دفع کند و مضم طعام

باده گرم
 کلاب

یاری

یاری دهد و در معده که از سردی بود نافع است و سهل بلغم غش و سودا با
 شربت نیم درم ناخواه قطع فی که در معده بود بکند و سکن ریاخ و مضم طعام
 و غشیا ترا عظم شکو بود و معوی حسی فوق باشد و تخمین معده کند بنق با بس
 فوق معده بدیده و شکم به بند دافع نرف و حابس اسهال معده بود خاصه
 چون بریان کرده با استخوان بکوبند شیرین سکن فی و فواق بود چون چهار
 درم از وی یا شامنه بفع بیاست موافق معده بود خوردن و صفا کردن
 در معده زایل کند و سخن و شربت و معوی و قاطع فی بلغم باشد چون بخورد
 و مصطکی با هضم بخواند فواق زایل کند و در صفا کردن آن فرد معده را نافع
 بود و سکن حرارت و غشیا بود مرکبات معده ی سنج یا قوی و دوار مشک
 شیرین و نم و سنج می می چون کونی معجون فلاسوا نوس و دارو کوارش مصطکی
 کوارش غشیا کوارش خود کوارش ناخواه کوارش دار حنی کوارش امل
 کوارش رز شک کوارش زنجبیل بر سقنا طریل کوک و بزرگ
 و کشنری سجون بلادی تریاق آریه و نمائیه سترود بطوس سترباق
 فاروق قرص کل کوک و بزرگ قرص زرشک کوک و بزرگ سنوف
 اناردانه سنوف زرشک سنوف سماق سنوف بلقیانا سنوف عود
 سنوف اربطاطا لیس حب اباره حب سیار حب افاده شراب شراب
 شراب سیب شراب انار ترش و شیرین شراب فوال شراب عمره دی شراب

وینک

دوای که قطع شهوت کل خوردند
 کون کرمانی ناخواه شدیم
 قند سلا بر دو نوبت بخند
 و ز غذا و بعد از غذا خوردند
 پس

ر بهاس شراب نابخ شراب حامض شراب عود شراب صندل شراب لیمو شراب
 زرشک شراب عنبر شراب بزوری پیچته سنگین سده سنگین بزوری سنگین
 رب رب سب رب غوره رب مورد رب انار رب زرشک رب عود که
 کلقتند کلقتند سوغلی مربی سب مربی به پیلید برورده رکسل برورده حلوائی
 حلوائی به قبیطه علی البوصک مثاش مشکینک شلغم سرکه پیاز سرکه بادیا
 سرکه ماهیا به ابکامه روغن کل سرخ روغن بابونه روغن مصطکی روغن
 روغن نار دین روغن عنبر مجموع اس مرکبات مناسب معده است مرکبات
 در صالی مخصوص بقوت کلیات و معرفه مزاجات معده اختیار باید کرد
 ادویه سبز استقیل صلابه سبز زیرد اشق محلول صلابه سبز بود و چون
 بوی طلا کتد و اگر مقدار کم بر سرکه بخورند ورم سبز بکند از اندام اصل
 حبه سبز رغابت سودمند بود با سرکه خوردن و با سرکه و غل طلا کردن
 انیسون و اکلیل الملک و افستین و تخم ترتره مغز و مرکب بخوردن و طلا کردن
 او رام و صلابت سبز را نافع بود بین باس شراب و سده سنگین است
 چون یک سطل از وی به سرکه خمی خوب است نه شبانه و نه بعد از آن
 به سبز رضا کتد نافع بود آئینه الکبر چون به نمک و سرکه برورند سده سبز
 بکنید و طبع نرم دارد جگر چون سرکه و نمک نهند سبز را نافع بود جگر
 در سبز زکین شده را نافع بود حبه الخضر در سبز که از سردی بود سود
 محمول سبز بکند از اندام اصل سبز را نافع بود و ماده تیز دفع کند چون بروی
 ریزند از ریاح مسج کوی سده سبز بکشد به زعفران سبز را بغایت

و اگر بهار در دهان بخورد
 در سبز خوب نهند و نهند
 سبز بکند از اندام اصل
 که در ریاح نافع بود

نافع است صغیر اگر با سرکه یا شامند محلول را نافع بود طبرق فاجون ورق
 و به و قضبان وی با سرکه یا شراب پیزند سبز را نافع بود و اگر ورق وی
 با پیزند و با شراب مزوج کنند و یا شامند سبز بکند از اندام عظام کعب
 تیس چون بسوزند و خاک شود وی با سنگین نیانند ورم سبز بکند از اندام
 فاسترین محلول درم سبز بود فاسترین سده سبز بکشد کبر سبکترین جن
 بود حبه سبز خوردن و صفا کردن خاصه با اردجو و اگر کبر سبز خوردند
 مواد سبز با سهال استغنیج گردانند کربت چون با شراب یا شامند حبه
 روز در سبز زایل کند و بر سبز رضا کردن سود دهنده گرم چون خاکستر
 خوب وی با روغن کل و شراب و سرکه صفا کتد بر ورم گرم که در سبز بود
 لبن اللعاج مرضای سبز را نیک کند و دفع کند مازون اگر با سرکه
 خوب است و بر سبز نهند بکند از اندام مرکبات استعمال در احوال سبز
 بر شتت در سبز ریگی و ورم را نافع بود تریاق روق متزود بطور
 تریاق عذره تریاق اربعه تریاق ثمانیه سو طیر اقرص رتونه قرص کبر
 قرص تخم گشت شراب دیار سنگین بزوری کزربه سرکه شلغم سرکه
 پیاز سرکه مربی روغن کل سرخ روغن بیدالجر روغن شبت این جمله
 از مرکبات همه نافع و مستعمل در امراض سبز است و الله اعلم و اما ادویه
 معویه و آن سه جمله اول ادویه قویله جمله دوم قابضات و حوابل سهال جمله سوم
 قلات و جمله اول ادویه قویله استقیل تخم وی بر قویله که سخت بود و دوائی آن نبود

نافع است چون کوفته با شراب برشته و صبا سازند بمقدار نخودی قند
 حبه از آن استعمال کنند و از عقب آن آب کرم که بوره از منی در آن حبه
 باشند بیاشامند نوم در روده را نافع بود و وقتی که بی تب بود و قولنج را سو
 دارد حبه دار قولنج را بکشد و اگر درم بیاشامند قولنج بکشد
 حرف چون به درم سخی کرده در آب کرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بکشد
 و باد که در روده بود بخلیل کند و حب العرق بیرون آورد حله اگرش از طعام
 بامری بخورند شکم براند و چون با عمل بخورند شکم براند و خلطهای بد دفع
 حفظ بیوی در حقنه قولنج را نافع بود و حبه نیم شغال چون بیاشامند قولنج
 بکشد و خطمی درم از آن چون بیاشامند قولنج را سودمند بود و چهار حبه
 قولنج بکشد به زبل الحمام در حقنه قولنج را نافع بود سه آب چون باشد
 خشک بپزند و بیاشامند مفصل اسکن کنند و چون بازیت بپزند و بان حقنه کنند
 نفع قولنج و ستیم را نافع بود و چون بیاشامند قولنج ریج را سوددهد و سکنج
 را سوددهد بامری و تو ابل غار بتون اگر بانه کی چند سه ستر استعمال کنند قولنج
 ثقلی و بلغمی و جمیع آن الا ملا و سکنج که فریبون قولنج را نافع بود شری قیراطی تا بکشد
 امام کبات نافع در قولنج جوارش کونی ایتیمونی اگر کسی از قولنج زجت
 و سوسته ایس معجون بکار دارد از قولنج امن کرد جوارش سحر صلی مسهل
 بکشد و اتمعار از رطوبت فضلی مال کند معجون بر شش در دنا و باد که کرم
 و سرد و مراری و سودای و قولنج را نافع بود معجون سحر نیا کبر و صغیر قولنج
 نافع بود و حله مرضی و باد بپاش غلیظ معجون باد مفره محلی ریا غلیظ

tarikhema.org

از روده معجون حیار جنبه قولنج را نافع بود تریاق فازوق قولنج را نافع بود و شد و بطور
 قولنج بکشد و در دما عا دقاق و غلاظ را نافع بود تریاق اربعه تریاق غمانیه
 باد های غلیظ که در روده بود بعبایت نافع بود ایا ره قیصر ادا ایا ره لو غادیا
 و ایا ره جالینوس این جمله قولنج بکشد به شراب دینار قولنج را نافع بود
 روغن کل سرخ روغن بابونه روغن شبت روغن نار دین روغن زین
 روغن چینه روغن یا سمن روغن مرزنگوش روغن فزیون این جمله
 قولنج و ریا غلیظ را نافع بود حله دوم از ادویه معویه حواب سحر
 اربعین یعنی پوست پز رشک بچوشانند و بطین آن احتقان کنند نافع بود
 حبه ریش روده النخه الارنب یعنی پیر ماه خرگوش سحر روده و نفث دم
 را نافع بود النخه الفرکس یعنی سر ماه اسب ریش روده و درد این را نافع بود
 برز الخیازی سحر در ریش روده را نافع بود سدر یعنی پیر ماهان سوخته و
 آن ریش روده را پاک کند بسیار سحر را نافع بود و نفث دم را سوددهد و بلوط
 قره امعا را نافع بود بعضی زرده وی در حقنه حبه قره امعا نافع بود جفت بلوط
 ریش روده را نافع بود خضض خون که از روده آید به بند و ریش روده را نافع بود
 دم الاخوس جالینوس گوید گوشت بر حراحتا که در امعا بود نافع بود و پروانه
 را و نه قره امعا را نافع بود سحاق را مد خطب الکرم نیم درم از وی ریش روده را
 نافع بود زرد به آن حقنه کردن ریش روده را نافع بود و رمای صلب که در امعا

بستان افزود ریش روده
 پاک کند

نافع بود ساق طبع ورق دی حقه کردن قرصه اعمار اناف بود ساق در طعام
 فایده دهد شی چون ده حب سر یک بخور جا و رسی در خونی از جا و رسی
 یا بخورند قرصه اعمار اناف بود طین قبری و طین جاموس سی و قرصه اعمار
 نافع بود خوردن و حقه کردن لحیه التیس نافع تراشی است در سج و قرصه اعمار
 معصره قرصه اعمار اناف بود و از مرکبات سفوف انار دانه در
 در صنف اعمار اناف است و سفوف فلقیا و سفوف الطین سی و قرصه
 اعمار اناف است حمله کسوم از ادویه معویه قنلات دود است
 برج کابلی از قنلات دود و سیج با و نمیرسد شربتی دودرم باشیره
 همه حب القرع بر جاسف چون با عسل یا شامند کرمها بکشد و حب
 القرع نیز بیرون آورد و سرمس آوردی چون با عسل لعق کنند یا با سرکه
 یا شامند کرم بکشد و طبع آن نیز کرم بکشد و طلا کردن ترس نیز برنا
 اطفال همین عمل کند جوزا را بسیار بخورند کرم در از بیرون آرد حکایت
 حب القرع را بکشد رو بیان آن تلخ است که در لار بسیار بخورند
 آنرا میگویند اگر او را با نخود سیاه بر نافع ضا و کتد حب القرع
 بیرون آورد و ز او نه طویل کرم در از و حب القرع بکشد زوفای بایس

بخم

نقیه

لوی

لعق آن با عسل کرم و حب القرع بکشد شربتی چهار مثقال با ماء العسل
 حب القرع بکشد سقمونیا شرب کوبیده یک جز و از وی با عسل و شیره باشیره
 یا شامند یا شامند کرم بزرگ و خرد بیرون آورد و مجرب است شوق خون
 و آب حنظل تر یا آب دریمه بر شامند کرمها بیرون آورد بمق چون برنا
 طلا کنند شیج کرمها و حب القرع بکشد صغیر خون بنزد و آب آن شامند
 کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قدما نافع بود را سود دهد و موافق بود
 قط چون با آب یا شامند حب القرع و کرمها بیرون آرد قنیل حب القرع
 بکشد کرمها بیرون آورد و معصر را بایست نافع بود و تلخ اعمار سود دهد شربتی
 دودرم کزبره چون با میبخند یا شامند کرم در از بیرون آورد ملز یون اوزا
 در شیر از باد و شبنم میگویند مسهل کرمها و حب القرع بود نار حسل
 کهنه کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد ناخواه کرم و حب القرع بیرون
 آورد و نفع عصاره وی چون با سرکه یا شامند کرم در از بکشد نقطه
 چون مثقال با آب کرم یا شامند معصر را ساکن کند و بادا بکشد بکشد
 و کرم در از و حب القرع و بکشد عصاره کرم بکشد معصر القرع بیرون
 ورق الخوخ چون بر نافع طلا کنند کرم بکشد یا شامند کرم در از و حب
 اوده

شربتی از محمود کرمها خوردن
 است تا دود است
 از کطیبه و دود است
 و اگر با داری و دود است
 از کطیبه و دود است
 شربتی از تریاک و دود است
 و اگر آن بکشد

قنق قنق در آن بود کرمها
 کرم بکشد و حب القرع بیرون
 آورد

القرح یرون آورد و چون خشک کرده بحق کنند و با عسل برشته و بیا
 ادویه معقد یبر اترج اگر دانه وی بخور کنند بواسیر را نافع بود ^{اگر بواسیر}
 حبه شقاق نافع بود و اصل الکرم ملطف و معطر بود و بواسیر را نفع بود ^{اگر بواسیر}
 بواسیر را بغایت سود دید افستین بواسیر و شقاق معقد و صلابات
 صماد او شیر با نافع بود افیون تر حر را سود داد ^{اگر بواسیر}
 نافع بود اکلیل الملک چون بمیخته بر نه و بر ورمهای گرم که در معقد بود
 کتد زایل گرداند آبل معقد و اعصاب را تقوی بود و حبه بواسیر
 نافع بود احب را اگر طبع وی باقیه و میخته یا شامه خون که از بواسیر
 آید باز بندد انجیران اگر با سر کبر نه در ریوست انار و صماد کتد بواسیر
 نافع بود ابلح کالی بواسیر را نافع بود بادجان کلوی در شک
 کتد و بحق کتد طلائی نافع بود حبه بواسیر اگر کلوی بمیخته آن روغن
 بادام تلخ یا تخم کتد و بر روغن سفید خلط کتد و بر بواسیر طلا کتد
 زایل گرداند بزر الکلیان چون حوضه و بحق کرده بر ریش معقد
 خشک گرداند حبه شقاق معقد نیک بود بزر الکرات اگر در شب
 معقد بخور کنند بواسیر را زایل کند بزر التبت بواسیر قطع کند

بزر کتد

چون سوزا شد و بران صماد کتد بصل یا ز سفید بریان کرده با
 یا روغن بار زده تخم مرغ بر معقد صماد کتد ورم آنرا تحلیل دهد و در
 ساکن گرداند بنفشه در معقد و ورم آن صماد کردن نافع بود بغایت و در
 وی چون بکوبند و آب آن بکوبند بکودکان دهند که معقد آن
 بیرون می آید نافع بود بورق قویس کوبید بواسیر و نواصیر که در معقد
 بود بحق کرده باروغن کل برشته و بران شسته زایل کند و کمال صحت
 بعض جراحت معقد را نافع بود عده و آرجون در بواسیر مالتد در
 گرداند و ورم آنرا تحلیل دهد جوزا سر و اگر کوشا شد و در آب آن
 نشیند معقد که بیرون آمده باشد نافع بود حاج معنی خار ارد کلوی بواسیر
 را بغایت نافع بود حب الاس بواسیر و ورم معقد را نافع بود حنظل
 ریش معقد و شقاق را نافع بود خبث الحیدر خون بواسیر قطع کند و
 خود بر کبر نه با ششم پاره خبث الفضة چون در مرم کتد منع خون از
 نواصیر و بواسیر بکند خل خون صوف ناسته بان ترکشد و بر بواسیر
 نهند با بعض ادویه موافق آن رخته را نافع بود خیری کلوی در مرم
 روغن کتد شقاق معقد و انکشتا را نافع بود دم الاخوین شقاق معقد

ناف بود و قطع خون رفتن بکند از موضع که با رادنه یوحنا گوید
 بوا سیر و نوا سیر که در معده بود چون سخن کرده با سیران خاصه با ارد
 نافع بود و بدن را پاک گرداند از همه عوارض خاص اگر صحنه از سیر شک
 و برورهای معده که بارش بود و بوا سیر با عصاره که در غایت
 بود و روغن زیت یا کل یا به یا مورد با وی اضافه کنند و آن صحنه بان
 روغن حل کنند و بمالند نافع بود را در خطب الکرم اگر سخن کرده در خرقة کنند
 و بر بوا سیر ضا د کنند نیم گرم و چون سرد شود در گرم کنند و روغن ماهی
 سوخته جهت شقاق معده نافع بود زعفران در ضا د معده در در معده زایل کند
 زو فای تر با سیر مرغ آبی بر ریش معده و پیرامون آن نهادن نافع بود سرد
 ورق وی چون با موم و زیت شیرین بیامیزند و بر معده نهند مقوی وی
 سعد بوا سیر را عظم نافع بود و اعصاب را فوق دهد سفر حل نافع
 حقنه کردن شقاق معده را نافع بود سماق چون با عسل بیامیزند بوا سیر
 نافع بود سمن چون بر معده مالند بوا سیر را سود دهد سمک سرامی
 نافع بود جهت شقاق معده سورجان تیمی گوید و برا خاصیت عجیب است
 در بوا سیر باطن چون نیم درم از وی سخن کرده بروغن کوسنجه کهنه برشته

و به پنبه یا ره بخود بر کرد در معده و شب نافع بود و محتاج شب سوم نشود
 صبر ریشهای که در معده بود و شکل تنگ شود و چون آب بکشد و طلا
 کنند چند نوبت بر بوا سیر که از معده رسته بود بینه از د و کوبند شکم
 معالجه این زحمت بود و بایه که چون بینه از روغن کل در طرفی اسیر بی قل
 کرده باشند و از بی آن بمالند طرف را رازی گوید خوردن سه نوبت بوا
 خشک گرداند مرارة البقر منقح افواه بوا سیر بود نفع صاحب بوا سیر
 را عظم تنگ بود ورق آن ضا د کردن یسوع لبن وی بوا سیر را قطع کند
 و اما در تنگی اطریفل کبیر و صغیر اطریفل مقل اطریفل ایتونی تر یا ق فارو
 مشرو و بطوکس سنوف مقلیا تا بتیل مر بی آل مر بی روغن شقاق
 درم شادنج این مرکبات همه در بوا سیر نافع است و در بوا سیر
 و آنو اگر بسوزند و فعل کنند و بیاشامند شک کرده
 و مثانه بریزاند آن العارادر بول بعایت کند از خرسک کرده
 و مثانه بریزاند و منضج و طین بود و ادرار بول کند اسعیداج یا کل رخی
 بر خصیه که بزرگ شده ضا د کنند نافع بود افیون یا آب کشین بر خصیه
 بزرگ شده بمالند نافع بود آکس بر رفتن ضا د کردن نافع بود از زرد خوردن و دس

حجر البود چه سنگ کرده نم مشقال باب کرم وجهه ریک مشانه بمسسل
 و اگر آب برک تریزه لعق کند بمس عمل کند و سر البول را ناف بود
 سنگ کرده و مشانه را بریزاند و سر البول در مشانه را ناف بود حله
 سردی و چکین بول را ناف بود حمص بول براند و طبع خود سیاه
 سنگ بریزاند و ادرار بول از همه خود را زیاد کند و سده کرده بکشد
 حمام گوشت وی کرده را ناف بود حار و حشی سیه وی بار و غش فط جو
 در کرده را که از بلغم و باد غلیظ بود ناف بود خور و روغن وی
 ورم بارد استنین را ناف بود خل العنصل سنگ مشانه بریزاند و ادرار
 در کرده و سر البول را ناف بود ورم التیس درم از وی با آب کرفس
 کوبی سنگ کرده بریزاند و این از مجرب است راوند و ورم از آن با شراب
 ریجانی در کرده و مشانه را ناف بود و سنگ کرده و مشانه را بریزاند بول
 براند و فتق را ناف بود از ریج بول براند و محلل ریج بود و سنگ کرده
 و مشانه بریزاند و نقطه البول را ناف بود سعد بول براند و سنگ بریزاند
 و نقطه البول و صنف کرده و مشانه را ناف بود شربت بکرم سکر یا
 کا و یا کوسند احتباس بول را ناف بود و مجرب است در بن زحمت و

مشانه

زاید

۶
 مشانه کند سمن شرب ده درم از آن با پنچ درم شکر بول براند فی الحال
 شویبزا اگر با عسل و آب کرم بیاض منه سنگ کرده و مشانه بریزاند
 و چون با عسل و روغن کا و لبر شند ناف بود چه در کرده و اگر ادمان
 خوردن وی کتد چند روز بول براند و اگر سوده قلیه صبیان ضاد کتد ناف بود
 صغ خرب با صبر و مورد ضاد کردن فتق را ناف بود عوص سبز و سریش
 ضاد آن فتق را ناف بود غنبر خام در شیر حل کرده صبیان زیاد کند در فتق
 ناف بود و عود منج ادرار بول که از سردی و ضعف مشانه باشد بکشد غذا
 اگر در سر که حل کند بمقام لعاب من و ادویه فتق را با آن برشند و
 کتد بغایت ناف بود فجل ده درم آب آن با شتاب یا شامنه سنگ بریز
 و خرد که در مشانه بود بریزاند و مجرب است و اگر سرترب بردارد و اندرون او
 و چهار درم تخم شلغم در آن منند و ستر آن باز جای نهند و در خمیر کنند و در
 آتش نرم بزنند و بیرون آورند و اندکی کسر دکتد و بخورند روز پیاپی سنگ
 بریزاند و بغایت بخت فریون سردی کرده را ناف بود فراج الحام کرده را فزیه
 کند و چون کبوتری در دیک اندازد و روغن کچد بر سر آن کند خنده اگر آنرا
 پیوشاند و نمک و روغن تو ابل در آن نهند و بپزند چون بخت شود کسی که سنگ داشته

باشد بخورد سنگ از صفا شود بزبان خدای تعالی فلفل قطعه بول که از سر
ناف بود فلفل یا میو زردی دانه بر قیل صفا کنند ناف بود قاقله خون با تخم خیار
سیا میزد اجزای مساوی هر روز بکرم یا کجین سیا شامد سنگ کرده بریزد
قرنفل سلس البول و عطری که از سردی بود سردی بود سردی بود سردی بود سردی بود
کودکان که در جانی است که گشته ناف بود کاکلی کرده و مثانه را نیکو بود قروح
و جاری بول را ناف بود ماشمش معش با حوض کلی صفا کردن فتن را مناسب بود
مشکطه اشین بول براند و سنگ کرده بریزد شربت یک مشتقال و وی از
غایت افزا طار که در وی هست بعوض بول خون براند مصطکی بول براند
معوه قرحه مثانه را سود دهد چون پیشامد و کلل او را ام انشیس و سفلی بود
و مقدار آنی تناول کنند بکرم باشد و مصلح دی کثیر باشد مقل سنگ کرده
و مثانه بریزد و بر فتن صفا کردن ناف بود با آب دمان صایم مومیایی
دارا کردی صه اساک بول هر روز دو صه به آبی که تخم کرفس چلی و فقا ادر
در آن خوشانده باشند و قیراطی از وی به شیر تازه سیا شامد صه
ریش مثانه و فتن و بر فتن صفا کردن ناف بود اما مرکبات معوج می
مچون سمنور معجون لبوب صغیر و کبیر و معجون فلا سفه معجون معوی کرده

وہول سراند و صبح
سہ سکر و مشایخ

سوط

سولم اگر اورا مخلص الکرم گویند قروح مثانه را نافع بود و فضول کرده و مثانه دفع کنند بدان حقنه کردن معجون حبث الحیدر کثرت بول را نافع بود معجون جبر الیهود ریک کرده و مثانه بریزانه معجون کالنج درد کرده و مثانه را سودمند بود قرص خشتی کش در مثانه سیرد قرص کالنج قروح کرده و مثانه سیرد بادق الیزور بول براند لعوق و ریک مال کنند شراب الخمر فوق کرده به به شراب کش در کرده را نافع بود و بول برانه سفوف الیزور بول براند حق و زرش کرده و مثانه را نافع بود حلوائ کز و حلوائ کدو کرده و مثانه را نافع بود روغن قسط درد کرده را نافع بود روغن مجوعه امراض کرده و مثانه را نافع بود ادرم باهمیه ابرشتم خون در معجون کبار بود که شیرینی آن غسل باشد مجامعت زیاد کند برنج چون با شیر بپزند و با شکر بخورند منی سفید ادرسان باه را زیاد کند استقیل اگر بخورم از وی بایست درم روغن زیتون بپزند تا استقیل مهر شود و روغن صاف کنند و شب درم دو کف پای مالند و بخوابد و نفع طام آورد و بای تا این عری دارد بر من نهند و اگر منت روز باین مداومت نماید نفع طام به به اسارون چون بگویند و بشیر نشیند و بر میان مرد و در

معتبر
فقیب عالمی فیض
کجاش عام و فام دور
ریت سرشته فیض و عام
بالله انک بخشید و آید
عقلی پدید و آید
از این کلام می

فصل اول در بیان احوال و عیال
و در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال

ضماد کتد بیه را بر آنکند و انعطاف تمام آورد اگر اساردن وسط و صندل و
بزرالنج و نمک باروغن کاه و بر قضیب مالد هفت روز قضیب بزرک کرد
الحمه الجمل بنر ماه شتر مقدار خودی بابت نیم گرم بیش از شتر و عیاشا
قوة باه پیش از جمیع باها قیده اذان الفار شهوم جماع بر آنکند بصل
باه را زیاد کند و شهوم بر آنکند بیض نیم برشت باه را زیاد کند تحصیر
بیض عصفور و جمل عمر خرمای چون در شیر تاره خوب است و بخورند نفوطه تمام
آورد و اگر ادمان کتد در زمستان خاصه چون دار حنی کوفته قدری در
اندازند باه زیاد کند و منی سغایه و خرمادر مزاجهای سرد در دشت
و رنگ نافع بود نوم معوی باه بود و منی زیاد کند جد و اگر ندر نیم درم
تا نیم مثقال باغرات انگوری خورد نفوطه تمام آورد حشر معوی شش بود
و شهوم جماع بر آنکند و منی سغایه خاصه مربی وی بصل جلو باه رافع
دهد و منی سغایه و در دشت را سودمند بود جو رهنه ی باه را زیاد
کند جوز ماکول مهبی است حبه الخضر یعنی مغزین شهوم جماع بر آنکند
حشمت یعنی کنکر باه را زیاد کند حجر الکتس قوت باه نبات به
حلبه باه را زیاد کند و خشیثی چون کهنه در دشت رافع بود

حلیت معوی باه بود اگر اندکی در سوراخ قضیب نشاند نفوطه تمام آورد و
باروغن زیت در شیشه کتد و چند روز بگذارد بعد از آن در قضیب مالند
زن و مرد لذتی عجیب یابند حمص اسود منی سغایه و ماه را بر آنکند و اگر در آب
خوب است و عیاشا خام خورند و آن ناشناخته باشد انعطاف تمام آورد
قضیب رافع دهد و در دشت رافع بود حب کاکه خوردن منی کم کند
قطع احتلام بکند حمام گوشت وی منی سغایه خل ادمان سرکه باه را زایل
کند خردل باه را زیاد کند حس سیدان منی کند و نافع بود کثرت احتلام
حصیه الثعلب باه را بر آنکند یک مثقال تاد و مثقال ازان باغرات معوی باه بود
و انعطاف تمام آورد و قایم مقام سقنقور بود خون در مزاج سحر کرم خشک
زیاده کند دار حنی نفوطه تمام آورد رطب منی سغایه ریمان منی زیاد کند
زعفران باه بر آنکند دقوة لنت بهد زیت مکرر بر قضیب مالند بزرک شود
زنجبیل برورده منی سغایه سداب منی را خشک کند و قطع شهوم باه بکند
سقنقور اگر یک مثقال تاد مثقال ازوی بر سر شراب کمین صافی یا بر
ماء العسل یا تخم یا قیق زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ نیم برشت
کند و بیاشامد و نمک وی در اطریه بای از یک درم تا دو درم شکو بود ضعیف شهوم را

و اومنی سغایه و قنق سته به به خاصه یک کرده دی سبت خاک تر و
 ریش قضیب را تاغ بود و طبع وی در دشت را شلجم مکثر می و محرک است
 حصن و دماغ وی و گوشت وی باده کنه اما محروم را موافق نبودین
 الدیک و ان جیت بقدر خودی سیاه که بعضی آن سرخ است باده را قنق
 دهد و منی بسیار زیاد کنه چون بکرم از وی بخورنه محل منی زیاد کنه و
 کنه اگر زن بر ورق قنق خیسد و خواب کنه شوق او کم شود و شوق باده
 زیاد کنه قنق منی منع احتدام کنه قنق کبک باده بر آنکه در قنق ال
 نیم درم از وی با شیر تازه یا شامنه باده را قنق دهد کا فور منی بکرم
 باده بکند و سردی کرده و مثانه و انشمن احداث کنه کباب مضطرب
 حاصل از باده است کباب چون بخانده و آب آن بر قضیب مالده زن را
 لذتی عظیم پیدا شود کرفس شهوت مردان و زنان بر آنکه در خون تخم آن درم
 باشد آن اقبات بکوبند و بروغن کاه و جگر کنند و روزی یا شامنه باده
 بغایت قنق دهد اما باده که غذای او گوشت خروس و خضه خروس بود
 اگر عصاره کرفس مکرر بر قضیب طلا کنه سطر کرده کرات محرک باده بود
 کز بره منی خشک کنه و قطع نشود بکند بکنکر باده زیاد کنه لبن محرک باده بود

و طلا کردن شیر غنم مکرر بر قضیب سطر کرده لبن حامض شش بعضی لبن
 حامض دوغست و بعضی دیگر لبن حامض در مقابل لبن طلیت آیینی شیری
 که بعه از آن که دو شیده باشند زمانی طولی مانده و ترش شد و و طبع سرد
 شیر دوغ ترش هم نزدیکست و در راه ان حاره مقوی باشد و ان بعضی
 باده زیاد کنه سطر اشبع کسی که شهوتش منقطع شده باشد در هر روز
 یک روز نیم درم از وی بحق کرده با سکه کرم خرنزه و ده درم که میشد و
 سبت درم غسل بخورد شهوتش زیاد کرد و نفعش محرک باده بود و نار حبل
 باده زیاد کنه و منی سغایه و سخن کرده بود نیلوفر منی کم کنه و به سبده
 و باده شکند و منع احتدام بکند چون بکرم از آن یا شراب خشیاش
 بخورد و تخم نیلوفر درین آثار مثل نیلوفر است باده و منی کم کنه و اسهال
 اما مرکبات این باب مفرح یا مقوی جوارش ستنفور مفرح
 لبوب معجون عطاسی معجون فدا سوسه انز و یا کسر و صغیر معجون سیر
 بر شش اطراف نخل بر مرکب شراب الجمر حلوا ای کرز شفاقل مرئی روغن حلوا ای
 شکر روغن مرزنجوش روغن لبوب سبزه روغن مجوهر روغن ترس
 روغن زیتون این حکایات است در باده زائده علم ادویه مفصل ادویه

ورک

در جلاب مفاصل یا در الحظ ناف است اسارون اگر یک مثقال یا شرا
 یا شامند عرق النسا و جمع و مفاصل را ناف اصابع بر سر بیضا
 گوید تریاق در مفاصل بود خاصه در وقت ترویلاده اشق اگر مفاصل
 غلط گشته و لعق گشته مفاصل و عرق النسا را ناف است شربتی از
 اشق نیم درم اصل القصب اگر سخت کرده باشد که برشته و مفاصل و عرق
 النسا طلا گشته ناف بود اصل الکبر در کین را ناف بود استتین حبه
 مفاصل بسات ناف بود چون سبب آن خطی کرم بود امیون اگر بازده
 تخم مرغ بریان کرده بر نفوس طلا گشته در مسکن کردن اندک لکلیل الملک
 ملین اورام صلب بود که در مفاصل باشد با درجوه با نمک ضماد کردن بر
 در مفاصل ناف بود اگر باد بجان زرد باروغن بر زیر بند و از آن خوم روغن
 سازند بر شقاق کعبین و میان انگشتان طلا کردن ناف بود بهایست
 بعالم اگر سخت کرده با عسل برشته و طلا گشته بر در مفاصل ناف بود
 و کلل صلابات و درم آن بود بوزید آن مفاصل و نفوس را ناف
 بود و عصب را پاک کند پوئس دمنبدی طلا کردن در مهای کرم و نفوس
 کرم را ناف بود و با آب عنب الثعلب انفع باشد حب السیل عرق النسا

اگر باد بجان

و در کس

بیای

و نفوس را ناف بود و این از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع
 حب الرشاد عرق النسا را ناف بود چون بگویند و بر ورک ضماد کنند و در
 حبه عرق النسا و در جمع و در مفاصل نطول کردن با آب آن ناف بود
 و گویند دوازده شب شرب یک مثقال نیم سنوف سازند تا سوده عرق
 را ناف بود خشار البقر چون بریای شتر نسوزند یا خاکستر و زیت ناف بود
 خسر و اعصاب را ناف بود و سر صلاباتی که بود چون ضماد کنند یا بیاض
 ناف بود و بر نفوس مفاصل ضامی ناف باشد خسر دل چون بر نفوس
 ضماد کنند ناف بود بر عرق النسا و بر او جاع فرستد چون خواهد که بود
 آن از اعماق ضد گشته و بر طایفه نه ضماد کنند ناف بود و خوردن وی
 قطع بلغم بکند خطمی در مفاصل را یا سبب مرغابی طلا کردن ناف بود و اعضای
 صلب نرم گردانند و خطمی کوبی بر نفوس کرم با کلاب ضماد کردن تغای
 ناف بود ضامش چون در روغن کجده خوشاشند آن روغن عرق النسا
 ناف بود و خاصه چون چند نوبت مکرر کنند چون پیرنه و مرق آن یا شامند کرم
 برانه و در ورک را سود دهد و این زهر گوید چون سردی در طایفه سی
 اینی باروغن زینس پیر نامهر شود و صافی کنند و بر نفوس مالند ناف بود

حل العنصل در دو رکین راناف بود چار چیز بر ترس و مفاصل طلا کردن نافع بود
خیری نورس و درمی که در مفاصل شود و ثبات صلب بود صدادی نافع بود
در قفل قولس کوبیده قوه یشت به به و یستورید و کس کوبیده عرق البنا
و ترس نافع بود دیگر بر اط کوبیده مرق وی در مفاصل راناف بود چون با
و سنج و بیازینه و صاحب مناج کوبیده با شست شهابینه تا دکنی آب عانه
و مرق آن با شست مندر آید عرق النسا راناف بود در اکس عرق النسا مفاصل
راناف بود که از رطوبت با چون بار و غن بیزنه و آن طلا کنند وجه اختلاج
نیکو بود که از حبه رطوبه بود چون با شراب بیزنه و صفا دکنه عرق النسا را سود
بود و اگر کوفته با عمل بر شدند و یک مشال بخورند سخن اعضای سالم بود که سبب
آن از سردی بود در جل الغراب قولس کوبیده اصل وی در دپشت و زانو و در
ناف بود و ترس و مفاصل را سودد اگر شهابینه بود چه ترس از دو درم تا سه درم
و اگر در حبه مفاصل بود از یک درم تا یک مشال شاید و در مفاصل همان عمل
کند بی مضرت ریاد حطب الکرم چون بازیت و سرکه بایه کهن صفا دکنه شمشخ
عضله و استرخای مفاصل و معتد اعصاب نافع بود زبل الحمام مفاصل
ناف بود زباده عرق النسا و ترس را سودد و اگر صاحب داء الفیل بر

حقون طلا کنند موافق بود جالینوس کوبیده در دو رکین و حقون را که سبب
رطوبات با چون با عمل بیا شامند نافع بود زعفران قوه یشت به به و در دپشت
و حقون را که سبب آن رطوبات با چون با عمل بیا شامند نافع بود زعفران قوه یشت
قوه یشت به به و داء الفیل راناف بود زنجبیل قولس کوبیده عرق النسا و ترس
راناف بود سداب عرق النسا و در مفاصل راناف بود خوردن و صفا کردن
سکنج اصحاب ترس و مفاصل را سودد به سکنج شریف کوبیده چون با
انفاق بیزنه و از آن بیا شامند در دپشت و در کین را سودد به و خلط قام
بیرون آورد و عوض در مفاصل کند تا غرق بدن و ترس و عرق النسا و در مفاصل
که حادث شود از زهره صفا و بلغم نافع بود سورخا آن بی صیتی که در وی هست
نکین در مفاصل و ترس و قدر در بدن میکند و بر ترس صفا دکنه در
ساکن کند در زمان و اگر بسیار صفا دکنه و ریم را صلب کند اند و وی تریا
جمع مفاصل بود و در مفاصل را الطوخ کردن با بعضی بکارد ساکن کند و ش
الریس کوبیده چون حبه مفاصل خورند اولی آن بود که با کون و فلفل بیا مینزند و
ابی صلت کوبیده یک مشال از وی با قند و انلی کی زعفران حبه در مفاصل و
و ماده که در ایشان بود بزداید و پاک کند شبت طینه وی در دپشت و باد مار راناف بود

در کبتین راناف بود

شونیز چون ضا دکت در د مفاصل راناف بود صابون اگر ترمی آن حسیا منیر
 و بر زانو طلاکت در زانویر د صبر سهل صفا و بلغم و رطوبات از مفاصل
 و اعصاب بکشد طلی در د مفاصل کرم را بغایت منید بود چون در زیت
 کچو شانه غصبت را نرم گرداند طین شاموس در استه و تفرس طلا کردن نافع بود
 ظلف المکر خاکستری با عسل طلاکت در د مفاصل و تفرس راناف بود عظام
 جالینو کوس بسیار کان از استخوان سوخته جبه در د مفاصل شفا یافت
 غبر بر مفاصل که از رطوبات و ریاغ بود صفا کردن بغایت منید بود جبه انواع
 در د مفاصل و فدر نافع بود و مقوی جمیع اعصابی بود عود تفرس
 نافع بود مقوی اعصاب بود فراه الحام مرق وی در د پشت که سبب آن خلطی
 غلیظ مزمن بود سود دهد فلفل نافع بود مر علت سرد را که در اعصاب
 شود بغیران حذای غر و جل فیصوم عرق النار مزمن راناف بود کبر بوست
 عرق النار و در دور کین و شنگ عضله راناف بود و شمر وی چون سیاه
 عرق النار راناف بود چون بکوبند و با عسل یا مینرند و بخورند و رکن را عظیم
 نافع بود کرب چون طین وی بر مفاصل و تفرس ریزند نافع بود کزیره خشک و
 چون بانیات بیاض منید در د پشت از کرمی راناف بود در د مفاصل بر دامان کما

را از او

قنبط طینج و نطول
سرد و بر د مفاصل نافع بود

کرم عرق النار راناف بود

ای

این باب مجون سقنقور ~~بیش~~ است و مفاصل را عظیم سودمند بود
 آنقدر دیا مفاصل راناف بود بر سقنقا مفاصل و تفرس را عجیب نافع است این
 تریاقات تریاق فاروق منر و دیطوکس و تریاق ثمانیه و اربو عرزه
 هر یک اوجاع مفاصل راناف بود این روغنار روغن سوسن روغن زنبق
 روغن شاموس روغن قسط روغن حصار روغن سداب روغن کچو
 روغن شونیز روغن بیه الجیر روغن کل کسرخ مجموع این روغنار سودا و کما
 در اوجاع مفاصل نافع است ادویه مخصوصه باحوال زنان و ~~مفاصل~~
 این ادویه اول ادویه که حیض بسته بکاید دوم ادویه که افراط در ~~حیض~~
 منع کند سوم ادویه که محل چهارم ادویه که محل پنجم ادویه که تمنع
 رطوبت کند ششم ادویه ولادت منتم ادویه اورام منتم ~~ادویه~~ و اولم رحم
 هشتم ادویه نفخ و سردی رحم نهم ادویه که تنقبه رحم از فضول کند اول
 در آت ابل الکرسه درم با عسل برشته حیض برانه از خرد حیض
 نرب آن و حل و تجر آن بر اصل الکمر حیض برانه اقحوان صلابه رحم راناف
 بود و تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود فوری آن
 کجود بر کرد بکاید و دوج رحم را نیکو بود اینون قطع سیلان رطوبات بکند

رشت را قوه و در مجون
 لبره رشت راناف بود
 مجون فلاسته در د

نه طایفه است
 اگر زنی را عتوب بکزد خون
 میاید و در از او
 سکن کردد

خصه حیض برانده

و حیض و عرق برانده و سده رحم را بکشد ایچ آن حیض برانده باز در خون
 زن بخورد بر کمر دو در شب خود بخورد کند حیض برانده با بوی اگر در طبع آن نشسته
 حیض برانده بر جاست اگر در طبع آن نشسته حیض برانده بر سیاوشان حیض برانده
 در طبع آن نشستن و آشامیدن بزر الحجز البستانی حیض برانده بصل
 حیض برانده جله دوم ادویه که منع خون رفتن بکشد ایچ آن که از زن بخورد بر
 خون حیض باز دارد اسس خون رفتن باز دارد چون در شب بخورد کند
 با در طبع آن نشسته از ایل قرون خسته با دویه جس خون حسی بود
 با سیمان رطوبات از رحم باز دارد اگر از د باروغن خافه برانده
 منع رطوبات از رحم بکشد خفت بلوط خون رفتن باز دارد خاصه از زمان
 جزوی و کند مثل آن با هم بردارد خون زیاده رفتن باز دارد خفض فوزجه
 برداشتن منع خون زیاده رفتن بکشد خشت الحیدر برداشتن و خوردن سر
 جابس در و مغز فوف غب الثعلب فوزجه بردارد منع خون رفتن بکشد طین
 شاموس اگر با سر که مخروج باب طلا کند قطع دام طبع بکشد سوم ادویه
 که معین و ممد با آب استی مایه خرگوش فوزجه با خشک بردارد آبستن
 از ربو یعنی چوبک ایشان زنی که آبستن نکرده از او فوزجه بردارد آبستن

هذه

شدن م

خصه الارنب غایه خرگوش خشک خوردن بعد از ظهر آبستن کند رعت
 اگر سیاه میزد با خون کرک و بخورد به سر آبستن شود و ولادت آسانی باشد
 حیث الحیدر چون با شراب کمین بخورد منع آبستی کند حرامی معنی اروانه اگر
 فوزجه بردارد آبستن کرده غالب فوزجه برداشتن مده کند بر آبستن زن
 فیل هر روز پیانی هر روز دو درم فاشا غایه با ماء العسل یا شامه جماع
 آبستن سازد و بعضی گفته اند شبانه روز هر شب یک مثقال شاره با یک مثقال بنا
 سوخ سازد جماع در شب سوم و چهارم مجتلا است ان شاء الله فوزجه خفا آبستی
 زعفران عود خام شیبانی سیاق هر یک دو درم مجموع بکوبند و در عسل کاه
 برشته و صوف بروغن کلک کتد و بان ادویه در عسل برشته آلود
 کتد بعد از غسل حیض بردارد آخر کلک روغن زیتون روغن زیتون
 مک خصه الثعلب کوفته بروغن برشته به ششم بردارد افوی
 روغن زیتون زعفران سنبل اکلیل الملک ساج هندی کوفته باروغن
 ناردین حل کتد و به ششم بعد از حمام بردارد آخر کلک عسل بخواند و خشک
 و بز باروشب بیانی در آن برشته و به ششم بردارد آخر کلک غبث حکم زیره
 شربابونه رازیانه مرشپ بیانی در خمیر سوخت و عرق کل برشته و به ششم
 افوی کلک زهره کرک زهره خرگوش زهره مایه عرق کل بایند و غیره

کلاب است

افوی کلک مایه خرگوش
 زهره مایه زهره
 کرک زهره شیر به ششم
 بردارد م

وزعفران داخل کند و فرزند سازد صله صرام ادویه مانع است
انگی - اگر روز بعد از طهر باشد که بخورد آبستن نشود مگر یکی دانک
بهر چه خوشتر
حبث الحیدیه چون با شراب که نه سیامیزد و بیاضه منع آبستی بکنه مضر است
زبل الفیل چون به ششم باره بخورد بر کرد هرگز آبستن نشود سداب چون لعزج
بر دارد و با طبع آن جفته کند در شش منع آبستی که دم الحایض اگر لعزج به بر
آبستن نشود شیت عانی آنکه کی از آن به ششم نفیر رحم نه پیش از جماع منع آبستی
بکنه ذئب اگر زن بر سر بول کرک بول کند هرگز آبستن نشود غراب و آن
از بید است که در رود خانه می با و شاهیتی با اسفند دارد آسامیدن
آن نفیم آورد طفل اگر بعد از جماعه لعزج بر دارد آبستن نشود قورمه هفت
هر روز دو دم نقل حیض بکنه چون با سه که استعمال کند قطع نسل بکنه کالنج
اگر از حب وی بعد از طهر هفت روز سر روز هفت عدد و فرود منع آبستی
کند عقیص اگر هفت واحد باز در اخ دیگوبه و سایه و در ماست بخورد و از عقیص
آن کباب بخورد هرگز آبستن نشود و اگر نه نوبت درخت چمن کند بهتر است
نروک هر زن که صدایه وی لعق کند دیگر آبستن نشود هر مرد که آنرا با خود دارد
بهم زن از وی بار نگیرد دفع چون زن بخورد بر کرد پیش از جماعت آبستی باز دارد صله
بخم ادویه که منع و تلذ بزین زیاده کند سبلان در طوبی از رحم مانع التداول که

[illegible]

مانع جماع است بلوط و ملح و مورد و مار و سر یک از این ادویه که زن بفرزند بردارد و هیچ
 سیدان بکنه که نمازک تیر همین عمل کند خیر می یعنی ابروانه بفرزند برداشتن بطریق
 از فرج پاک کند و فرج را گرم و خشک سازد و فادوق دی موافق زمانی بود که در طبع
 از رحم ایشان روانه بود و زمان درازنه آن گذشته بود چون در طبع آن نشسته بقا
 مانع بود و خاکستر خوب و ی چون بفرزند برگیرند همین عمل کند و سه اعلم جمله ششم
 ادویه ولادت درین جمله ادویه تسهیل ولادت و ادویه استقامت جنین و ادویه
 مشیمه و جنین دهم مذکور میشود آب کلس که درم با عسل برشته و لعق
 کنند که زنده بگردد و بی مرده بیند از دو اگر بفرزند بردارد یا بخور کند بی بیند از
 ابرج و سیقوریه و کس گفته که گرانده و بی جزوی باد و جزو فلفل سفید سخی کت
 وزن بیاض مد در حال که بیند از دو یک اشنان اگر استن بفرزند برگیرد
 بی بیند از دو اصل السوس دشوار زادن را مانع بود بارزد چون بفرزند برگیرد و بخور
 کند که بیند از دو اگر با شراب و مرصافی بیاض مد بی مرده بیند از دو اگر با عسل
 کند زایمان آسان کند با بویج اگر بکوشانه و در آن نشیند بی بیند از
 و اگر بخورد تسهیل ولادت کند بر کاسف نشستن در طبع آن و حمل فرزند از آن بی
 و شیمه بیند از دو بسیار دشوار طبع آن مشیمه بیرون آورد و در الکربن حمل

بجست زاده بود در آن آرد و بی کینه فرست سیاه و میوه نرغ و زردانه
که در بغل بر یک و صب ما زردیون و پنج صفت و استی هم کوبند و استی را
ایستهم را کاه کنند و او بی به استی کنند و با آنست در آن طلا کنند یکم در ده
۱۲۶۱

اشفاق اگر غریب بر
کیرد کج بیند از د
اشنان بچ در خوردن
کج رود یا زنده بیند از

رحم میرد جب الغار حمل آن وجع را نافع بود حله در پختن آن شستن وجع بارد رحم
 بر دهنیت حمل آن وجع رحم را بر دهنیت خود دل روغن آن حمل کردن وجع بارد رحم
 را نافع بود خطمی چون بایه بط و صمغ البطم حمل سازند و بر رحم در در آنرا
 نافع بود در جینی حمل آن در رحم را نافع بود در وجع غریبی حمل با دمای بارد
 بر دهنیت اودیه که منقح رحم باشد از رطوبات طویله است
 که بعد از انفاج آن فصول شستن در میاه که منقح است مثل پنجه مکش و
 در آن نجسته باشد اثر به در مثل شراب اصول و بزور به نند تا ببار اخرج آن
 فصول بکند بعد از آن فرزجات دایجات ناشنات بردارد و تحقیق قبل
 بادویه و در رس احوال نفع کثیر است اودیه بهن و برص و کلف و داء الثعلب
 و داء الحیه اصل اگر با سر که برداء الثعلب طلا کنند بر دهنیت چون بر کلف طلا کنند
 و بر برص بر دهنیت چون وی کرم باشد و بر بهن و کلف طلا کنند
 بقرط کوبید سر وی چون بوزانه و بایه غرس آب سر که برداء الثعلب
 طلا کنند نافع بود اسفیداج جالینوس کوبید بار و غش کل طلا کنند برداء الثعلب
 و داء الحیه نافع بود اشق بازیت بر کلف و بهن طلا کنند نافع بود اصل
 الکرباب ترس بر کلف طلا کنند بر دهنیت اصل الکرباب که بایه و بر کلف و بهن

طلا کنند نافع بود اصل الثعلب الکرباب ترس بر کلف طلا کنند بر دهنیت اصل الکرباب
 اگر با سر که بایه و بر کلف و بهن طلا کنند نافع بود اصل الکرباب ترس
 وی با سر که بر برص و بهن در آفتاب طلا کنند بر دهنیت زایل کند خفاصه
 ارد با قلا کلف بر دهنیت الخطمی الکرباب که در آفتاب طلا کنند بر دهنیت زایل کند
 بهن و اثر زخمها چون آب از یانه طلا کنند نافع بود و بر بهن سیاه و سفید باله
 و سر که در حمام طلا کردن نافع بود و اگر تخم ترب بکوبید و بپوشاند و بپالاید و با سر
 ناز بپا میزد و بر کلف مالد زایل شود بصل چون با عمل بر بهن طلا کنند نافع بود
 و برداء الثعلب بخنجر بصل الزخمس با سر که برداء الثعلب طلا کردن نافع بود بصل الزخمس
 بر بهن و کلف طلا کردن نافع بود بطن کلف و بهن زایل کند و و سنج یا کند در تخم
 جلاشته از جرم بود نینق با پوست بسوزند و سخی کتید و بایه کهن یا بایه
 یا بایه خرس یا میزند و برداء الثعلب طلا کنند سوی برویاند بیض زرده آن با عمل
 بر کلف طلا کنند بر دهنیت رطب بهن را نافع بود نوم خاکستروی بار و غش جالبان
 بر بهن و داء الثعلب طلا کردن نیک بود و موی برویاند خرف چون با سر که بر بهن
 باله نافع بود حلیت با سر که برداء الثعلب طلا کردن نافع بود خطمی یا سر که بر بهن طلا کردن
 نافع بود خصوصاً که در آفتاب شیند زبل الحمام چون با ارد جو یا میزند و با آب بزنند

نافع بود قناری کلف و
بشق ص

اندکی فطران اضافه کنند و با هم سحی کنند نامانند بر هم شود و بکشان بر برص
نافع بود و تکرار این عمل برص بر د زربخ سر مس کوبیده که زربخ سرخ با کمره سحی کنند
و در سایه خشک کنند بعد از آن بر بر محل که طلا کنند دیگر موی نرود و سقوب
برص و بقی و کلف را طلا کردن بجا نیست نافع بود سلق کلف و داء الثعلب باغ
و پیچ موی برداء الثعلب بر ویانده شود اگر با سر بر بقی و برص طلا کنند نافع
شیطخ شیخ الرمس کوبیده بر بقی سفید و برص که طلا کردن بجا نیست سود
بود عمل اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند فلفل اگر سحی کنند و با پیاز و نمک بر
صماد کنند بعد از آن که آن محل نیک مالیده باشند موی برای بر رویه فلفل بر بقی
و برص سفید با سر که طلا کردن نافع بود قناری روغن وی چون بر کلف مالند
زایل کند و سودمند ترین چیزها بود جبه برص خوردن و صماد کردن و روغن وی
مالیدن در اندک و زی نافع بود قناری چون سوزانده بار و غش تریزه برداء الثعلب
طلا کنند نافع بود مرکبات این باب جوارش الملوک بهی سیاه و
رانافع بود معجون الثوم بهی رانافع بود ترپاق فاروق بهی و برص رانافع بود حب
ابن الحارث بهی زایل کند در روز شنبه داء الثعلب و داء الحته و کلف
رانافع بود طلا کردن ادویه روغن بیداجیر کلف رانافع بود و روغن بیداجیر

نافع بود

نافع بود ادویه اورام و دما میل و خنار بر د طواعین و صدام و حمره و اکل اسفنج
ملین اورام بود با مقل ارزق و مسخته ورم انشین رانافع بود اشق خنار بر
بجا نیست نافع بود و سکه و درمهای بلغمی صلب بر د و اصل الکبر اورام صلبیه بکد ازانه
افسون نافع بود جبه و درمهای کرم و ریشها خشک کنند اکل لیل الملک ملین است
و محلل اورام صلبیه که در اضا بود البته محلل اورام صلبیه بود انزروت منفع
محلل اورام بود و اگر سحی کرده با اندکی نظرون بر اورام کردن مثل خنار بر طلا کنند
نرودی تحلیل کنند با قناری با آرد حل و عمل یا میزند محلل دما میل بود
و درمهای کرم کوشش رانافع بود و اگر با شیب میانی و زیت عیشی بر خنار
صماد کنند تحلیل یابد با رزق اگر بر هم کنند و بر خنار صماد کنند نافع بود با بوی
و درمهای صلب اسفن یا رده رانافع اورام احشای نرم کند بر قناری بر اورام خار
صماد کردن نافع بود سبز الم و منفع و درمها و دملها بود بر زاکتان منفع
اورام بود خواه کرم و خواه سرد خواه اندر وی خواه بیرونی بصر الما غر خنار بر
تحلیل دهد بقوت اورام صلبیه بر د بقله الحما بر درمهای کرم محوف صماد کردن
نافع بود بنفش صماد آن با آرد جو مشکین اورا نهای حاره بود سیس سفید آن با
آرد با قناری اورام خضیه را تحلیل دهد تین یا سبک منفع و محلل اورام صلبیه بود کلکنا

بزرگ

اگر بکره و مغرم برورم لطیف کشته باز کرده حکم آرد وی در مهای بلغمی صلب
و بیرونی را تحلیل دهم و دملها را نرم گردانم بزی اگر ورق بخت وی بر دما نیل
محتاج به شکافتن نمند بکشد و ماده بیرون آورد و ضا دخیاری بر او رام
مکن بود اختار البو او رام غلیظ را تحلیل کند خرد و ورق وی چون بکوبند
و با سوبق یا مینر و ضا دکتند و در مهای گرم که در چشم بود تحلیل کند بخت باغ
مرد و نافع است و اگر این ورق با بوم و سل یا مینر او رام مرسته و خا زیر را
محل بود خطمی او رام ظاهر را نرم گردانم خا بادویه حمزه و دخیل طلا کردن
نافع بود در صا صنی تنگ از آن بر مراده که پیدا شود در طاس برین نشین
و اگر عصاره سرد مثل آب کشیر تر و روغن زیت بار و غش کل در صنی بجا
یعنی صلایه کشته بر روی آن صنی و بر سرطان طلا کشته نافع بود در صا دآن
با شراب بر سرطان نافع بود زبل الحام محل بود چون با سرکه یا مینر خا زیر را نافع
خاصه چون بزکتن با وی اصافه کنند و چون با عسل و بزکتن خلط کنند و در
صلب منجر گردانم و چون با آرد جو یا مینر و در آب پیخته و با سرکه و عسل ضا دکتند
بر دمل و خا زیر و در مهای صلب بکه از آن و بصلح آرد در عفران چون بر حمزه طلا
کشته نافع بود در آب محل خا زیر بود چون ضا دکتند و چون با سرکه و استیج

سرکین کجوتر

و روغن

و روغن کل بر حمزه و غله مالند نافع بود سرد و ورق وی تنها با سوبق جو حمزه و غله
را نافع بود سلق اگر آب وی در موسم و روغن کشته و برورم نمند ساکن کند
سماق چون با آب ضا دکتند منع حمزه بکند سمن منبج او رام بود شغیر صوص
با تش کرم کرده که دمنند برور مهای گرم بکه از آن و بر وجهی که از حرارت بود
تسکین کند و آرد چون با الجیر پیخته و برورم بلغمی و در مهای گرم نمند بکه از آن
و چون با رانیج و زفت و سرکین کجوتر یا مینر و برور مهای صلب منبج دفع دهد
و چون با زفت و تر و موسوم و بول کودکان که محتلم شده باشند و زیت یا مینر
و بر خا زیر نمند دفع باید و بر سر مهای گرم چون حمزه و جره و قلع غونی و
امثال آن نافع بود شمع ورم انشیس را نافع بود صابون و در مهای سخت را نافع دهد
و چون بر او رام بلغمی دشوار دفع دهند بکه از آن و چون بر شند بادویه که
کنایه او رام بود مانند ظرف و سرکین کجوتر و اصل قشال الحار فعل وی قوی
گردانم صندل احمر محل او رام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمزه طلا کردن نافع بود
صفیح گوشت ای نهی بود چون با زیت و غبک پیخته صدام را نافع بود
صندلین با آرد با قلا و آرد کاشنی ورم حار انشیس را نافع بود طلا کردن
بر او رام حاره و حمزه بغایت مفید بود خاصه ورم انشیس طاسیر ریش مضرب

و اگر آرد جو و آرد با قلا
با آب بخت برورم انشیس
نمند نافع بود

راناف بود طر فاین و نافه کویه زنی را که حدام ظاهر شد پس از طبع پنج
 بامیوزینه نوبت سیاشامید از وی زایل شد و کونیند تجربه کردیم زنی دیگر را
 و هم صحت یافت و منید بود طین از منی طاعون را خوردن و طلا کردن ناف
 عسل اگر با آرد حواری برشند و بر سر ورمهای بخته نهند بکشد و چو
 آن بکشد عظام استخوان بال مرغ سوخته بر ریش اشکین در ور کردن
 ناف بود غبث التخل و ورمهای کرم را در آخر ضما کردن ناف بود و با اسفیداج
 و روغن کل بر غده و خمره طلا کردن سود دهنده و با آب وی غرغره کردن ورم
 زبان را ناف بود و اگر تجمان بکوبند و بر سر طان ریش نهند ساکن کرد
 و چون بآن ادمان کشته بصلح آرد فوکل بر ورمهای کرم غلیظ طلا کردن
 ناف بود و فودج جیلی بر آنار سیاهی که در بدن بود ضما کردن ناف بود خاصه
 بنز آب بخته باشند و طبع وی در حام حدام راناف بود و چون با سونق
 ورم کرم را ساکن کرد آنه فودج نهی چون با شراب بنزد و بر صاحب حدام
 ضما دکنده ناف بود فقا الحار بنه وی چون به آن مضغه کشته با سونق
 ورم بکنی که نه بود تحلیل دهنده و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند بکشد و چون
 بکند و طبع و روغن و سیاه ناف بود و اگر بچ وی سخت کرده بر ورم بن

و اورام

و اورام بکنی که در کردن بود نهند بکشد از آنه قسح آب وی بار و غن کل ورم دماغ
 ناف بود و چون جراد ۴۴ دی با آرد جو ضما دکنده رده ماده بکشد و درد آن
 ساکن کرد آنه قسح ملین و محل بود خا زیر البر و روغن و بنه وی چون بکوبند
 و بر خا زیر اورام صلب لطیف کشته بکشد از آنه کرم خاکستری قروح
 ناف بود کرب مضغه صلابات بود و روغن وی چون بکوبند و ضما دکنده
 یا با سونق مجموع اورام راناف بود و اگر کرب سوخته با بیاض بیض بر ورم
 خار خصیه ضما دکنده ناف بود کز بره خا زیر تحلیل دهنده و ورم راناف بود و چون
 با سونق بر ورمه و غلض ضما دکنده و عصاره وی با عسل ورم خصیه راناف بود
 و چون با آرد با قلا بر خا زیر ضما دکنده بکشد از آنه و چون با سرکه و اسفیداج
 و روغن کل بیا میرند ورمهای کرم ناف بود و چون خشک وی فودج
 یا بصاره تروی مضغه کردن فوشش و دانه که بر زبان و دمان بود زایل کند
 کون چون باز است و عسل بکشد و بیا میرد ورم اشکین که از کرمی بود ضما کردن
 ناف بود پس التا ریش و ورم خصیه طفلان که صمغ راناف بود و روغن ملین
 صلابات بود و مرمر دستورید و کس کوبید چون تسوزنه و باران و روغن
 بیا میرد ورمهای صلب بکشد از آنه مغز قلم کا و با موم ورم قضیب ریش از آنه بود

کوفته

بهر خنجر

من سن زیتی سبز بکشد و بریان کتد و با شش حق کتد و با سرکه و
 نظون این طلا نافع است خنایر و سرطان و اگر را مرزنجوش حق کتد
 باروغن کل و موم و روم خصیه را نافع بود مصطکی اورام معده و امعاء و حکم
 را نافع بود مغیره چون با سرکه حل کتد و بر جرمه و مجموع و درمهای گرم طلا
 نافع بود خواه ریش شده و خواه ریش نشده و درم بکد از دمقل طاعون
 نافع بود چون بلعاب دمان روزه دار حل کتد تا چون مرسم گردد و بر ورم حمزه
 نهند نافع بود و خنایر تحلیل کند و صلابه اعصاب و نفوذ آن و ورم
 انگشتین را نافع بود و ورم اورام بلفی و جذام را سود دهد چون با موم
 و عسل طلا کتد و دما میل را قطع دهد و با فوچه و خمر یا عسل منضم
 بلفی بود که عارض انگشتین شود و موم یا بی محل بود و درمهای بلفی را نافع بود
 با کواه چون حق کتد و با عسل ریشند و طلا کتد بر درد که باشد در
 موضع که بود ورم آنرا تحلیل کند و طلاست مرکب از صندل
 و کلارنی و فوفل و اقاقیا و جنض و اسفیداج و مراد اسنگ و درمهای گرم
 نافع است بیهوده چون ورق می بگویند و بر ورم گرم نهند بکد از دو سیر
 و اگر با کاشنی و خیار خنیر غرغره کند ورم حلق را نافع بود و درمهای

این باب تریاق فاروق جذام را نافع بود و متر و دیگوس و درمهای صلب را نرم
 ایاره لوغادیا جذام را نافع است ایاره ارکبفانس جراحات که از طلا
 غلیظ جسد بر آید نافع بود ایارج القراط جذام را سودمند بود ادویه ج
 و نصول و شوک و کسر و جیر آب را که آن سرف سوخته است بر ریشهای
 معاصل و ذکر و خصیه و بواسیر و سرطان با شنیدن نافع بود آنوس
 اگر حک کرده بر سوختگی آتش طلا کتد نافع بود و اگر تازه آن بغایت حق
 کرده بر ریشهای زشت و آتش خنک کرد اند و در خشک بندم که از زخم کار
 و شمشیر آید هیچ محرب تر از تازه آنوس نیست آتش اگر سوخته بر جرا
 تازه آتش نافع بود اما چون نیک شود و سیاه بگردد و بچنین ریش
 و اعصابی که مزاج آن بخنکی گراید نافع بود اسیم چون بوزانده و خاکستر آن
 بر زخمی که در ساعت زده باشند خشک نکند نافع بود بچق ریشهای بلفی
 بود اسس یعنی مورد خشکی اعضا را نافع بود بطول کردن و اگر بکوفت بر سوختگی
 آتش باشد بغایت نافع بود و ورق دی و حب وی ورم حار انگشتین نافع بود
 اسفیداج و سیقوریدوس گوید بر جراحات ظاهر بدن و ملین و اورام بود آتش
 بانگبین حل کرده بر سرجا حیت نهند بر جرح آتند باشد بکشد آتش

گوشت زیاده بخورد اصابع سریشهای کهنه را نافع بود اصل القصب اگر کوفته
بر عضوی که آهن در وی باشد ضما دگستره و آن آورد اصل الکله اگر کوفته بر ریشهای
بد باشد یا ضما دگستره بصلح آورد استنش اگر بر درم صلب ضما دگستره نافع بود
اذا قیاد طلا محبه شکستگی اعضا نافع است البته همه غصهای کوفته خود
ضما کردن نافع است لاجب شکستگی اعضا را نافع است باقلای معشر چون
نصف یک دانه بر زخمی که از آن خون رود باز دارد سردی شود وی اگر کوفته
تر باشد خشک گرداند و اگر در سر که خویاسته و خشک گشته و بر باصوبه
نافع بود بزر الحز البستانی نافع بود چه ریشهای خورنده چون کوفته ببلان ضما
و ریشهای غنی پاک گرداند و بزر الکشان منضم ریشها بود خواه گرم خواه سرد
اندرونی و بیرونی و هر جراحت که از خارج بدن بود بصلح آورد و مقوی
اعضای بود و بود ببقورید و س و در فوس کوبند خون سوزانند و بکف کرده بر
ریش مقعدا و شانه خشک گرداند و زایل کنند بزر الالحبه اگر بکوبند
و بر ریشهای خورده و سرطانات افکند نافع بود بصل الزهره از ریش
رانا نافع بود بعضی من و در مایکند و سوختگی که از آب گرم بود بر شمشیر به آن
مالیدن نافع بود و سفیده وی بر سوختگی آتش طلا کردن نافع بود و بویست وی

یا پوس

یا پوست باز سوخته و غزال سوخته ریش قضیب را بجا بست نافع بود
شیر چون بجا بست سخن گشته و بر ریش قضیب مالند نافع بود و بویست ریشهای
نافع بود حتی سرطانات و در مردم همه ریش قضیب مخصیه بجا بست نافع بود
و اورام معتد را نافع بود پس انجیر نارسیده و با عسل ریشها که از آن رطوبت
روان بود نافع بود جنس عقیق مصر ریشهای بد بود چون بازیت سخن کرده بجا
حد و در ریشهای پلید و ریش کهنه کوفته آن اندکی باشد نیکو بود گوشت
مرده بخورد و جراحت بصلح آورد و جنس چون بر شکستگی استخوان طلا گشته نافع بود
جلاد ریش کهنه را نافع بود حب الرمان چون عصاره ترش وی بپزند و با عسل
بیا مینند ریشهای پلید را نافع بود و گوشت زیاده بخورد حرف ریش که
او را بشناید بکوبند نافع بود حلیت زخم تر و سوزم در رانا نافع بود و محص
ریشهای پلید را نافع بود و حش سوختگی آتش را نافع بود و شکستگی استخوان
هم حرف سرطان مرغی که از وی سازند جراحت را رازد بصلح آورد
و قرحها را نافع بود خطمی دیستورید و س کوبید بجز اعضای منکر و مقوی آن
بود و سوختگی آتش را نافع بود و خل نافع باشد بآن تر گشته و بر سوختگی
و جراحت نهند من و درم بکند و درمی را که از سوختگی آتش حادث شود نافع بود

یا سفند

و دیشهای بلید خورند و را چون دایم بکشد شونید دهن الحله بر ریش
 قضیب مالیدن ناف بود و علی اگر ورق خشک فی کوفته بر ریشها افشاند
 خشک گرداند و لب و دی چون نیک بکوبند و بر ریشهای تراشیده خشک
 گرداند و خشکی آتش را سود دهد خاکستر دی ریشهای چرکن را ابل کند و
 وی چون با بیه بر سوختگی آتش بنده ناف بود دم الاخوین جراحتهای
 سودمند بود و روغن کوبیده ریشها را ناف بود چون بر آن افشاند دم الا
 اگر با آرد شکر برشته و با سداب تر و غل طلا کنند بر ریش که بر اعضا
 خاصه در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد و دینسا قوی
 اگر بچوشتند و ضا دکنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند را بکند
 در ریشها برویاند لیکن مهب الم بود و ریشها را با صلاح آورد با کله و عروق
 و امثال آن روغن ریشها را گرداند و بصلاح آورد با کله و عروق
 و منع درم بکند و گوشت زیاد بخورد و ریشهای بد که در مجده بود و در
 جگر و در مجده منع کند و صاص محرق بر ریشها قضیب در روغن کوبیدن
 ناف بود ریش سوخته بر جراحتهای خشک گرداند و لیل الحام
 خشک ریش که حادث شود از آتش قمار سی چون با غل و بر ریشها

کرده

کرده بنده ناف بود و چون بازیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دارد بر آن
 طلا کردن را و اند مدح با بیه فی کوفته با غل برشته طلا کنند خا
 و بیکان بیرون کشند و زراوند مدح و هم زراوند طول گوشت برویاند
 و قروح خشک گرداند و ریشها گوشت زیاد بخورد و در ریشها بیه جراحته
 نهند ناف بود و ریشها سرخ اگر در موم روغن کنند ناف بود جبه سوختگی آتش
 رفت یا بس ریشهای فاسد از طبیعت پاک گرداند و گوشت در ریشها
 برویاند و منع و محلل و بیه جراحات بود و در موضع ضرب طلا کردن
 سود دهد ریشها را خوردند گوشت صلب بود و در ریشها جبه ریشها بلید
 که در بدن باشد ناف باشد و چون با غل برشته با بیه که بنده ناف بود
 جبه ریشهای اعضا خشک مزاج زنجفر گوشت در ریشها برویاند و چون
 کشته سوختگی آتش سود دهد و جراحتهای با صلاح آورد و اگر در روغن کوبیدن
 ناف با ریشهای عفون و قطع خون رفتن بکند سداب یا کرک و اسفنج و روغن
 کل ریشهای که در سر بود مالیدن نیکو بود و چون اگر بازیت بیزند چون هم
 گوشت در ریشها جبه جراحته برویاند و از گوشت مرده پاک گرداند و خون
 رفتن باز دارد و در موم جبه ریشها ناف بود و سداب ریشها که مشکل بود عجایب

در ریش سوختن آتش
 و شستن اطراف از بر
 طلا کنند نافه بود و چون
 با نظرون پائینند ص

سودده سکنج ضما د آن جذب سلی و شول بکنه سلق درق بخته دی سوختگی
 نافه بود سبناج بر ریش قضیب ذرور کردن نافه بود سلق درق دی چون بزنند
 و عصا ره وی بکنند چنانکه غلیظ شود و آب لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای پلید
 سحر باشد خشک گرداندن سمن چون بر پنبه ضما د کنند و بر قو خشک
 زایل کنند و اگر پائین بر جراحی نمند که خواهند مندل نشود منج از کتبناج چون با ش
 بسوزند و سخی کنند و بر ریشها و بثرهای غفن که دراز کشیده با و کهن شده ذرور کنند
 زایل گرداندن سورجان نافه بود جبه جراحی کهن تخم بط و موم زرد ریش قضیب
 نافه بود و در تخم دحل و موم شکر اگر شراب صرف و زیت تر کنند
 و بر جراحی سر نمند تورم آن بکنند شونیز چون سخی کنند استخوان
 پوشیده ریزیده که در دیوار بود و بکلاب بر شند و بر ریشها ضما د کنند
 و چون سخی کنند و با الشعیر بر شند و طلا کنند بر اثر آید و غفر آن زایل کند
 عب الثقل چون آب وی با سفیداج یا مینر و بر سوختگی آتش و آید ریش
 شده طلا کنند خشک گرداندن و چون بهمان بکوبند و بر سرطان ریش شده
 با صلاح آورد و سحر ریش دکناف بود و همچنین قزو جمیع اعضا یا المراج و خشکی
 آتش را بار و غن کا و سرشته قش را نجا ر خون خشک کرده سخی کنند و بر

در ریش سوختن آتش
 و شستن اطراف از بر
 طلا کنند نافه بود و چون
 با نظرون پائینند ص

پوست کدو

آثار

در ریش سوختن آتش
 و شستن اطراف از بر
 طلا کنند نافه بود و چون
 با نظرون پائینند ص

آثار سیاهی از قروح مانده طلا کنند بر دقطن چون بسوزند و بر جراحی نمند
 باز دارد و کهنه وی بر گوشت مرده نمند بخورد قنقره بعضی مردم اورا عمل معری
 قروح را نافه بود و آثار آن بر دکنند ر خون بینه از سر موضع که بود و دفع
 بد که در معده بود بکنند چون با پیله یا مینر و سر به آن بشویند ریشهای تر زایل کند
 کهن چون با عسل یا مینر ریشهای اندرفنی از اطلاط غلیظ پاک گرداندن و بقیه
 مرغ عفونت کنند تا حدی که میت نگاه دارد از تغییر دهن و اثر ریشها زایل کند
 و چون بر ریشهای سرپا نیکو گرداندن و قشیا گوشت زیاده بخورد و در مرهم
 قروح محلول بود مرده اسنج ماده مرهمها بود و گوشت در ریشها بر ویانده مراره البور
 زهره کا و در مرهمها منع قروح از محلول و چون با عسل یا مینر ریشهای بد نافه
 بود مفره ضما د آن بر سوختگی آتش رده ماده بکنند و ورم بکند از ریش خشک
 گرداندن معات ضما د آن شکستگی استخوان و کوفت نافه بود موسیایی خلط و سر
 و سقط و ضرب را خوردن و طلا کردن نافه بود نوره مجفف بی لعل بود گوشت
 بخورد و سوختگی آتش بیاخت نافه بود از سر موضع که خون روان بود نهادن نوزه بر آن
 قطع سیلان بکنند نوبی النمر سوخته آن ریش بر نافه بود و در گوشت در ریشها
 غریق بر ویانده ورق الدلب چون نیکو بایند و بر قروح افشاند خشک و سخی

در ریش سوختن آتش
 و شستن اطراف از بر
 طلا کنند نافه بود و چون
 با نظرون پائینند ص

ماد

آتش را نافع بود ورق الغر چون بکوبند و بر جراحت شسته گوشت برود
 ورق البلو ط کوفته بر جراحت شسته گوشت برود و مال صحت آورد و قروح
 عسر با صلاح آورد ورق السوس برک میک چون کوفته بر قروح پاکشند
 تخم کنگر کندی لعل ادویه تولول و شوز و جرب و قوبا و حکه و حصه و شری
 و سعه و جز از و برش و پیش سفید و سوره را نافع بود چون بار و غن کل
 طلا کنند با در نجوه جالسوس کوبیده جرب نافع بود با دمان اگر سوزنه و فاس
 آن با سرکه بر نایل طلا کنند نافع بود با بوج اگر جرب تر خدا کنند بر بصل یا
 بر قوبا طلا کردن نافع بود بشته ورق وی بر جرب طلا کردن نافع بود بول النمل
 حکه و سعه و جز از را نافع بود تین رطب بر تولول طلا کردن نافع بود شوم با
 عمل و روغن بآن مالیدن جرب و قوبا را نافع بود عرشف اگر موم روغن سبزه
 که آب کنگر خورد آن داده باشد که بر برشش بر روی سینه اشود عالیه زایل کند عر
 جرب ریش شده و قوبا را با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون سخی کرده غسل
 بر غش طلا کنند یا با صابون غش زایل کند و بشه حال خود بر در ورق وی چون خشک شود
 بقیع تخم بود اما چون تر بود قوق وی کتر بود بسبب مایه خبازی و برق وی با بول
 صناد کردن بر سپو سر زایل کند خبزه نان نرم خشکار چون آب طلا کنند و بر قوبا

سعه

بصل الزم زاده و بخرم
 بر نایل طلا کنند نافع
 بول النمل با سرکه بر نایل
 طلا کردن نافع بود

کنن

کنن صناد کنند زایل کند خبث القضا جرب و سعه و برش را نافع بود حنا البقر
 اگر نایل سینه نه فک کند خردل بر جرب و قوبا صناد کردن بعبایت سودمند بود و اگر
 کسی را قوبا سی باشد که هیچ چیز زایل نشود بکوبد خردل کوفته و قتی که از حمام بیرون آمده
 کرباس ناره بر آنکشت چند و بر قوبا ماله تا خون آلود گردد و بعد از آن خردل کوفته
 بر آن بمالد زردا بسیار از آن روانه شود و صحت یابد و جرب خسل چون صو
 ناست بر آن ترکند یا اسفنج و بر عمل و قوبا نافع بود در جیتی چون سخی کرده با سرکه
 بر قوبا طلا کنند نافع بود در دار و ورق آن سخی کرده با سرکه بر جرب ریش شده مانده
 سودده و رطوبت شمر وی چون بر روی ماله صلابی تمام بدهد و فک اگر در قوق
 با آب بکوشانند و پیالینه بر یک طل نرم رطل زیت کهنه نهند و بکوشانند
 تا آب بوزد و روغن بماند پس یک رطل موم سفید بر آن روغن نهند و جرب
 ماله حکم بعبایت نافع بود راوند با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند رصاص اگر
 صند از سر ب سبزه تنک و بر شوز که بر خصیت سینه اشود زنده زایل کند رو
 الحار الالهی سر کین خرقه کوبیده چون کوفته و بخته با کوبد کحت کنند و در روغن کین کنند
 و شب بمالد و با مصلد عدس کوفته بجام بر دوشش از آنکه آب بر خود ریزد
 بعبایت نافع و جرب زاج جرب سعه و ناصور را نافع بود زیت چون سخی کرده با آب

ماله و سبزه با جوق و آینه و زلال
 آینه و سبزه و زلال

ضماد کتبه بر هر چه پیدا شود در پوست مثل صبری و ریش شندی نافع بود
 زنبه قویا و سفوف خشک چون به آن مالند نافع بود ز نعل الحام قویا را نافع بود و سفوف
 راز رجب در دستوریه و کوبیده جرب کودکان را کرم با عمل برشته
 و طلا کنند چند نوبت زایل کند ریح جرب و سفوف را نافع بود باز رفت بر
 که در آن خون مرده بود بسبب ضرب چوب آن اثر میرد رفت یا قویا را نافع بود
 و تخم جرب را سود دهد زیق بار و غن کل جرب کند حکم را نافع بود سمن حنا
 بار و غن کهنه طلا کن جرب کهنه میرد سکن حرا و تالیل را نافع بود چون آب
 با عمل بر قویا طلا کنند میرد و اگر سر تاب دی بشویند شیش بکشد شایع
 چون آب دی یحمان خام یا شامنه خلطهای سوخته و جرب و حکم که سبب آن
 خون عفون و صغری خسته و بلغغم عفون بود به رانافه بود شری از این آب
 نیم رطل بعد است اما با قند بخت و چون تخم او یا ورق خشک او با آب حنا
 در حمام در اعضا مالند جرب و حکم زایل کند و چون تمر مندی در آب حل کرده
 یا شامنه صر و جرب زایل کند شعیر با سرکه گرم کرده بر جرب ریش شده ضاد
 کردن نافع بود شقایق النعمان نافع بود جرب ریش شده و قویا
 شویستر قلع تالیل و خیلان و جرب ریش شده و قویا بکشد شیخ جرب

بهره ریش

با سرکه ضاد کردن بغایت نافع بود شیخ خوردن دی با آب مسوینر حکم دی
 و بلغغمی سر و صابون چون در میان خرقه کشند و جز از قویا را آن حکم بماند
 میرد و اگر با نم چند آن نمک یا نمیزد و جرب ریش شده را نافع بود و اگر بر ریش
 طلا کنند زود میرد و اگر سر بر آن بشویند در حمام شیش بکشد عظام استخوان بود
 چون سحر کنند و بهاء الشعیر برشته و طلا کنند بر اثر ابله و غیر آن زایل کند
 غنص چون با سرکه بر قویا طلا کنند نافع بود و بدن را از اثر شری که بود میرد قضا الحما
 چون خشک کرده سحر کنند و بر جرب ریش شده و قویا و اثرهای سیاهی که از
 دمل و ریش روی بماند طلا آن نافع بود قرطم انواع جرب را نافع بود قرطاس سوخته
 وی سفوف را نافع بود کبریت جرب ریش شده و قویا با صغیر البطن نافع بود و چون
 با خاب برشته و بر قویا بمانند نافع بود لوق اگر خصیصه وی بار و غن کل و سرکه
 در حمام بر اعضا مالند منت روزی پای کرده جرب را نافع بود کراش چون با ساق
 بر تالیل ضاد کردن نافع بود و اثر آن را فرو میرد و چون با سرکه بر قویا مالند نافع بود
 و اگر در آب نارنج حل کنند و بر سفوف طلا کنند و بر آن مدامت نمایند زایل شود
 و خشک گرداند و چون بار و غن کل و سرکه حل کنند و بر جرب ریش شده و حکم
 آن طلا کنند سکن گرداند مرد استنگ اش سیاهی و خون مرده و اثر ابله زایل کند

بر جرب ریش شده
 بر روی بر طلا کردن نافع بود
 با سرکه بر قویا طلا کردن

و منع عرق بکند و قش با سرکه بر سعه طلا کردن نافع بود تا که با سرکه گرم کرده
بر عرق متعرق ضما دکنند نافع بود اما مرکبات این باب مرهمی از برای عرق
نیم ریاس کثیر اموز بادام تلخ بنفشه خورزهره تخم خیار مثل هم روغن
بنفشه دو مثل ادویه موم ربع روغن مرهم سازند طلا را لایح الحار الباس
عروق بوق نافع قطه خلو کند شش از سرکه می میوه یک شش درم
حمام طلا کند با سرکه شراب روغن کل سرخ و سیاه چوب کند و بشوید بعد از
روغن کل مالید آخر روغن و صاملی من کل و احد در ام کرمیت اجنه
وزراوند من کل و احد در همان بطلی بدین الورد و خل نخرانی الشمس و الحام
آخر زاج مرد اسنگ و سنکلی من کل و احد در همان عروق اربعه در ام
بطلی بدین ورد و خل غمر این طلا از تحت راین هیل منتول شد و اینه علم
ادویه دفع سموم و نهوش اینج در وی تر یا قیه هست چه کزنده کی مار و
و کزنده کان مودی عصاره قشان کزنده کی افی را نافع بود و دانه اینج
دو مثقال مثقال آب نیم گرم بیا شامند و اگر دانه اینج کوفته و روغن
کزنده کی عرق طلا کند نافع بود ارنب سری خون وی بریان کرده دفع سموم
پیشتر مایه وی نیم مثقال یا زهر جیح زهرهای گشته است یک قیراط از آن

خمه در ام کرمیت صفر
وزراوند طویل خنک و سرد

در ام کرمیت صفر
وزراوند طویل خنک و سرد

بخنه کهنه بیا شامند کزنده کی مار و زهر نور و مجموع کزنده کان نافع بود با در الحار
کهنه بیا شامند اسفیداج قلع کزنده کی عرق بحری و نینس بحری را نافع
بود چون بمالند اس نخم وی کزنده کی عرق در سیلان نافع بود استرعا
دفع مضرت سموم بکند اینون دفع مضرت سموم بکند اخذان سود
بود زهرهای گشته چون بیا شامند یا زهر ادویه کزنده بود اسناخ
این حیوانات جدی و آهو و حمار وحشی و کوسال و کاک و میش و کاکوی
ایل کاک و کوی جگر کی که در چشم امی شود در دفع سم عمل تر یا قی فاروق میکند و
وی بریان کرده دفع سم سهام ارنیه میکند و خوردن وی بریان کرد و شام
وی چون بخور گشته کزنده کان بکوبند اگر یاره پوست وی بخور نگاه دارند
مار کرد وی نکرد اگر قضیب او خشک کرده بر بازو بندد و کزنده کرد و نکرد
بصل بکوبند کی سک دیوانه و افی نهادن نافع بود بوبیدن و خوردن دفع
باد سموم بکند بصل الزهره سمها و کزنده کی عرق در سیلان خوردن و
ضما کردن با اینج نافع بود بعد الماعز با شراب بکوبند کی عرق و افی
ضما کردن نافع بود و خاک تر آن با سرکه کزنده کی سک دیوانه را سود
بود و کزنده کی زهر مرهم نافع بود و سم آن جذب کند بقل الحما آب وی کزنده

وی جمع

جانور را نرساند و دهد بیض تخم آن خام چون بیاشامند کزندگی مار را نافع بود
 کفاح سموم را نافع بود چون ورق وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع
 زهرهای گرم و کزندگی جانوران بکند و شراب وی کزندگی عرق و ریتلار مالید
 نیکو بود و نارسیه وی با عسل کزندگی سگ دیوانه شود دهه میخس و رقیق آن
 با کرسنه و شراب کزندگی این عرس را طلا کردن نافع است و خوردن اخیر
 موجب امن از سموم ثوم کزندگی مجموع جانوران و سگ دیوانه و این عرس
 و عرق افی با شراب خوردن و صناد کردن نافع بود چس رطب دفع مضرت
 کسی که مرد اشتک خورده باشد بکند جوز اگر با اخیر و سداب بخورند پیش از
 ادویه قتال بادیر آن بود اگر بعد از آن بخورند سمین سیل و خون با عسل و نمک
 و پیاز بر کزندگی سگ دیوانه و کزندگی آدمی نهند نافع بود جب العار کزندگی
 مجموع جانوران نافع بود و قولسی کوبه تریاق همه زهرهاست جبهه الحضر
 چون با که یا شراب بیاشامند کزندگی ریتلار را نافع بود حبر البیس اگر
 باب رازیانه بپاشند و بر کزندگی مار طلا کنند در ساعت درد بشانه
 و از مردن خلاص شود و هیچ کزندگیهای جانوران و گمهای نباتی و حیوانی
 و معده نی خوردن و طلا کردن نبات مفید بود شربت دوازده جوهر که هر روز

و از مردمی که می خواهند بدو دست حاصل پس از دست از برای او بگویند
و آب در حق وی شامید آن کند یکی دست را از آن بگوید و بر طبقین وی که می بخورد

نیم کف بخورد این باشد از جمیع آفتها و زهرها و محروم راسودمند بود سبب آنکه در
بحا صبت عمل میکند بطبیعت جراحی که کزنده کی با رانام بود خوردن و
با خود داشتن و بر موضع زخم طلا کردن و نهادن و تعلیق کردن و جالینوس گوید
چون استمانته و بیاشامنده نام بود حرکت بر کزنده کی جانوران ضاها کردن
نام بود از بخور وی کزنده کان بکریزنده خرا کزنده کی جانوران را سود دهد
عقرب حضض که کزنده کی سگ دیوانه نام بود طلا کردن و آشامیده حلیت
بر کزنده کی سگ دیوانه نهادن یا با شیر آشامیدن بیایت نام بود و چون با
زیت بکدازند و بر کزنده کی عقرب دریتانمند سود دارد حصص خون به سکه
خوب است یک شب و بیاشامنده کزنده کی جانوران و ادویه کشنده نام بود
حتظل به وی کزنده کی افغی و عقرب را خوردن و طلا کردن نام بود و شترخی
دو درم خبار ری و ورق آن کزنده کی زنبور و خل را ضاها کردن نیکو بود خام و ورق
چهاروی جنبه زهرها و ادویه کشنده و کزنده کی ریتلا ضاها کردن نام بود و چون بر
کزنده کی عقرب ضاها کنند نام بود خاصه ماریت خشار البقر کزنده کی زنبور و خل
رانام بود و چون بخورند و گرم بر بدن نهند و چون در شوخ بردارند
و دیگر تازه بنهند چند نوبت غواله یک و الدج تر یا قیطر خالق بود

باعل خوردن و سر کین و سحر کنی کرده بر کزندی سک دیوانه نمند سود
 دارد حل سر که انگور بخس کزندی سک دیوانه را سود دارد و کزندی جانور
 بر موضع زخم کرم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد به سبب سم و اگر بدن گرم
 بود سر که سرد بدان موضع نمند و حبه دفع مضرت فطر گشته و افیون
 و فانی الکریم کرم کرده یا شامنه و شیر که در شکم بسته بود با نمک یا شامنه
 طبع وی کزندی که کل مالیدن سود دارد و چون بازیت و سر که در اعضا
 گشته دفع مضرت کزندگان کند و اگر ورق وی بازیت اندکی ضا د کشته
 بر کزندی جانوران ناف بود و هر زهر مار را ناف بود و در قتل حبه کزندی جانوران
 خوردن و مار و غن طلا کردن ناف بود و اندر و ماخس کوبیده زهر های گشته
 ناف بود و کزندی افیون شریقی نیم درم دار چینی زهر های کزندگان را ناف بود
 خاصه غوب و با بخیر ضا د کردن و جاج و دماغ وی کزندی جانوران را ناف
 بود و چون بشکافند و محمان کرم بر موضع کزندی جانوران نمند و زمان
 زمان بدل گشته بغایت ناف بود و منع سیران بکند و فلی اگر با شراب و ندا
 جوشانیده یا شامنه کزندی جانوران زهر دار را ناف بود و ورق و فقا
 سم حیوانات بود و کلب عمر وی چون تر بود با شراب یا شامنه کزندی جانوران

دیگور

را ناف بود و هیچ اگر حک کرده کسی را دهند که زهر خورده باشد دفع زهر کنند و اگر
 کسی که زهر خورده باشد با سم مهلک است و اگر بر موضع کزندی غروب مع گشته در
 ساکن کند و یک چون بشکافند کشته و کوبیده زنده بر کزندی افیون و مار نمند
 بغایت ناف بود و از باج اگر طبع وی با شراب یا شامنه کزندی جانوران
 ناف بود و پی وی چون بکوبند و با حل یا میزند و بر کزندی سک دیوانه جانور
 گشته بغایت سود دهد و اما د حطب الکریم چون با سر که ضا د کشته بر کزندی جانور
 سود دارد و تخم کزندی سک دیوانه زنده دفع زهر ماکبند و چون بر کزندی
 افیون مالند سود دهد و زرب د کزندی جانوران سود دهد تا جایی که نزد یک
 حد و ارب بود و اگر در خانه بخور گشته مورد بکر نزد باز نگردد و زنجبیل کزندی جانوران
 زهر دار را ناف بود و سبق حبه قلی شیش خصوصیتی دارد و در موضع که دود وی
 برود مار و عقرب و کزندگان بگریزند و اگر نگرینند عمر نند سداب خوردن
 ورق وی تنها یا با بخیر خشک و کدگان دفع سموم قتال بکند و موافق ضرر
 جانوران بود و اگر یا شامنه یا ضا د کشته کزندی عقرب و مار و رستلا و
 دیوانه را سود دهد و دافع زهر بود و سرطان نهی خاکستر وی بر کزندی
 سک دیوانه با سر که استعمال گشته در غایت کمال ناف بود و اگر با خطیانا

دکنه بود شایه که یک جزو خطیایان جزو کستروی ده جزو و اگر با عمل
 بمن عمل کنه و بر کزنه کی غروب در سبلا خوردن و خاد کردن نافع بود و چون
 طمان خام بکوبند و سخی کرده با شیر خریا شامه کزنه کی جانوران در سبلا و
 غروب را نافع بود و چون با باد روح بکوبند و نزدیک غروب بر نه غروب بمیرد اگر
 سرطان باشد بپزند و ملسوع بمیزان آن غریزه که صحت یابد سر و ورق
 و خوب خوردن و چون دود کشته کزنه کان بکوبند سحاح الحید چون در آتش بخور
 کشته ماران از آن موضع بکوبند سم کزنه کی ماران سود دهه سمی منع سم
 افعی کینه و در مانکنه که بدل رسد و تریاق زهر مایه بود که خورده باشد سمک نافع بود
 مرق دی حته زهر مایه خورده باشد و کزنه کی تیز و چون مداومت بدانی نمایند
 کزنه کی مار شایه دار و سک دیوانه را سود دهه و سر مایه شور چون بسوزند و بر
 غروب و سک دیوانه نهند سود دهه و گوشت دی چون خورند خاصیت
 دهد شکی لغز کسی را نافع بود که در ارج خورده باشد شیری خوردن و دی سموم
 را نافع بود طین مختوم مقاومت با جیب زهر مایه بکند و کزنه کی جانوران کزنه مثل
 افعی و سک دیوانه با شراب دادن و با سرکه طلا کردن نافع بود و کسی را که
 در ارج خورده بود یا رنب بحری چون طین مختوم پیا شامه در طمان قی کنه و فلا

شود از آن سم و نفع دی در زمان و باد نفع و بکند کل ارغنی و بار نافع بود نفع
 آن بکند کل شاموس و آن کل زمیننی است که دایم از طلوع آفتاب تا غروب
 رشح از آن خالی نشود این کل چون با شراب بخورند کزنه کان و اثر اوده کشنده را
 نفعیت نافع بود ظلف المیز خون خاکستر آن با شراب سخی کشته و بر کزنه کی
 مجموع جانوران و سباع ریزند نافع بود ظلف الیسی اگر در خانه دود کشته
 مار بکوبند و غسل شارب افیون و شارب فطر را و ملسوع موام را بپسین
 غسل نافع است و طلا کردن غسل با ننگ بر کزنه کی سک دیوانه نافع بود
 اگر کوفت بر کزنه کی او نهند نافع است فجل آب دی چون با شراب پیا شامه
 کزنه کی افعی و مار شایه دار نافع بود و اگر آب دی بر غروب حکا شامه بمیرد و اگر
 فجل خورده را با طعم کزد بخورد غروب بکوبد و هم الم بوی نرسد و حکم دی در
 دفع سم مایه کزنه کی جانوران بمنزله تریاق بود فستق کزنه کی جانوران را سود
 دهد فو تنه جیلی کزنه کی غروب را نافع بود و عصاره یا مطبوع آن کزنه کی سباع
 را سود دارد فو تنه نهری خوردن و دی خاد کردن کزنه کی جانوران را نافع
 بود و اگر با شراب بنوشند نافع بود فستق خوردن او کوبند و دیوانه را نافع بود
 فستق بری چون خاد کشته بر کزنه کی مجموع جانوران نافع بود فستق دی تریاق

میکنان زهر دار بود و از دود وی مجموع کزندگان بگریزند و قنیه وی مقاومت
 با جمیع زهرها بکند نزد یک سکنج کافور یک درهم از وی سیم عرق خلاص شود
 با آب سبب ترش و نیم مثقال یا بیشتر ناف بود چه کسی که قرون سبیل خورده باشد
 با آب انار و شیر تخم خرقه بایر کمریت چون سحت کرده بر موضع کزندگان جابورا
 زهر دار یا شند یا آب دمان نبرشند و بدان منند یا بکمر نبرشند یا سرکه کهن
 یا بصل یا بعلک البطم معانت ناف بود و دفع کزندگان عرق بکند یا سرکه به آن لایه
 کربن عصاره وی یا شراب کزندگان جابوران و سکه دیوانه را ناف بود چون مقدار
 دو درهم یا شراب یا شامه از کزندگان افعی خلاص یا به لبس کسی را ناف بود که ادویه
 کشنده خورده یا خاصه در ارجح و اربن بحری و خاتق الذهب و شیخ و کران
 تریاق زهر بود حتی افعی مخلصه یک شربت از وی آتش میدن کران بکند
 یا یک مثقال بود از کزندگان مار و عقرب و افعی و مجموع کزندگان تا یک سال آمین
 اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد و یک شربت از وی یا شامه الله خلاص
 یا بنه از سم و مضرت آن دفع مضرت سموم بکند مثل الماس و زهر افعی و
 غیر آن مشک شبع الرند کف تریاق پیش نهاد و قرون سبیل بود با
 بزرگ کتان بر کزندگان عقرب ضاد کردن ناف بود یا بونه کوی و زوفا کزندگان افعی نرا

سود

سود دهد و بازفت و قطران بصل بر کزندگان مار شامه دار را ناف بود و با سرکه
 و عسل دفع مضرت سم هزار پای و کزندگان زینور بکند یا شراب پوست او چون تر
 بود در روغن اندازند و سه هفته در آفتاب منند در منفعت مانند ناردین بود
 و شرب دو مثقال این روغن کزندگان عرق را ناف بود یا کال چون باد رقیق بصل
 بپزند و بر کزندگان عقرب ضاد کنند در ساکن کرد اند و اگر آب ضاد کنند منین
 سبیل نفع چون بانگ بر کزندگان سکه دیوانه ضاد کنند و بر کزندگان عرق
 ناف بود هفت بار دفع سمها بکند چون یا شامه خاصه عرق و زینور و
 مار و بر کزندگان جمیع جانوران زینور و مار و سم ابرص یا سوتی ضاد کرد
 ناف بود و چون آب وی بازیت یا شامه یا زهرادویه قتال بود و ضاد
 هند یا بر زخم کزندگان ناف بود زینور و مار و سم ابرص یا سوتی ضاد
 کنند اما مرکبات بر سمها زنده آن نگاه دارد و مخلص اگر کزندگان جانور
 و سموم را ناف بود تریاق فاروق سودمند بود کزندگان جابوران را و مجموع
 سموم قتال بکشد و ضاد سرد و مقدار شربت و مبد رقیق پیش ازین مذکور
 مژد و دیلو کش زهرهای مختلف و کزندگان جابوران ناف بود و سکه دیوانه تریاق
 عرزه و غائبه و طبع و تریاق طین مخوم سرکه ازین تریاقات در سموم

و ادویه

و لسوغ

داده و یا نیکار یا فاسد است شربا و ضار و دهر و در آب الایح سموم را مانع است
 روغن آفر جمع سموم بارده را مانع بود و کزنده کی غریب و خوردن افیون و بزرالنج را سود
 بود و در یه قتاله و دفع خاص سربک و زینق و خان وی ریجها پدید کند مانند فای
 و رعش و زایل شدن عقل و کوری و تارکی چشم و صوره لون و جستن اندامها و کل
 دماغ و زینق مصعد کننده بود و اگر در کوشکی ریزند اختلاط عقل سدا کند و با
 که بصیرت و شکسته کند پدید که مصلی و در صا ص در کوشش کند تا زینق بوی خسته و
 آید علاج کسی که زینق خورده باشد مثل علاج کسیست که در اسنک خورده باشد از بکری
 اند خوردن وی ضیق نفس و سرخی چشم و سوزن خشک و غریب و نفث دم و در دمه
 و کرده و لون بول تنگی بود و شش ریش کند و از سموم قتاله است علاج آن بلغاها
 و روغن بادام شیرین و شیر زبان و خیاری و خطمی چوب سینه کتد اسفنداج
 وی کشنده بود و مدادای وی یعنی بمطبوخ تخم کرفس و اندیون و رازیانه و استن
 و عمل کنند استقبال شرب آن اعراضش کند و کبر تباه کند و مصلح آن شیر تازها
 که از پی آن بیاشامند استخوان دودرم از آن سم قاتل است و مضر بود و مصلح وی
 کل عمل و عمل است افیون دودرم از وی کشنده بود و کوبند و در متقال از وی البه
 بکشد و اگر کمر بود و کمرها که و سبات بید آورده و از دهن وی بوی افیون آید و

مکرر

لخت سیاه شود و عقل زایل کند و مصلح وی فلنل است و دار چینی و جند سید ستر
 و فریون و بعد از آن بی و حقنه و شراب کینه بسیار و بعد از آن حمام و بعد از حمام کزنده
 حرب استیل و بنال کاد کوی سم قاتلست بزر قوطونا اگر گرفت استمال کنند
 بود و ادویه آن اسفنداج و فلنل و طلیت است و دوا المثلک مثلک سم مانع است
 علامت شرب بزر قوطونا آنست که نفس تنگ شود و رگها از جستن فروماند و
 گردد بزرالنج خوردن آن مست و میزد بود عقل تباه کند خضاق و جنون و ورم زبان
 و ضیق نفس و تارکی چشم و لرانی کوشش آورد و مدادای وی یعنی کتد باب کرم
 و روغن عسل و بعد از آن شیر تاز و مرق اسفنداج و مرغ و گوشت بره و فریون و
 از حله سموم سوزنده خون و اخلاط بود و جنون و سرسام آورد و تقطیع در طلق
 و اندرون و سوزش دهن و لدغ در معده و روده و تنهای حاده از حوادث شود
 و متقال این فسادها کند و گاه باشد که بکشد و علاج آن روغن کاو و جواب و روغن
 بادام و لعاب بیدانه کتد و در آب برف نشاند شخصی بلا در خورد و تمام پوست
 را که گرد چند نوبت بعد از آن در ترب رزد و سیاه زهر باشد مانند طریق سیاه
 و غار بقون سیاه و تدبیر کسی که آن خورده بود مانند معالجه کسی که خرق سیاه
 خورده باشد جند سید سترای سیاه رنگ بود کشنده بود و بعد بیک روز و اخیر

بم کشنده بود در روز وادای آن بختی کشنده شب و قوتی و سیتان و غسل بعد از آن
 حاضرات و ربوب مسوول ترش به هندی جیور کهن خوردن آن به بود غشایان
 و کرب آورد نزدیک بحال کسی که عضل خورده باشد وادای آن بر فوا که ترش مانده
 رب عوره و رب ریاس و رب سب کشنده جیور مانع مضر است بدل
 و مکرم از وی کشنده بود در روز معنی و معنی و منوم و مسبت و می بود وادای
 بختی کشنده بانی که فطرون در وی خوشیده باشد یا روغن بعد از آن شیر تازه
 به هندی با که که صغره و انجیران و فودج گویی در آن خوشیده باشد حسرت با گوشت
 و بیضه وی قاتل بود در روز دیگر در حال یکش و مهلت نه به بلکه و این برینا
 علاج کسی که گوشت آن خورده باشد مانند علاج کسی کشنده که در ارج خورده باشد
 و علاج کسی که بیضه وی خورده باشد مانند علاج کسی کشنده اول سرین باز در شراب به
 و می کشنده و بدن را بر روغن کا و مالند و روی نمک تکه کشنده و این خشک
 و خطیما نارومی به هندی تا بخورد و خطیما اگر بر درخت دی یک خطیما نیش بود
 و آن نیز یکی و خطیما بود کشنده بود خانی النمر نوعی از مار زبون آهون
 و بوز و کر و سک بخورند خانی شان بکر و بآن سپ آنرا خانی النمر گویند که بملک
 زود تر یکشد خانی الذیب خرب سیاه اگر بر گوشت افانند و کور که بخورند

خربین اسبین اگر سختی کرده سیان منقظ بود شیخ و کز از سید کند و می آورد بوق
 و خنای و افرا کردن در آن کشنده بود وادای آن بختی کشنده و بومی کشنده
 سم کلاب و خنازیر بود خربین اسود مضرب و دیگرده و اسهال بسیار آورد و خنا
 و دو دم از وی کشنده کشنده و مصلح وی دو قود کشنده و فطر اسلیون و صغره بود
 اگر سر و سختی کرده در طعام یا شراب کسی را هندی بیدر خله انگشت بکر از جمل سموم
 قتال بود خمر افرا در آن سیان و خسته و بیج و ضعف بصر و بخور و صغ و سکه
 و مرکب معاجاة آورد و مهاده او بقتضه یا بختی کشنده و فسی و زهره و روغن و کل خورند
 سم آدمی و جمیع حیوانات بود وادای کسی که دانی خورده یا با مار قریب و لعاب زهر
 فطونا و روغن کل و کشنده و صلاوی و رب غنیم و دسومات نافع است دم التور
 خون کا و ترچون تر بود از سموم از خوردن آن غرغرس و وضع حلق و سرخی
 زبان و غشایان سخت و کرب و اضطراب پیدا شود و دندان برسم ساویدن و
 و کز از آورد وادای وی بختی کشنده و اسهال کشنده و می در آن خط بود و خنای و بیضه از
 حفته و مهمل و اما به هندی که نافع بود چه سردی خون مانند بیچ انگه آن و پوره و
 و خاکستر خوب انجیر و بنیر مایه در سر که دهنده خاکستر سر و دخیل کرب و عصاره
 عوج و علامات خلاص آن بود که از پودی ماسته زعفران چیری بیرون آید و بیچ از

سموم اگر کسی ز مری خورده باشد و بخورد دفع ز مری کند و اگر ز مری خورده باشد سم
مملکت بود و یک بر یک از جمله سموم آمده ادای کسی که آن خورده بود مثل مداد ای
کسی کنند که ز زنج خورده باشد در این گویند سر کس کی بخورد بکشد و علامت وی آن بود
که قضیب و زمار و آن نواحی درم کند و مثانه متعفن شود و بول به بند و بعد از آن خون
کوشت معوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال و سح و غشیان و اختلاط
عقل و سوزش خلق و افتادن در وقت بزخواستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم در
مثل طعم قطران یافتن و سنگ مثانه بریزد و مداد ای آن بی و حقیقت کنند و شیرازه
و لعاب و روغن بادام شیرین و صلاب و مرقه جرب بیض نیم برشت و صلاب
براده آن چون سیاه شده همان علت حادث شود که از خوردن مرد استنکاز
بستن بول و غایب و تغلصه و امعاء و نفخ در این اعضا و ضیق نفس ناصبی که
بخاق کشد و لون وی رصاصی بود و مداد ای وی بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شنب
و انجیر و بوبره و ماء العسل و عده اسفید باج و نشانه خلاص وی آن بود که ادرار
و الملاق طبع حاصل شود ز اجابت خوردن وی و جفت کشن بود تا یکی که
بکشد و از خوردن ز اجابت سرفه سخت پیدا شود تا مدی که به سل کشد و مداد
وی شیر تاز و مسکه و قند و مانند آن کنند و یک رغبه روی مضروب خلق و

ملح

مداد ای آن به شیر تاز و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون سیاه شده و خورد
وی مضض سخت و لدغ قوی در خلق و تقطیع در اعضا و ریش به اشد و بی آورد
و مداد ای وی آب کرم و روغن بادام و صلاب و لعاب و مرقه های جرب کنند
و جگر از جمله سموم قتل است چون بخورند همان عارض شود که از زین مصد
و مداد ای وی بجز مای جرب و شحوم و ای در مداد و اذیه زین کنند شد باید کرد در ریح
کشته بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن سم النار و مداد ای آن بقی
کشد آب کرم و روغن بعد از آن آب کرم و صلاب و روغن کند با روغن بادام
و شیر تاز و لعاب و دهند زعفران و مثقال از وی کشته بود و بویخ
سموم سیاه کرم از وی اول اساک کنند بعد از آن کرب و غشیان و عرق سرد و اسهال
با فراط و باشد که بکشد و دو درم از وی کشته بود و مداد ای وی بدوغ و سوبن
و رب به و رب سماق و در سیاه کشند گشت مای کشند در موضع غشیاک
از خوردن آن و صلاب و مرقه جرب همان عارض شود که از خوردن فطر سورجیان رخ
و سیاه اگر بادیه مهمل سیاه شده ادویه مهمل را در معده به بند و دوا فنی عظم به کند
در این سمیت سمیت کرم دو درم از لبن وی کشته بود و معالج وی بکشد و روغن
کاو که سفین کبری شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند جایی و در آن موضع خار نما کرد

فروبرند انگ که بول کرده باشد در اسوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که آن خار
 در آن موضع فرو برده باشد تا شکم قابل بود معالجه کسی که آن خورده باشد معنی آن کشته
 معالجه کسی که زین خورده باشد و مشکل که خلاص باشد که بابت مملکت است شوی
 بسیار خوردن آن کشته بود و نوعی از وی هست که خنای آورد و غشای و اولی آن
 که شیرین باشد و مداوی آن چون مداوی کسی کشته که کشته شده باشد شوکران
 آن کشته بود علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم تاریک شود تا حدی
 که نه بیند و فوای آورد و اعضای وی سرد شود در آخر تشنج اعضا آورد و
 و تنگی که در قصبه شش و مجاری بجزیره پیدا کرد بسبب ریاح و مضرت وی
 بدل رسد تا جایی که بکشد و مداوی آن بی و بعد از آن به شراب صاف کند و فلفل
 به شیرین افستین و فلفل و جندیبه ستر و سدایا شراب و قودمانا و
 و تخم انجبره با شراب و ورق غار و اجدان و حلیت بار و غن و قرفیون صابون
 آب وی بخورند کشته بود نزدیک خوردن بود و مداوای وی بقی باب کرم و روغن کنجد
 کشته بعد از آن آب گوشت از مرغ بروغن بادام صمغ الزیتون از ادویه قناری
 ضعیف بری کشته بود و خوردن وی متورم بدن بود و لون تیره گردانده و قذف
 کند و بدترین ضعیفها سبب است که در شش بود یا سبب که در ریه باشد و مداوای وی بقی باب

کرم

کرم که در شکم و معده پاک کرد و بعد از آن در حمام بود پس کچین خورد و اسفید باج با
 و اجینی و شراب و مثلث و ایجه استقامت بود و چون خلاص باشد به دهانه او می
 بیفتد و اگر ضعیف رزد خورده باشد قطع شهوة طعام بکند و لون بپاگردانده و غشای
 وی در درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک بود به علاج انی سرش ازین
 گفته شد طبیب و عروسک همان فعل در این کینه عمل فرین نوعی از وی بود که خون
 بویند عطر آورد آن شاید خورد و گوشت آن غشی آورد و آن شاید که خورند و عرق
 سرد و عقل زایل کند و چون بخورند اله عقل زایل کند و مداوای وی بقی کشته بعد از آن که
 نمک سود و سدایا چینه نوبت خورده باشد تا معده پاک گردد بعد از آن تناسخ
 و کثیری بخورد و نوعی دیگر عمل بود که حکم وی حکم شوکران بود و همان عمل است
 شود و علاج او چون علاج شوکران کشته شد نوعی از وی هست که اگر در ساری
 بنشیند کشته بود و بدن وی درم چینی غلبه سیاه صدر و جنون آورد و
 از ویست که چهار درم از وی کشند و مداوای وی بود و مداوای وی بقی کشته بعد از آن شیر
 با انیسون یا ماد العسل و سینه مرغ بریان کرده و خوردن بادام تلخ مفید بود عصاره
 غشای عظم آورد تا جایی که بخنای کشته و غشی داشتند آورد و مداوای او بقی کشته
 در مداوای کشته شش غاریتون سیاه خنای آورد و کشته بود مداوای او بقی

علامتها

فلفل
 مزاره الخنزیر اذا طلی بصل
 ابنت الشجر من ریش الا ربع
 بحرب جاع

از پیوست بود لبس خامض اگر سخیل شود بصفونیت با چوبنت دوارو
 آورد و مغض در فرمعه تولد کند و باشد که هضمه کشنده باشد که فی کینه
 و معده بمار العمل پاک کند بعد از آن شراب صنف یا مثلث با فلاقی سیاه
 و روغن نار دین بر معده تکیه کند لبس السودا و آن صغیت که از ظرف
 مغز آورند بوبیدن وی عطسه و رعاف آورد و هم هلاک بود لبس الیتوعا
 شیر مار زبون و اخیر و شیرم و عطیتا و ماته آن خار و محرق و مغض خون بود
 اگر بر اعضا کد بوزاند و مداوای آن بابت سرد نشستن بود
 و چیزهای سرد خورده اما کسسم قابل بود مداوای آن بابت کرم و روغن کر
 بعد از آن شیر تازه آشامیدن مار زبون نوع سیاه و کشنده بود و درم کرم
 و فی و اسهال و معالی دی به شیر تازه کشته بیابی با صلاب و بزرگترین معالی او
 یا تریاق طین محنوم و با آرد و زیت و آب یا میزند موشش و سک و حوک
 بکشد مران و آن درختیت در شام که از آن نیزه میارند شاره جوی
 کشنده بود و در اسبج خوردن آن کشنده بود بول به بند و توخ در شکم و طین
 بید کند و قبض زبان بکند و باشد که قوی آورد و ایلا و س باشد که اطلاق
 بول و غایط کند و ضاق آورد و مداوای وی بقی کشته بعد از آن شراب و زخیل

مری و اسفید باج و چون طلا کشته در شیب غسل رد فضلای دکنه اولی
 آن بود که با روغن کل کشته مراره کلک الماد چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد
 یک معنه بکشد و مداوای وی بروغن کافور خطیا نارومی و دار حنی و پیر ماته
 خاکوش کشته و بروغنهای خوش بوی تمیج کشته و نه سیرهای لطیف مراره
 النمر و الافعی و الارنب الهی کرم و کشنده باشد کسی که خورده بود تلخی دلمان
 و زردی چشم عارض شود که رود بکشد و اگر بماند بیشتر از چهار ساعت شان
 خلاص او از زهره افعی خلاص عجیبست و مداوای وی شیر تازه و معجون طین
 محنوم و تریاق فاروق و رب به و سبب و شیر تخم تورک و جواک کنند و اگر
 و اگر غشی متواتر بود ماد الله قدری دهنند و شراب یا اندکی مشک و دانه مشک
 نیز مناسب بود و شوره خوردن وی کشنده بود علامت وی آن بود که دهن
 و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مغض و اسهال خون بسبب قرحه امعا
 بید کند و نوره یا بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی اهداک کند و
 ایم و مداوای وی بقی کشته با کرم و روغن و شیر تازه و روغن کل و صلاب
 و اشیا چرب از مرغ و روغن و لعاب دهنند و پیروج از خوردن دی همان
 شود که از خوردن اینون و او مست و منوم بود و اگر در شراب کشته مستی زیاد

مداد و وی بجای کتد بآب گرم غسل و مصطکی و شغیر و مرصید و شیر تازه آش
ادویه مهمل اسفیل بریان کرده با شش مثل آن نمک خلط کتد و دو مثقال
از آن بنشیند یا مانند مهمل اخلاط غلیظ بود اسارون طبع نرم دارد آتش
مهمل بلغم غلیظ بود چون باد و به خلط کتد مار اصفی بر اند شربتی از آن نیم
مثقال تا یک مثقال اشتیاق مهمل سودا و بلغم بود شربتی از هر دو
درم و اگر در مطبوع اندازند چهار درم اخوان مهمل بلغم سودا بود
درم با کسکس خورند آبلج سودا و بلغم بر اند شربتی از او پنج درم
تاده درم انزروت مهمل بلغم لزج و صغیر بود شربتی نیم درم تا یک درم ابلج
اصفر مهمل صغیر اندکی بلغم بود ابلج اسود مهمل سودا بود ابلج کاکلی مهمل
صغیر و بلغم غلیظ و سودا بود و شربت کال و احد از ابلج است از نیم درم
تاده درم بود اسیرا مت درم از وی با ماء العسل بلغم غلیظ و مره
بر اند بر سیا و شان سه درم از وی مهمل بلغم سودا بود و نیز با قاقیا
شکر به بندد و خوردیم که آن حشیش ادویه است که چون بریاف طلا کند یا شیشی از او
به شش بر دارد طبع نرم کند برج کاکلی دو درم از او مهمل بلغم لزج بود بزرگ کتد
اگر خام بیاشانند سه درم اگر بریان کتد شکم به بندد بزرگ لایحه چون بیاشانند

نهادن ملک طرامیخ بر خار و پیکان در جبه
نشسته آن خار و پیکان پروان می آورد
عیون الالباب

بغلیج مهمل سودا و بلغم لزج بود سه درم تا پنج درم با مرق غرقس خورند
طبع نرم دارد بلغم مهمل صغیر بود شربتی از دو درم تا چهار درم بوزید
یک درم از آن مهمل، اصفی بود و بلغم نیز ترمس چون بلغم کتد و پوست
از آن جدا کنند و در دیک میسین آن مقدار شیر در آن ریزند که او را پیوستند
پس بچوشانند تا سفت شود و از آن جدا کتد مهمل مره صغیر و مره سودا
و خلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مهمل صغیر بود در فرق کنند و گرم کتد
و برابر به جدا کتد اسهال صغیر کتد و اگر سودا خواهد بود دل جدا کتد و اگر
خلط خام خواهد مابین و رکین جدا کتد و این جدا از اسرار طب مکنون است
و این معالجه اطفال و بزرگان که محل داروی مهمل نه اکشته باشند
مناسب است و ترمس شکم به بندد و تره مهمل بلغم بود و اسهالی کاکلی و اسهال
اندکی از خلط خست از سرد و رک و ماسه جویم کویه مهمل اخلاط غلیظ
لزج بود ویدر مولف که جامع احتیارات کویه اصح است که بشه مهمل
بلغم رقیق و اگر تقویت کتد بزنجبیل مهمل بلغم غلیظ بود شربتی از یک درم
تا دو درم ترکیب مهمل صغیر بود بر فرق شربتی از او ده درم تا سی درم نیم درم
مهمل صغیر بود و گویند مهمل اخلاط محرقه بود و ببال الحاکم اگر نیم مثقال حق

بایک مثقال عسل بطعم حب سازند و فرو برند مهبل بلغم بود بقوه و گویند یک
 با ماء العسل عسل عمل کنند اما بعد از آن قدری سرکه یا به آتش می تازند و رن نمایند
 ثوم طبع سرد دارد حبس رطوب طبع را نرم دارد حب النيل مهبل خلطهای غلیظ و بلغم
 و سودا بود محرار می مهبل سودا بود مهبل تنوع زیاده از حرار و در حرار الحقیقه
 مهبل کمیوس غلیظ بود نیم مثقال یا یک درم **حل** مهبل مرار اسود و بلغم لزج بود و بلغم
 وی سودا را نیک بود حب را ب وی سی مثقال یا صلی و نیم مثقال مایه درم سنگ سلیم
 مهبل مرار اسود بود خیار جنبه چون با تمر مندی خورند مهبل مره صغرا بود و چون
 با ترید یا شامند مهبل بلغم و رطوبت بود و اسهال وی بی رحمت بود و آذ
 بوی نرسد و مره محترقه بلغم براند و شکم نرم دارد شربت از شره او از نیم درم
 تا نیم درم خطل شحم آن مهبل مرار اسود و مرار اسود بود شربت از شره او اگر
 مغز خورند دو دنگ است و اگر ترکیب با مسهلات دیگر کنند یک دنگ است
 خرو و ده دانه تاسی دانه چون متشر سازند و سحق کنند و بیاض مهبل بلغم
 و مره و رطوبت مایی بود زنجبیل چون دو درم از آن با قند پاک گرم یا
 مهبل اخلاط لزج بود و بلغم و مره سودا بیرون آورد و زو فایا مهبل بلغم بود
 و چون طبع وی با سکنجین یا شامد مهبل کمیوس غلیظ بود و اگر با قواما یا با

خلط

خلط کتد مهبل قوی بود سبب آن شکم براند مهبل سودا بود و دراد و مهبل
 وی نیکو بود سقویا مهبل صغرا بود شربت از مغز آن از طسوجی تاد و دنگ و از
 مرکب از طسوجی تا یک دنگ سکنجین مهبل آب زرد و بلغم لزج و رطوبات
 غلیظ بود و شربت از یک درم تا یک مثقال بود سلق الکرا آب وی باد و مهبل
 سیاض منده بلغم بیرون آورد و چون درده درم آب وی نیم درم غار بقون حل
 کرده خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد سنا مهبل مره صغرا و مره سودا و بلغم
 بود شربت در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم و از جرم او سه درم سودا
 مهبل بلغم و خلط خام شربت از او اگر شاخ خورند یک مثقال و اگر با غیر ترکیب
 کنند نصف مثقالی شربت فعل او از ترخین اقوی بود صبر مهبل صغرا
 بود و رطوبت و بلغم از سر و معاصل جذب کنند شربت از مغز وی از نیم درم
 تاد و درم بود و اگر با کرا و به از دو دنگ تا نیم درم غار بقون مقطع و مهبل
 اخلاط غلیظه و سودا و بلغم بود شربت از او یک دنگ نیم تا نیم درم بود
 قش از الحار عصاره غیر آن مهبل اخلاط غلیظه و بلغم خام بود شربت
 از آن عصاره یک دنگ یا دنگ و نیم است قوطس کم نرم کند و اگر به درم
 از وی گوشت در شیر مالند و بیاض مهبل خلطهای سوخته بود و شحم الریس

کویه مهل بلغم سوخته بود و این ماسک کویه مهل کمیوات غلیظه بود شربت از وی
ده درم تابیت درم بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشاند و در دست بماله
و صافی کند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کند و بیاضامه قنطاریون و قتیق
مهل خام و آب زرد بود و مره صفر که با بلغم آمیخته بود بر آنه قیوم مهل
صفر بود و زرد مهل سودا بود و مره خلط غلیظه که با خون آمیخته با بلغم
آب وی مهل صفرای سوخته بود صاحب مناج کویه شربت از وی سی درم
با نبات بی آنکه بجوشاند و غافقی کویه شربت از وی چهل و نیم مثقال و نیم با
بابیت درم نبات نیمه اگر بجوشانند قوت وی ضعف شود و نبات
مهل خون بود و آن دانه و آن حب الملوکست اگر موت دانه از دانه
و فرو بر نه مهل بلغم و مره کمیوس مای بود و لیکن آب سرد از بی آن بیاضامه
و اگر بجای نه تنها مهلی قوی بود زیاده از نیم دانه بایه خورد و اگر درست
بر نه مهلی باعتدال بود و از بیون مهل ماء اصغر بود خاصه چون بر بود در موسم
کل و آن مهل سودا بود که مناسب با و شربت آن از دودنک بیاضامه خورد
و غیره بر بایه خورد و در جوف کوفته نه در غایت کثیر اضافه و بر و عن بادام
شیرین چرب کشته و بادویه مصلی مثل ترب و افیمون و هلیل زرد و ورق کل

و رب السوس و کون کرمانی و نمک هندی سیامینه دوا سی موافق بود چنه
علل مره سودا که با مهال سیر و ن برد و اگر خوانند که آب زرد بر آنه مدبر وی با
و نوبال النخس و اسارون و مر صافی و سکنج و نمک هندی و هلیل زرد و تخم
کر و سبتانی و عصاره غافق و عصاره افستین و سنبل و مصطکی و نمک
و آب عنب الثقلب و رازیانه تر که گرفته باشند و چوشانده و صافی کرده
بیاضامه و اگر طبیعت محکم بود مغز خیار جنبه با آب بقول که گفته شد زیاده
مهل آب زرد بود و غلاط غلیظه بزدايه و شش بلغم کند و پاک گردانده و کم
بر آنه شمش مهل صفر بود و سودا مننه بود غلاط را و بکه از آنه و مهل
بلغم عمن خام بود شربت نیم درم بلغم هندی مهل سودا بود و ریتوع مهل بلغم و
اخلاط غلیظه بود و اسه اعلم و در حیات ادرجه تبار بلغم در آخر
آن با سکنجین نافه بود استر غار بت ربع که از عفونت بلغم سوخته بود
بیرد افستین تبای کهن را نافه بود انچه الارب اگر مقدار با قلابی با شراب
قوی یا شامه بت ربع را نافه بود اهلبلج کبابی تبای کهن را نافه بود با بونه اگر شربت
آن بکیرنه و با نبات نیمه تبار خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و سودا دارد
بزرگ و بزرگ در آن تبای حاره را نافه بود بر الحاض و درم از وی تب

و مطبوخه راناف بود بزر الکثوث تبار مرکب از بلغم و مره صغیر راناف بود
بزر الحف رتبی صغیری راناف بود بزر البطح تباری حاره و تری را که ماده آن
سوخته بود نافع بود سطح رقی تباری محرقه راناف بود بقل الحماجه تباری گرم بود
نمره ی تبار راناف بود جد و ارتب ربع راناف بود سر و در و دنگ باطل
کرم به بند بعد از تنقیه صفت روز نافع بود حب الفرج که درم تباری صغیری
راناف بود خیار تباری محرقه راناف بود در حینی بکیرم به تبار راناف بود تباری
دیو و تباری صغیری راناف بود رازیانه بری وی تباری فرمه راناف بود و از آدم
مرویت که مرکب از اول حمل تا اول سرطان این سه صبر بکیرم رازیانه
با کیرم قند سنوف سار و طعام مضی شود و هوامس وی ضعیف شود اگر چه
بر طبعی سیده با رمان حامض تبار راناف بود رازانه طویل اگر بار و غن بر
بدن طلا کتد تبار راناف بود سپستان تباری گرم که ماده آن خون یا صغیر یا بلغم بود
نافع بود سمک در سکنج نخته تباری صغیری راناف بود ش بهواج آب طبع
یا نفع وی تبار صغیری راناف بود شاه تره تباری کهن راناف بود شوش چون
سحق کرده با کچن بیاض منده تبار ربع راناف بود صمغ اللوز تبار دق راناف بود
طبا شیر تباری حاره راناف بود طین ارمنی حبه تبار و بابی عظیم نافع است

حلیت تبار را
نایت نافع بود
فردی و سوال از وی
بهای کهن راناف بود

عصاره

عصاره غافق چون باب شاه تره و کچن بیاض منده تباری کهن راناف بود
عصاره انستین تباری کهن راناف بود عظام اگر استخوان مرده سخت کتد و بخورد
صاحب نب دهنه چنانچه اند نافع و مجربست غاریون چون پیش از نوبت
تبار شراب بیاض منده تبار کهن راناف بود فوج منهری طبع آن ناقص راناف بود
و منبرج سرد غن وی بچن قسح چون با جواب یا ماشی مقشر و روغن بادام شیرین
بیزنه و بخورنه تبار گرم راناف بود و چون در خمیر کهنه در میان آتش نهاده تا بریان شود
و بیرون آورده داب آن بکیرنه و با قند بیاض منده تباری سوزان گرم ساکن کتد
قطه چون باز تبار بر بدن بمالند نافع بود ناقص را اما باید که پیش از وقت نوبت
بمالند قند شح اللوز کوبیده گوشت دی تباری فرمن راناف بود کرفس
ورق دی چون بیاض منده تبار یا آب ورق رازیانه تبار بلغمی راناف بود کوبیده
تخم وی اخوی بود از ورق کشک الشعیر دفع تبار کتد کتد قاق وی تباری بلغمی
راناف بود لبن البقر و لبن المعز مردو تباری کهن راناف بود موم سیاهی
جمله دفع تبار ربع کهنه سر و زخم دنگ در آبی که باد آورد در آن حبه باشد
بیاض منده نافع بود ماشی در تبار حار با بقل الحما و کامودا سفایاج نیکو بود
ماء الشعیر تباری حاره راناف بود و اگر بلغمی بود با کرفس رازیانه نافع بود شمش

نفع وی تبای حاده راناف بود ناخواه تبای کهنه راناف بود و در دم اورد
حرارت بت ربع راناف بود هفت بابت راز امل کند و تبای دراز را نیکو بود
چون آب وی بجوشاند و کف بگیرد و با کهنه پاشاند اما مرکبات
جوارش کمونی تبای بلغمی و سودا سی راناف بود جوارش طباشیر بت حاده
راناف بود معجون سترط بت دق راناف بود معجون حلیت بت ربع راناف بود
معجون قباد الملک تبای کهنه راناف بود معجون فودنجی تبای بلغمی و بت ربع
راناف بود ارستون کبر تبای غلیظ و ربع راناف بود ارستون صغیر بت
ربع راناف بود معجون یا قوت حیات مرمنه راناف بود معجون ارستون
حبه حیات نایبه پیش از وقت نوبت یک ساعه بخورند نافع بود یاد مهن
ربع و بلغمی راناف بود و ~~حکایت~~ بت ربع و بت بلغمی راناف بود معجون تربیانی
کبر و صغیر تبای سرما و بلغمی و سودا سی راناف بود مطبوخ غلظت ^{دواء الکبریت}
بت سرما و بلغمی و سودا سی را آب کرفس آب رازیانه خوردن نافع بود
کل کلان بت کهنه راناف بود معجون هور موس حبه بت فاطر خوردن
راناف بود قرص کل بزرگ و کوچک حیات بلغمیه کهنه را و تبای سودا سی
و غب راناف بود قرص کافور ~~حکایت~~ راناف بود و التهاب بت اسود دهنه قرص

حرف

بہائی

تنهای مطبوع صفراوی و دوسوی راناف بود قرص رزشک بزرگ کوچک تنهای
 بلغمیه و تنهای کهنه راناف بود قرص رونیه تنهای کهنه راناف بود قرص غاف
 تنهای کهنه و ربع راناف بود قرص فستق تنهای بلغمی راناف کند شراب ریاس
 و شراب لیمو شراب نیلوفر و شراب غاب تنهای حاده صفراوی راناف بود
 سکنجبین بزوری سرد معدل تنهای مرکب راناف بود ربوب غوره و آلودانار تنهای
 حاده راناف بود مطبوع غاف بت ربع راناف بود مطبوع الاصول بت
 بلغمی راناف بود و اسهال بااصواب اسهال شش در کلمات
 کثیر لا کثیر لاسمال در اکثر اوقات فصل چند فصل اول در اعمال
 شربت حمص قند صافی کرده یک من بقوام آورند و از آتش فرو گیرند و فصل
 پنج مثقال آب حمص در آن ریزند و اگر انگشت پنج خواهند آب حمص در شربت
 بریزند تا دو جوش بریزند شربت لیمو قند صافی کرده یک من آب لیمو یکی را یک
 یکو شاند و بقوام آرند بلکه من درین اصل من قدیم بعد است و مقدار
 آن صد و هشتاد مثقال است شربت الومین الوسیاء صد عدد غاب
 دانه بیرون کرده سی عدد خرما می پود پاک کرده صد و هشتاد مثقال
 ترتبه سفید گلکوک نیم کوفته دو و قیه ترتبه راجد اکانه در صره بنه دمه درخ

اینست تاریخ این رخ
 بنظر محو شده تا نصف
 آمد و باد و فرقه صفات
 بتوان آوردند

آب پیرنه تا دو بهر برود و ببالا نهد و سی استیر ترنجبین و نین شکر بر افکند
 و بقوام آورد و دیگر دم ستمونیا و نیم درم زعفران در وی حل کنند شربتی حلیم
 شربت نارنج آب نارنج یکم چوب کشانه تا نصف آید باد و من قند صاف
 بقوام آوردند شربت تمهیدی تمهیدی رزد پاک کرده از دانه و خوشه
 در چهار من آب چوب کشانه تا باد و دنگ آید صاف کتد باد و من قند صاف
 بقوام آوردند سکنجبین لیمویی از به اصغفانی خوب از دانه پاک کرده آب یکم
 و یکمن آب به با یکمن قند صاف و نیم چهار یک آب سرکه و نیم چهار یک آب لیمو
 بقوام آوردند شربت انار ترش آب انار ترش یکمن چوب کشانه تا باد و من
 آید و با نیم قند صاف بقوام آوردند شربت توت یکمن توت سیاه در
 پنج من آب پیرنه تا به دو دنگ آید فرو گیرند و به دست بمالند و صاف کتد
 با یکمن نیم قند سفید بقوام آوردند شربت ریاس از ریاس قلاتی خوب
 روغن بنفشه از دو بکار و جوین پاک کند و بهاون سنگی یا چوبی بکوبند و
 آن بگیرد و در ظرفی چینی کند و در دانه زمانی که در ده ته نشیند دوم نوبت
 آید صاف آن بقمع چینی کند و در دانه تا در آن بشیند دگر بار بعدی
 دیگر ریزد و همچنین آن عمل میکند تا آن آب بغایت صاف شود بعد از آن

ازان

ازان آب با یکمن قند صاف در دیگی سنگی بقوام آوردند شربت عذره آغوره
 صاف کرده چوب کشانه تا باد و دنگ آید و با مثل آن قند بقوام آوردند شربت سیب
 سیب اصغفانی شیرین از پوست و دانه پاک کند و بکوبد و آب آن بگیرد و با یکمن
 سیب و نیم قند بقوام آوردند سکنجبین ساده قند صاف کرده با آن مقدار
 آب سرکه مناسب حال باشد یعنی معده اری سرکه در آن میریزد و می چشد و دگر
 اضافه میکند تا آن زمان که طعم مطلوب در آن بیاید و کلاب چندان اضافه کند که
 کل در آن بنماید در دیگی سنگی بقوام آوردند شربت انار عذب چوب کشانه تا
 آید و یکمن آب با یکمن قند بقوام آوردند شربت انار عذب چوب کشانه تا
 سیب شیرین است دم نیم کوفته شبانه روزی بخوبی ته پس ببالا نهد و با
 یکمن قند بقوام آوردند شربت صندل صندل سفید مقاصی بوسمان رسیده
 و بیت مثقال ازان در حل مثقال عرف کل خوب است که شبانه روز پس ببالا نهد
 و با یکمن قند صاف بقوام آوردند شربت عناب جرجانی یکی را یک در دو من
 چوب کشانه تا باد و دنگ آید در دست بمالند و ببالا نهد و صاف کتد و با یکمن
 صاف بقوام آوردند و اگر بالنکو تازه نباشد بالنکو خشک چهل مثقال در یکمن آب
 پیرنه تا باد و دنگ آید صاف کتد و با یکمن قند صاف بقوام آوردند شربت لیمو

در دیگی سنگی بقوام آوردند شربت عذره آغوره
 سیب اصغفانی شیرین از پوست و دانه پاک کند و بکوبد و آب آن بگیرد و با یکمن
 سیب و نیم قند بقوام آوردند سکنجبین ساده قند صاف کرده با آن مقدار
 آب سرکه مناسب حال باشد یعنی معده اری سرکه در آن میریزد و می چشد و دگر
 اضافه میکند تا آن زمان که طعم مطلوب در آن بیاید و کلاب چندان اضافه کند که
 کل در آن بنماید در دیگی سنگی بقوام آوردند شربت انار عذب چوب کشانه تا
 آید و یکمن آب با یکمن قند بقوام آوردند شربت انار عذب چوب کشانه تا
 سیب شیرین است دم نیم کوفته شبانه روزی بخوبی ته پس ببالا نهد و با
 یکمن قند بقوام آوردند شربت صندل صندل سفید مقاصی بوسمان رسیده
 و بیت مثقال ازان در حل مثقال عرف کل خوب است که شبانه روز پس ببالا نهد
 و با یکمن قند صاف بقوام آوردند شربت عناب جرجانی یکی را یک در دو من
 چوب کشانه تا باد و دنگ آید در دست بمالند و ببالا نهد و صاف کتد و با یکمن
 صاف بقوام آوردند و اگر بالنکو تازه نباشد بالنکو خشک چهل مثقال در یکمن آب
 پیرنه تا باد و دنگ آید صاف کتد و با یکمن قند صاف بقوام آوردند شربت لیمو

ملیون سی شغال در دو من آب بپوشاند تا با نمین آید و با یک من قند صاف
بقوام آورد شربت ترنجبین شش مثل ترنجبین پاک کرده آب با ترنجبین
بپوشاند تا بقوام آید شربت بخت بخت تازه بکمی ریگ پزیده در
چهار یک آب نادر و دنگ صاف کتد و یا ممکن قند بقوام آورد و شربت
خشیخ بزرگ صد عد نیم کوفته در دو من نیم آب باران بپوشاند تا با دود و دنگ
و پیالایه و باد و من قند صاف بقوام آورد و شربت دیافنودا صد عد و خشیخ
بزرگ در دو من نیم آب بپوشاند تا با دود و دنگ آید و پیالایه و با یک من
میخچه بقوام آورد و در آخر زعفران کلنار دم الاخوین افاقا کثیر از سر یک یک
کوفته و نیمه در آن ریزد و فرو گیرد شربت کاو زبان کاو زبان خشک
آب صلیب آید با یک من قند صاف بقوام آورد و شربت عود عود خام ده درم نیم
یک درم قند فعل یک درم مصطکی یک درم جوز بوا یک درم تمام نیم کوفته در یک سبزه در یک
عرق کلایه ازند و در یک سنگین با نش بزم بپوشاند تا با یک چهار یک آید
فرو گیرد و یک درین عرق با لند پس این عرق با یک من قند صاف بقوام
شربت اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم عود الصلیب ده درم کاو زبان
در پنج درم تخم زازیان تخم کرفس تخم قطمی از سر یک یک نیم سبستان سی دانته قی

وصاف کتبہ
درمکتب کلاں اول کجواستہ پیر کجوا

11/23

سین درم شمشیر درم کل سرخ منت درم برسیاوشان ده درم چمک
 درم مجموع درش رطل آب بخوشانه تاباکت آید و پیالایه و باکب من
 صاف بقوام آورد میسب مطیب آب به و شیرین دور رطل صاف کرده باشا
 کهنه چهار رطل بزنند تا نصف آید کف آن بگیرند و صاف کتد و باز آتش نهند
 و دور رطل قند اضافه کتد و فو نفل بکدرم زعفران بکدرم زنجبیل بکدرم قزو بکدرم
 مصطکی دو درم نیم کوفته در کب بند دور در یک اندازند و سرعت در دست
 می مالند تا بقوام آید ریش خالص بکند نیم در شراب کهنه حل کتد و اضافه
 کتد و از آتش فرو گیرند و شربت زو فاعنا بسم الله پستان بنیاه دانه
 الجبر سیند دانه میویر طانی منقح بنیاه دانه بنفشه چهار درم برسیاوشان
 منت درم تخم خطمی بکدرم تخم خروید درم نیلوفر چهار درم کاد زبان بکدرم چمک
 خاشکیده پنج مثقال زو فای خشک شمشیر مثقال یک من قند صاف بقوام
 آورند شربت دنیا تخم کاشنی بیت درم پوست بچ کاشنی سی درم نیلوفر
 ده درم کاد زبان درم ورق کل سرخ بیت مثقال تخم کشوث در کتان بسته
 بکدرم ریونده حبیبی بیت مثقال ادویه بغیر ریونده در یک من آب بزنند تا بادو
 آید صاف کتد و با یک من قند صاف بقوام آورند و ریونده بکفی کرده در آن ریزند

در کمر آسوز
تا دو دامن آسوز
کنند و با

و از موهما نشین گفتا بکنند

و فرود گیرند شربت فواکه آب به آب سیب آب بلجی آب انار ترش آب انار
شیرین آب سماق آب رشک آب غوره آب لیمو کجوشانه تا با نصف آب
و بهر یک من آب پیش از آنکه با نصف آب نیم قند سفید اضافه کنند و
آورند شربت بزوری تخم کاشنی میت درم پوست پنج کاشنی سی درم
تخم کشوث در کتان بسته پنج درم رازیانه ده درم پوست پنج رازیانه ست
پوست پنج کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست پنج کرفس ده درم در یک
آب بنزد تا باد و تنک آید صاف کنند و با یک من نیم قند صاف بقوام آورند
شربت کل مکرر ورق کل سرخ بی دانه یک رطل در پنج من آب بکوشانند
چند آنکه صد مثقال آب برود صاف کنند و بنیم دیگر کل تازه درین آب
کرده اند از نه و چندان بنزد که صد مثقال دیگر برود و فرود گیرند و صاف کنند
و اگر بنیم دیگر کل تازه در آب دوم اند از نه و چندان بنزد که صد مثقال دیگر برود
صاف کنند و همین عمل کنند هفت نوبت هر نوبت یک رطل کل تازه در
آب بنزد در آخر دویت مثقال آب میانه این آب صاف کرده باد و من قند
بقوام آورند این شربت سهل صواب است شربتی از آن سی مثقال باد و مثقال کل
ساده و آب برف بخورند شربت اصول پوست پنج رازیانه سی درم پوست

5

پنج کبر بنده درم پوست پنج کاشنی سی درم پوست پنج کرفس سی درم رازیانه بیست
 تخم کرفس بیست درم تخم کاشنی بیست درم منقح بیست درم فقاخ ادر بیست درم
 اسارون ده درم در دوس نیم آب پزیده تا به دودنک آید صاف کتد و بادوس
 قند صاف بقوام آورند سکنجبین بزوری بار و تخم کاشنی تخم خیارزه تخم
 خیار بالنگ تخم خربزه از مرکب پنج درم پوست پنج کاشنی ده درم رازیانه سی درم
 نیم کوفته نیم کوفته در سه رطل آب و سی مثقال سرکه بخوبی است یکبار نرود
 بعد از آن در همین آب بخوشاند تا بادودنک آید صاف کتد و با یک من قند صاف
 بقوام آورند سکنجبین بزوری حار پوست پنج کبر پوست پنج رازیانه پوست
 پنج کرفس از مرکب هفت درم کرفس رازیانه انیسون تخم کاشنی تخم کسوت عصاره
 غاف از مرکب پنج درم ربونه صینی دو درم اجزا غیر ربونه در صد و چهل مثقال
 و نیم مثقال آب سرکه یکبار نرود بخوبی است بعد از آن پزیده تا بادودنک آید
 صاف کتد و با صد و نجاه مثقال قند بقوام آورند بعد از آن ربونه مسکوق در آن
 ریزند و از آتش فرو گیرند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاشنی تخم کرفس رازیانه تخم
 خربزه تخم خیارزه از مرکب نیم تخم خیار بالنگ پنج درم پوست پنج رازیانه دو درم
 پوست پنج کاشنی دو درم مجموع نیم کوفته در مقدار مثقال آب و ده مثقال آب سرکه

خ

یکشنبه زور نجوب شده بعد از آن بچو شانه تاباد و دنگ آیه صاف کتده
 بابی هشتال فتد بقوام آورده سکنجین ربونه ی تخم کاشنی تخم خرنه تخم
 خیار زه تخم خیار بالنگ رازیا نه از سر یک دم پوست بچ کاشنی بو
 بچ رازیا نه زرشک از سر یک بچ دم ربونه جنی هشتال جزا غیر ربونه در صه
 هشتال آب و ده هشتال آب سر که یکشنبه زور نجوب شده بعد از آن بچو شانه
 تاباد و دنگ آیه صاف کتده پس ربونه رابا آب شیر بکیرنه و در آن ریزنه و بکن
 قند بقوام آورد سکنجین افنیون افنیون نیاه درم باد و منی آب بیزنه تابا نیم آیه
 صاف کتده و با یک قند و بچ اسیر سر که بقوام آرند و اسیری چهار هشتال هم
 سکنجین عضلی چهار کی با عمل صاف کرده بکن بقوام آورده شربت افستین
 افستین رومی منت درم مصطکی چهار درم فجاج آذوقه ساج هندی سنبل برک
 کل سنج صبر ستوری غار بقون سفید از سر یک دو درم فطرها درم زعفران
 یک هشتال اولافستین و آذوقه ساج و سنبل و برک کل و فطرها درم هشتال
 آب بیزنه تاباد و دنگ آیه و صاف کتده و با یک رطل قند بقوام آورده و در فطر
 و غار بقون و مصطکی و زعفران این چهار مسحوق در آن ریزنه و فرو کیرنه شربت
 بلیزر و بشویند با آب گرم و در ظرفی جنی آب بر سر آن کتده و در آفتاب

سرکه عضله

صدر

آخر روز آن آب از او بکیرنه و نگاه دارند روز دیگر آب تازه بر سر بیلید کنند و
 در آفتاب نمند شب آن آب دیگر از او بکیرنه و نگاه دارند روز سوم
 بر سر بیلید کنند و تا شب در آفتاب نمند شب آب سوم بکیرنه یک رطل
 این آبها با یک رطل قند سفید و صد درم ترنجبین سفید بقوام آورده شربت کادی
 سرکه که نه رطل آب انار ترش یک رطل آب حاض آب عود آب ریاس
 آب توت شامی آب ساقی آب کاشنی آب رویه ترک آب که و آیه
 آب خیار که و آب عناب آب عدس آب تمومندی از سر یک رطل حو
 کادی یک رطل نیم صندل سنج اسیر صندل سفید یک اسیر آبها بکیرنه و در
 آبها بیزنه تابا نیم آیه و با رطل قند سفید بقوام آورده شربت انار منفع آب
 انار بکن با تش نرم بچو شانه تابا نیم آیه و بهر یک من آب انار نیم قند صاف
 کرده و نیم تغصاع اصاف کتده و بقوام آورده و در عروق لموق
 یتان و دست دانه مویز طایفی منتی بیت درم فلو خیار جبره هشتال هم
 خواشیده نیم کوفته چل هشتال مجموع درشش رطل آب بچو شانه تاباد و دنگ آیه
 کیرنه و در دست مالند و صاف کتده و با نیم قند صاف بقوام آورده لعوق زوفا
 بچ سوسن آسمان کون بیت درم روغای خشک بیت درم نیم کوفته با رطل آب بچو شانه

بچ کتده کادی فصل

تازه خوب بی چوب زمانی در کلاب خوب است و باقیه نیزه و بسیار نیزه
تا پنج نشود لمبو مری لمبو پاک کشته از پوست در کما دور و ز رگ کشته تا قیده شود
بعد از آن بچوشانه و در آب سرد اندازد و قند بقوام آورد و لمبو در آن اندازد تا باغ
ترتیب نارنج به سوز لیمو کشته آلی بآلی مری از چوب پاک کشته و کلاب بشوید
و قند بقوام آورند و آلی بآلی در آن اندازند و زرشک مری زرشک تازه خوب
خشک یا تر در دست پاک کنند و در قند که بقوام آمده باشد ریزند و کلفت کل
لیکن ورق کند و باد من قند بکوبد و در ظرفی بافتاب نمند و کرباس درش
بند و در حبه روز قند صاف کرده بقوام آمده بر آن می ریزد و بکنج چوبین
بیکد گرم نیزه تا صبح روز بکشد و باید که قند از اول تا آخر چهار من با کل انگلیس تخمین
فصل در حشرات جوارش عود خام بچرم پوست برنج و در دست مصطکی
دو درم با لیکن نبات نیزه و در روی سنگ ریزند جوارش ساق ساق و شغال
حب الاسر یک مثقال انار دانه ترش و شیرین یک مثقال عنقوب نبطی مثقال
صمغ عربی و کلنا را از مرکب نیم مثقال کوفته بخته کلاب رشته با سوف
اگر سوف خورند دانه خوره و پست کنار بر آن فرغ کنند جوارش آمله آمله در شیر
خوب سیده بلیت درم با یک من قند بروی سنگ ریزند مرکب آمله درم

دو درم

دو درم عود و دو درم زرشک منقح درم پوست بیرون پسته دو درم پوست
درم کشتی خشک دو درم قند لیکن کوارش عنقوب قند سفید پاک بقوام آورند
و فرو گیرند و یک مثقال عنقوب شرب در آن اندازند و به تیر حل کنند و بروی سنگ
کوارش زرشک زرشک تازه بغایت سرخ بچوشانه و داغ کند و پیالاید و باقیه
بقوام آورد کوارش مصطکی قند سفید با قوام آورند و لیکن با صیل مثقال کلاب
و مثقال مصطکی بر آن باشند و بروی سنگ ریزند و اگر لمبو می خواهند آب لمبو
باقی بقوام آورند و مصطکی در آن ریزند کوارش انار بطریق کوارش زرشک
بیزد کوارش خشک هیل قاقله و زنجبیل و اجینی از مرکب دو درم عود هندی است درم
زعفران دو درم مشک نیم مثقال قند نوزن ادویه عمل نوزن سه برشته و یکارانه
کوارش زیره زیره کرمانی سیاه در سرکه خوب سیده یک شبنم روز در سرکه
خشک کرده یک رطل فلفل با بچه درم زنجبیل است درم بوره ارمنی نیم درم
قند سفید یک من کوارش خوزی دانه میوین که از سرکه بیرون کنند و کل حب الاسر
نیاه درم عنقوب و کلنا رو کزماز و ناخواه از مرکب دو درم کوفته و بخته در عسل برشته
وانه اعلم فصل در سفوفات سفوف لولویی ناسفته چهار درم بدست
کلنا رطب شیر سفید عنقوب کل ارمنی از مرکب دو درم کل قهرسی کل محتوم از مرکب

کندر

بلیت درم

بلغ

یکدم تخم کل صندل سفید نارنگ بریان کرده تخم حاض بلوط بریان کرده تخم مورد
 است کنار آرد سنج کشنه خشک بریان کرده انار دانه صمغ عربی بریان کرده سماق
 رز شک مر یک دم مصطکی یکدم جو بریان کرده بل شیرین بارتنگ تخم تورک
 بریان کرده هر یک دم که باد و دم نکو بریان کرده ~~درم~~ درم افاقا
 مغول دو درم ادویه بکوبند بغیر بارتنگ و نکو سفوف شسته بکوبند و بجا
 نشسته تخم حاض رز شک بارتنگ صمغ عربی بریان کرده کل ارمنی طباشیر سفید
 مجموع تخمها بریان کرده تخم حاض نیم کوفته کنه وضع و کل ارمنی و طباشیر بکوبند
 و اخراست وی با سفوف انار دانه انار دانه ترش بریان کرده انار دانه
 بریان کرده تخم مورد بلوط سماق زیره کرمانی است کنار است سنج کشنه خشک
 بریان کرده غروب شامی از هر یک دم سفوف عود یک مثقال سفوف زنده
 سفوف الطین نکو بریان کرده تخم تورک بریان کرده بارتنگ بریان کرده
 صمغ عربی بریان کرده کل ارمنی طباشیر سفید صمغ و کل ارمنی نیم کوفته کنه و تخمها
 ترک کنند و خلط کنند سفوف غروب غروب بنطی منق زیره کرمانی سماق است
 دانه مورد بلوط کشنه خشک بریان کرده مصطکی اخراست وی یکدم کوفته
 و خسته سفوف سارده سفوف ~~تخم~~ تخم تره تره بریان کرده یکبار زنده

معلی

مدبریت مثقال تخم کنه نادر مثقال تخم تورک ده مثقال بلبله سیاه در روغن
 بریان کرده ده مثقال مصطکی یکدم سفوف رز شک زنیان سماق زنجبیل
 انار دانه رز شک است کنار را برابری یکدم کوفته حبه سفوف عود مصطکی کنار
 عود خام قرنفل مر یک دم فند سفید سی درم سفوف کته سفوف
 سرطان سرطان نهی سوخته ده درم کل قیر سی کل ارمنی خشتی سفید
 سیاه مغز تخم حیار بالنگ مر یک دم کثیر اسی درم کوفته و خسته سفوف زنده
 سفوف سورجان سورجان مصری موت درم پوست بلبله زنده موت مثقال
 سنا یکی ده مثقال بوزیان سه درم ورق کل کسرین نه مثقال پوست کبر
 مثقال زعفران یکدم مغز بادام سه درم محمود بریان کرده یک مثقال تخم
 شقی کشته فصل در اقراس قرض کبر پوست کبر تخم سم انگشت
 فنفل اسود اسارون رزا و نه طویل سبیل مر یک چهار درم زعفران یکدم
 کوفته قرض سارده مر یک مثقال قرض رونه رونه چینی درم سبیل
 دو درم مصطکی عصاره غافق افستین روی رازیانه انیسون مر یک دو درم
 باب کربس قرض سارده قرض یک مثقال قرض افستین انیسون افستین
 اسارون تخم کرفس بادام مغز اجزا برابری یکدم کبر قرض سارده قرض

مکن کرد

لله ارحم الراحمین
و درم باید

تشریح

پوست بیلید زردی درم سفید خشک بخورم سینه درم رب السوسن کشتال
 محو در بریان کرده آب ازبانه قشر صندل قرص کل ورق کل سیرج محو درم
 سنبل چهار درم طباشیر سفید یک مثقال عصاره غاف مثقال درم کوفته
 و بخت آب حب زنده قرص سنبل افیون تخم پنجه پوست پنجه لعل اجزا
 برابر یکدیگر قدری زعفران آب رو باه ترشک یا آب کامو قرص زنده قرص
 طباشیر مکی طباشیر سفید چهار درم تربچین سه درم مغز تخم خیار زده دو مثقال
 مغز تخم خیار بالنگ مغز دانه کدو مرکب دو مثقال نشاسته صمغ عربی کثیر
 خشی کش سفید مرکب یک درم کوفته و بخت بالعب سنکو قرص زنده قرص
 طباشیر محک صمغ عربی بریان کرده تخم حاض بریان کرده نشاسته بریان کرده
 ورق کل سیرج ساق زرشک منقعی طباشیر سفید کل ارمنی مرکب ده درم کوفته
 و بخت و بخت کل قرص زنده قرص فوه که سبز زیت یکبار زده فوه دوازده
 پوست پنجه کبر زراوه به طویل ابرس مرکب دو درم کوفته و بخت در سکنجین قرص زنده
 یک مثقال باطنج انیسون و طنج پوست پنجه کبر دهند قرص طباشیر کافوری
 طباشیر سفید ورق کل سیرج تخم کامو تخم تورک ساق مرکب سه درم
 صندل سفید مرکب نیم مثقال تخم خیار زده تخم خیار بالنگ یک مثقال

افیون

افیون نیم درم کافور نیم درم بلعاب سنکو صندل زنده قرص کبر با کبر با
 سوخته مر و اید ناسفته تخم تورک مرکب محو درم شاخ کادو کمی سوخته تو
 تخم کثیر اصمغ عربی مرکب سه درم کثیر بریان کرده شش درم خشی کش سفید
 و دغ سوخته مرکب سه درم تخم سنک محو درم کوفته و بخت بلعاب سنکو قرص زنده
 قرص کل کلنار قرط ساق بلوط بریان کرده است کنار دانه مورد مرکب
 ماروی بریان کرده مطفی سه درم کوفته و بخت آب بارتنک یا آب سب
 یا آب کلنار سرشته قرص زنده قرص یک درم فضل در معاجین سنجون
 بنجاق بیلید سیاه ده درم پوست بیلید کالی پوست بیلید آله مغز تخم
 مرکب ده درم اسطوخودوس سفاح فستق تریه سفید غار بقون سفید سنگ
 لار و در مرکب محو درم محو درم بریان کرده سه درم غسل صاصد و بنی و درم
 معجون زنده معجون سورجیان سورجیان مصری سی مثقال فلفل سیاه
 دار فلفل برک حنا مرکب دو مثقال زیره کرمانی شیطح هندی مرکب دو درم
 پوست پنجه کبر دو مثقال تریه سفید حبل درم زنجبیل موت درم بورید
 محو درم سقونی سه درم پوست بیلید زرد پنجه مثقال کوفته بخت بلعاب سنکو
 آن غسل کوفته برشند معجون کالک بزر البه مغز درم زبانه مغز

مغز خیار زه پندرم بخم حاض سه درم مغز طعوز به بریان کرده مغز ق
 بریان کرده زعفران از هر یک سه درم حب کاج گنج بیت به دانه کثیرا
 چهار درم کوفته و بختنه بعل رسته محون به گرم محوده ده درم تربه سفید
 ده درم مصطکی قوئل فلفل دار فلفل رخیل قزوین و بوانه و حب کدو
 قاقول و زعفران هر یک دو درم عصیر به شصت مثقال غسل مصنی شفت
 مثقال آب به و غسل خلط سازنه و بگوشتان تا با نصف آید و ادویه کوفته
 و بختنه در آن رسته نوع دیگر یک عدد به گرم در خمیر کمر نه و پزند و چهار درم
 از گوشت آن به بساتند و بگویند و دنگی فلفل دنگی محوده و دنگی رخیل
 در آن رسته محون غله ای توره ارمنی کون کرمانی و فطر السوسون رخیل
 فلفل سفید هر یک دو درم نیم محوده بریان کرده پندرم مغز بادام پنج درم
 برک سه اب ده درم ادویه جمع کتد کوفته و بختنه و از بیت عدد در خواست
 بیرون کتد و در سرکه شراب رسته و ادویه در آن حل کتد محون با
 سنار یکی پندرم ترخیل یک رطل شیر خشک سی درم شفته نیلو فرورق کل
 بالنگوا از هر یک سه درم سرش دانه بیرون کرده یک رطل ادویه رسته
 فصل در صوب حب ایاره ایاره فیترا ایک مثقال تربه سفید کدو

محون به نرم
 سایه نرم

حب النیل نیم درم انیسون نیم درم غاریقون سفید یک مثقال نمک هند یک نیم
 باب رازیانه حب زنده حب صبر سقوطی یک مثقال تربه سفید یک درم
 حب النیل نیم درم غاریقون سفید نیم درم انیسون نیم درم شحم خنظل یک درم نیم
 نمک هند یک درم نیم مقل دنگی کثیرا یک درم نیم باب کرفس حب زنده حب کافور
 که بادها شکند و آرد و بر آرد و طبع فرو آورد و قوئل یک کدو بکر نه رخیل قوئل
 دار حب فلفل دار فلفل نار شک مصطکی هر یک مثقال استویا موت مثقال
 شکر موت مثقال حب زنده خود یک حب یک حب کلس اجانه کدو حب کاج
 صبر سقوطی یک مثقال تربه سفید یک مثقال مانی زهره یک مثقال حب النیل
 نیم درم غاریقون نیم درم کثیرا ایک دنگ شحم خنظل یک درم نیم نمک هند یک درم نیم کوفته
 و بختنه باب کرفس حب زنده حب شفته شفته دو درم تربه سفید یک درم السوس
 نیم درم پوست بیل زرد نیم درم انیسون نیم درم محوده بریان کرده نیم دنگ حب باب
 زنده حب السعال که آن السعال گرم باشد مغز بادام مغز خیار نیم درم
 خیار سن شسته صمغ عربی خشی شش سفید رب السوس هر یک یک درم
 با فلا متعشر درم بلعاب شکو حب زنده حب السعال سه درم تربه سفید
 صنوه آن شسته صمغ عربی و رب السوس اجامه حب زنده حب السعال

یا پس

[illegible]

دودرم آله چهار درم طباشیر سفید چهار درم کاوزبان یک درم تخم کاشنی دو درم
در دنج عجبزی یک درم افستیمون یک درم برک کل سرخ سه درم رزینا ده درم
تخم بالنکود دو درم فرخنگ دو درم زعفران یک درم عنبر استهب یک درم کافور نیم
مک بتنی یک درم دیم خود خام نیم درم کشنیر خشک دو درم خشی شس سفید دو درم
سنگ دو درم کل ارمنی دو درم رز ورق یک درم نقره ورق یک درم لعل نیم مثقال کوه
نیمه شراب خالص برشته معجون یا قوتی مر دارید ناسفته شست درم به
چهار درم یا قوت رمانی دو درم مرز مجلول یک مثقال نقره محلول یک مثقال لاجورد
یک مثقال لعل سه درم عقیق سه درم سنگ شیشه سه درم طباشیر سه درم
صندل معاصر نیم درم کبر با یک درم کل نیلوفر یک درم زرنک منقعی یک درم صندل
دو درم کل محتوم دو درم کشنیر خشک سه درم تخم کل سه درم ساج بندی رمانی
رزینا یک درم در دنج عجبزی یک درم خود خام سه درم پوست ترب سه درم کافور
سه درم بهمن سفید دو درم بالنکود دو درم ریونہ صنی دو درم تخم کاشنی سه درم
کافور سه درم عنبر استهب سه درم مک نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم
بطلیه کابلی یک درم عرق کل کین نبات مصری یکین شراب سیب ده مثقال
آب رعد ده مثقال دارو کوفته و نیمه نبات در کلاه بکدازانه و در آب

اور در وقتیکه که

و آب انار با آن بقوام آورند و دار و نادران برشند و در ظرفی چینی نگاه دارند
 چهل روز در میان بچونند دوازده المک شیرین مروارید ناسفته که با سه ابرشیم
 مغز زرباد در و پنج مغز یک مشک یک مشک به همین سبیل مرکب درم فاقه
 قرقل ساج مندی دوا لی جنبه ستر مرکب بکرم دار فلغل نیم درم شکم
 کوفته و بخته در عسل گرفته سه وزن برشته دوازده المک نیم درم
 مشک ترکی ساج مندی مرکب دودم زعفران زینان تخم کرفس مرکب چهار درم
 صبر سقوطی مرث درم افستین رومی مرث درم ربوید حی شش درم جنبه
 نیکرم مصافی دودم ادویه کوفته و بخته مرکب از نه مصافی کنند و با عسل کف گرفته
 مثل ادویه برشند لبوب مغز سبب مغز فندق مغز بادام مغز طغوز
 مغز بن حب الزم مغز کردکان مغز حب القمل نار کیل مرکب نیم مشک حخته
 ده مشک خشک کس خیه سه درم خولجان مشکال کج در حنی شش قفل
 نودری زرد و سبز کا و زبان سان العصا نیر بابونه قرچک شک
 درم نیم تخم شلغم تخم بلبلون تخم کز مرکب نیم مشکال بوردان مشکال زرباد
 زرباد درم زعفران یک درم قند سفید یکم برشش غشا فلغل سفید
 بزر الینیت مشکال عا فرقه حاک مشکال افیون ده مشکال زعفران نیم درم

کر

یک مشکال فریبون یک مشکال با عسل کف گرفته برشند در میان شش ماه
 نهفته کونی زیره کرمانی دو رطل فلغل سی درم زنجبیل چهار درم و رقی
 خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیمه رومی چهار درم دار حنی چهار درم فقه
 چهار درم حب بلبلان چهار درم سبیل چهار درم مصطکی چهار درم کوفته و
 با عسل کف گرفته برشند تریاق اربع خطیا نارومی حب الفان
 مصافی زراونه طویل اجراسادی با عسل کف گرفته برشند مشرود بطول
 مصافی زعفران غاریقون سفید زنجبیل صمغ بن کثیر امریکه درم سبیل
 کندر خردل حب بلبلان سطوخ دوس اذخره طاجان بومعش ارد
 بار زرد راتنج دار فلغل جنبه ستر جابو شیر مرکب مرث درم سعد ساج
 سلیمه فلغل سیاه سورنجان عنبر سید تریاک تخم کزبری اکلیل الملک حنطیا
 روعن بلبلان فریبون ورق سداب تخم اب از مرکب مرث درم فلغل
 سفید چهار درم اسحق نار دین مصطکی صمغ عربی تخم کرفس کرویای سری افیون
 تخم رازیانه ورق کل سرخ رنگ مرکب نیم درم ایسون اگر ترکی سکنیه
 اسارون مرکب درم افاقا ناف سقنقور هوفار یقون مرکب چهار درم
 فوسه درم مرث درم صمغ در شراب کانی حل کنند و ادویه دیگر کوفته و بخته با

بسم الله الرحمن الرحيم

تونس - ١٠٠٠

ولدت في سنة ١٢٨٥ هـ

دەقان

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, appearing as bleed-through from the reverse side of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, appearing as bleed-through from the reverse side of the page.

کتابخانه

روزه سم و زرق

سرفراز

بگیرند شونیریت درم مغز بادام تلخ سی درم مردوباسم بگویند و روغن
بکشند روغن عتوب رزائنده حج خطبانا سعد پوست پنج کرم
وقیه روغن بادام تلخ یک رطل درشت کتند و در آفتاب بنهند و صاف
کنند و بهر یک رطل ده عتوب دران اندازند و سرشت بگیرند و در آفتاب
آهلیزه روغن گل سرخ گل پنج یک رطل چهار رطل روغن کنجد بر
آن کتند در قنیه و چهل روز در آفتاب پرورند روغن ریاحین مثل گل
سفید و باسین و خیری و سوسن و نسرب و زنبق همه بطریق روغن گل
ساخته گیرند روغن ریاحان آب ریاحان یکین روغن کنجد یک چهار یک آب
پنج چهار یک با هم بکوشانند چند انکر آب غامه روغن کدو آب کدو
تر یکین روغن کنجد یک چهار یک آب پنج چهار یک با هم بپایزند چند انکر آب غامه
روغن قطب بزرگ قوتقل ده درم سبیل سی درم پنج بندی مسویه سیاه
ابرقه دو الی قطار اسفک هر یک سی درم سبیل ده درم عیدان
ده درم مرصافی بجز درم مجموع نیم کوفته در آب صافی پنج من خوبانیده
بعد از آن بادوس روغن زیت یا روغن کنجد چند آن نیزند که آب سوزد و روغن
بماند روغن قط کوک مرصافی سبیل قطب بزرگ نیم کوفته کتند و در شراب

۱- ایک ماحول:

حل کتد و بجوشد تا آب برود و روغن بماند روغن بابونه بکوبند در سایه خشک
 کرده بپزند در روغن کنجد درشت کنند و در آفتاب بپاویزند چهل روز
 روغن شبت تخم شبت بپزند در روغن کنجد درشت کنند و در آفتاب
 آویزند تا چهل روز روغن مصطکی روغن کنجد نیم مصطکی در قلیان
 آویزند و با شکر نرم می جوشاند تا مصطکی بنیاری بکشد از روغن به آب به صد
 روغن کل سرخ بنیاه درم بام پیرنه و اگر روغن کنجد باشد شاید روغن صابون
 حنا بکوبند و صافی کنند و روغن کنجد در آن نهد و بجوشاند تا بقوام آید روغن
 حنطیا بابونه اکلیل الملک خشک نیم کوفته مرزنگوش دو الک سبیل و روغن
 مرکب درم حنطیا پانجم درم جوز بوبونه ان سور بنجان مرکب پانجم درم روغن
 زیت بارو روغن کنجد و سن علی الرسم باز نه مرکبات اختیارات روغن
 آب مورد تر سه رطل روغن کنجد یک رطل پیرنه تا آب نماند و در حال فرو
 از آتش پنج درم لادن در آن اندازند روغن نار دین نار دین و قیسه نیم کوفته
 کند و در یک رطل آب مرزنگوش بپاویزند یک رطل روغن کنجد بپاویزند
 روغن خسروچ به کرفس به رازیانه زینان زنجبیل خولجیان زیره کرمانی
 کروی از مرکب یک مثقال دانه خرد یک رطل جمیع بام نیم کوفته آب بر آن کتد و

حنا و قیسه دو ال قیسه
 سنگا رو قیسه سه
 تخم کرفس تخم رازیانه

تارو روغن بازده فصل درم مرسل موم صافی چارده درم روغن
 چارده درم جاد شیردود درم ریحان دود درم اشق منت درم زراوند دود درم
 لمان ذکر دود درم مرصاف دود درم بارزد و بیضه سائید مرکب دود درم مقل ازرق
 جبرار درم مراد اسنک چهار درم نیم روغن ریت بنیاه مثقال صمغ کاسر
 حل کتد مرسم داخل یون مراد اسنک یک قیسه در پائیل کند و دو قیسه و نیم
 زیت بر سر آن کند و با آتش شعله تا نیم شود و کمی میزد و کمی میزند تا
 مراد اسنک حل شود بعد از آن دو قیسه لعاب سحله و یک قیسه لعاب بررک
 و یک قیسه لعاب خطمی در آن ریزند و با سطم بقوام آرند مرسم اسفنج
 موم بنیاه درم اسفنج پناه درم روغن کل سرخ صد درم موم در روغن
 بکد ازند و اسفنج در دانه کتد و روغن و موم در آن ریزند و چهل و یک
 کل کا حور اضا که کتد و قیسه صلا به کنند مرسم شادانه روغن بنفشه مادام
 سی درم روغن کل سرخ سی درم عصاره لیمو سه لیس ده درم کل قیسه ده درم کل
 ارمنی ده درم کدینه شتره مثقال افیون یک مثقال موم سفید پانجم درم
 اسفنج پناه مثقال زعفران دو درم دارو با بغایت کخی کتد و موم در روغن
 بکد ازند و در دانه کتد و در دارو با نیک صلا به کند تا نیک شود مرسم زنجفر
 مراد اسنک پنج درم شمع ده درم کند و کوفته اشق مرکب درم علك البکم کشش

تارو

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

زنجفر منت درم ایچ سخی کرد نیست سخی کنند و موم و صمغ بزیب بارون
 کل و در تابستان بروغن کل دو مثل ادویه بکندارند و بر بام سخی کنند و موم قلع
 بیه ضوک بی نمک از غرق و دو شپد و پرد پاک کرده اول خرد بکوبند
 و بعد از آن کدانه و صاف کنند ازین روغن بود متقال و از زیت کهنه
 بی نمک صد و سی و پنج مثقال مرد اسنگ مثل زیت قطع طاری متقال
 مرد اسنگ و کلوطار کوفته و نیمه مثل غبار بار و غنها بامیزد و شاخ
 کل از خار و پوست پاک کنند و سر شاخ که لطیف تر است خود بکوبند و
 بار و غنها بپزند و نم بچوب کل در هم میزنند تا تمام شود و هر هفتم نوره
 ایک در یک کتان کنند و در آب شیرین می مالند چند آنکه در یک
 غیر سنگ و رمل غانه و آن آب بکداند تا ایک به ثانی پس این ایک
 در روغن زیت و در تابستان بروغن کل صلایه کشته بقوام نرم شود
 و هر هفتم خل مرد اسنگ کوفته و نیمه ده درم که چیل درم روغن زیت
 در ماون کتد و سخی کتد و هر هفتم با سلیقون زیت و رایتج موم صاف
 مرکب پنج استیر بار و دیار درم جمع کتد و بار و غن زیت دو مثل هم
 و هر هفتم زنجار و زنجار درم علك بطرم دو درم صمغ صندل و زنجار
 زنجار بکوبند و باقی ادویه در دو مثل آن روغن زیت بکدازند و باز زنجار صلایه

قلقطار

درم

چونیم و صابون شبت لحم و محقق قرقع اسرب حوت بکوبد و سر سوت
 و سفید اب قلعی و کندر ذکر و مرد اسنگ و مرصافی و اقلیمیا و اسق و
 جابو شیر و مصطکی از مرکب دو درم سه کرده کا و و رایتج و علك بطرم و
 مورد و موم سفید از مرکب دو از ده مثقال زنجفر و صمغ عربی از مرکب درم
 مرکب خوب باند و باشد که شراب خوب است و کوفتی بکوبند و بر سر هم
 سازند و هر هفتم که گوشت بزدیاند و قرقع و رطب را خشک کنند و در اسنگ
 پیش درم کلنا و دو سوخته سره زرد چوبه خون سیا و شانج کشته
 بسته شیب بمانی اقلیمیا فضا مرکب درم بی موم خردم زیت جمل درم
 و سیب درم و در جمل درم و زیت بقیار و قرقع و کشته جوش آب انکور متقال
 صد مثقال صاف کتد و دست من گوشت بره فربه در آن اندازند و
 مرغها مثل مرغ خانگی و کبک و کبوتر و طیه و کبک و امثال آنها و از
 سیب و و امرو و پاک کرد و مرکب درم من ادویه زنجبیل و قرقع و قرقع ساج
 هندی مرکب دو مثقال پوست برنج پنج مثقال پوست بالنگ پنج مثقال سنبیل
 پنج مثقال جوز بواج پنج مثقال سیب پنج مثقال سلیج پنج مثقال کشته پنج مثقال
 دار فلفل پنج مثقال اسارون پنج مثقال رازیانه اینون سعه همین مرکب
 پنج مثقال عود حام پنج درم صندل سید مثقال مجموع کوفته و نیمه در کتد

خونان کشته متقال قرقع و در متقال کباب چینی متقال

و در دیک اندازند تا میجوشد و زمان زمان بمالند تا شیره باز دهم و گو
 مهر شود بعد از آن فرو گزیده بعد از آن عروق کهنه و صاف کنند و دیگر سر
 آتش زنند و پنج من غسل صاف در آن کنند و بقوام آورند و ده درم مصطکی
 و ده درم عنبر در آن اندازند و بعد از آن نگاه دارند و اگر مشکش خواهند
 چند آن بچون است که مشک را در من آب برود و حاصل من بمالند و در آفر
 مشک و عنبر آن در هر یک صد یک کل در کلاب حل کنند و در آن ریزند اگر
 مشک خواهند چند آن بچون است که حاصل من برود و مشک را در من بمالند و در ظرفی
 دار بانی کنند و حاصل روز بعد از آن مشک کلاب و عنبر آن در آن بپزند و خورند
 یا قوتی معتدل نسخه که مولانا فخر الدین طبیب همه یعقوب سلطان صبا
 علیها السلام پیغمبر الرحمة المعفزة یا قوتی رمالی لعل آب داره حشی بولو
 ناسفته شب هر یک دو مثقال حجر لاجورد و معول یک مثقال کهر با و مثقال
 بالنکو دو مثقال کاو زبان چهار مثقال پوست تریخ چهار مثقال بهمنین حبل
 فروزه از هر یک یک مثقال کبابه صینی و مثقال زنجبیل مثقال نار مشک و مثقال
 در و ج عقرب و دو مثقال فاقه کبار یک مثقال فاقه صغیر یک مثقال از زبان
 دو مثقال ساج هندی مثقال سعد کوفی شش مثقال مل مصری مثقال طباطبائی
 سفید چهار مثقال صندلین هر یک دو مثقال زرد شک منقعی مثقال کشمش شک

تمیخ

کل

کل مختوم یک مثقال کل الهی یک مثقال سلو در مثقال پوست هلیل کابلی دو
 مثقال ابله مقشر و مثقال تخم کاشنی دو مثقال عود خام چهار مثقال مصطکی مثقال
 رعنران نیم مثقال ابریشم مرقض چهار مثقال عنبر استم یک مثقال مشک نیم
 باز هر یک مثقال ماه فروین خطاسی یک مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره یک
 آب به آب سب آب بلجی آب انار عذب عذقی کل عرق سید عرق کاو
 مرکب یک چهار یک نبات مصری یک من عمل نپین ترکیب کنند شری یک مثقال
 یا قوتی باقی یا قوتی لعل در و اریه ناسفته کهر با هر جان هر یک یک درم ورق
 ورق نقره عنبر هر یک دو درم مشک یک درم عود خام مثقال ابریشم مرقض
 صندل سفید هر یک دو درم قوفه سه درم زنجبیل نو درمی سیرخ نو درمی ریزد
 شاقل تخم شلغم تخم پیاز تخم گز هر یک دو درم تخم هلمون سه درم لسان العصفی
 سه درم فلفل سیاه دو درم حصنه الثعلب مغز طبعوزه هر یک یک مثقال دار حشینی
 قرنفل هر یک دو درم مصطکی یک درم کاو زبان سه درم بالنکو دو درم مغزیسته
 پنجه درم مغز جوز هندی پنجه درم مغز قند پنجه درم خولیان دو درم مایه شتر یک درم
 مایه سقنقور یک درم مایه رسیان پنجه درم مایه یک پنجه درم قضیب کاو سه درم
 فلفل هلیل ابله هر یک دو درم زراوند مدح سه درم شیطانی هندی دو درم تخم بابونه دو درم

جوز بواکه درم مغز تخم خربزه ۴ درم بهمنی مرکب درم زعفران پوست
 ترخ مغز جوز کل دارصنی مرکب دو درم اجزا کوفته بار و زن عمل معجون سازند
 یا قوی عامل به پروت یا قوت یک مثقال مروارید درم به دو درم
 که باد و درم باز درم لاجورد منقول بکدرم ورق طلا و ورق نقره مرکب یک مثقال
 صند لیس تخم تورک طباشیر سفید مرکب درم زرشک منقی ۴ درم کاو زبانه
 پوست بیرون بسته ورق کل سرخ ابریشم خام سوخته کشتیز خشک مغز
 دانه کدو مغز تخم خیارین تخم کاشنی غود خام آرد فو بخشک پوست ترخ پو
 هیل کابلی بهمنی مرکب درم کل ارمنی تخم کدو غنبر خام یک مثقال نبات
 لیکن آب انار غذب آب امرو و آب سیب عرق بید عرق کل مرکب یک چهارم
 معجون زنده شری یک مثقال قوص اسفیل صبل شست مثقال
 قوص افی قوص اندون خوردن فلفل سیاه افیون دارصنی مرکب شست
 مثقال ورق کل سرخ تخم شلغم بری استور دیون تخم شتال اپرا غارتیون
 رب السوس روغن بلبلان مرصافی مرکب دوازده مثقال زعفران زنجبیل زنبون
 بنطاطیون فودنج حبلی فراسیون فطر اسالیون اسطوخودوس قسط فلفل
 ابیض دار فلفل مسکط اشبع کنده ذکر قفاح ادغرضع البطم لیس السودا

س

سنبل الطیب جمده اگر تخم کرفس مرکب شش مشغال سیسالیوس
تخم جوز تامل ناخواه کما در یوس کما فیطوس عصاره الحبه التیس ناروس
ساج هند ی موجبیا ناخم رازیانه کل حکوم ^{الطی} کلکهار نیم برشت جامان
حب لبان مو فاریتون و صمغ عربی قدما نایسون اقا قیا ^{مشغال} مرکب
دو قوباد آور دفعه الیود ها و شیر قنطور یون رزاوند طول جنبه ستر
سلجی مرکب دو مشغال شراب ریجانی خوش طعم خوش بوی دو ^{رطل} رطل
حان صاف کرده پنج رطل بموجب شرح عمل نمایند او را سه علم فصل
در یاد کردن شربت و تر یاق و ای با او در هر ^{مصل} مصل دهند از حبه کزیدن
افعی و حیات قتاله مقدار یک بند قه باهار و قیه شراب ریجانی یا شلک
و کسی را که کلب کزیده با یک مشغال یا یک مشغال جا کستر ^{دیده} طلائان نهی
و کسی را که عترت کزیده باشد نیم گرم با شراب یا بنید زیت دهند و کسی را که زنبور
کزیده با دو درم با کر دهند و بر محل کزیدن طلا کته و کسی را که سسی یا دو اسی
قتال داده باشد مثل افیون و پنج و فریون و ذرا و و مرجه یا بنیاد نیم مشغال
تا یک مشغال با یک و قیه شراب دهند و بسیار با کسی را که افعی یا حبه قتاله یا کلب
گرفته باشد یا دو اسی قتال داده باشد از یک تا دو مشغال بر قه رفوت اعراض حادث از

[illegible]

نمش از شراب دوا قتال و کسی را که سعال و در دینه و در دینه با بقیه
یک ترمن با عمل بدینه و کسی را که باد و روده باشد دو دینک تا نیم درم باب
زیره دینه و صاحب الکلب را بعد از رفتن باد و وقیه شراب ریجانی یا مثلث
دینه و کسی را که کلک کزیده باشد یک مثقال یا یک درم خاکستر طاق با حبه
وقیه یا چند یقون مخموج باب دینه و کسی را که ناقص است کرم باد و دینک
تا نیم درم باب کرم دینه و از برای اخراج شیم و جنین میت بتر یک ترمن بطلان
یا چند یقون دینه و در مخموج باقی که در آن سداب یا شکطه اشیم یا ابل یا
ترمن کینه باشد و اصحاب یرقان طی الی مقدار یک ترمن یا طینه اسارون
دینه مستقی را هر روز یک بند و هر روز با سر مخموج باب دینه و از برای
در کرده یک بند و یک بند دینه و از برای قرحه معالک بند و باب ساق
دینه و از برای سنگ کرده بند و باقی که در آن کرفس ستانی یا کرفس حبلی
یا تخم آنهاخته باشد یا از برای دشواری تنفس مقدار یک ترمن باد و وقیه
یا یک وقیه کجنین غصلی دینه و از برای درم صلب در حکم مادر سیرتقدار
یک بند و باد و وقیه کجنین غصلی دینه سه روز پیوسته و از برای صرع
یک با قلاب کجنین مخموج باقی که در آن سیالیوس باشد و یک قیراط مخلول

در کجنین غصلی علی غرغره کند و کسی را که هیضه باد و دینک یا شراب سبب دینه
شرط الکه هیضه بلغمی باشد و از برای قتل یک بند و باقی که زیره یا از برای
در آن جوشانیده با و کسی را که روده کرم باشد یک بند و باقی که در آن درمنه
یا برنج سف جوشانیده با خورند و کسی را که صرع قدیم یا یک ترمن باب
شاهدانه خورند و از برای فالج و لعن و یک ترمن با ماء الاصول خورند و
برای جذام یک ترمن با ماء الحین خورند و از برای برص یک ترمن با ماء الاصول
یا ماء العسل خورند و دستور استخوان تریاق باید که شناخته شود و خولی ن
به یکی از دو وجه یک وجه آنست که آدمی را دوا می مهمل مثل ستمو یا به بند بعد از
بعد با قلابی کوچک تریاق دینه اگر قطع اسهال بکند تریاق کامل خوبست
و اگر قطع اسهال نکند و دوا می مهمل عمل خود بکند تریاق ضعیف یا مغشوش
و چه دوم آنکه خود سی اول تریاق به بند پس افعی یا کزنده و گریا و مسطاب
تا او را بکیر یا اول تسلط افعی کنند بعد از آن تریاق دینه یا کزنده یا مسطاب
خلاص یا به تریاق خوبست و اگر خود سی میرد تریاق ضعیف یا مغشوش است
مساف تریاق فاروق برای در صبح اول در کزنده نیم جانوران و خوردن
نیم زمره و نیمه ادویه سمیه نافه و دافع آن شود است و در شب آن در هوش و سموم

نہایت دودرم

[illegible]

چون وج و حرارت و طغره را منید بود اقلیمای ذنب اسفند یک درم
 کثیرا مر یک بخورم لب لولو خون سیاوشان مر یک چار درم مسخو
 زعفران شسته مر یک دو درم زرنج سرخ نبات افیون آفاقا مر یک نیم درم
 بکوبند و آب شیا ف سازند شیا ف آثار قروح عین را نافع بود در صاف
 کاس حرق کل اصغمانی تو بنای مندی صمغ عربی کثیرا مر یک چار درم افیون
 یک دانگ نیم باب برشته و در بعضی نسخا اقلیمای زرنجیه اب رصاصی مر
 چهار درم کند رسه درم اضافه کرده اند شیا ف و زرات ظلمت و ضعف
 عین را منید بود انزروت صبر زعفران مر یک دو درم زمره کفتر زمره
 روغن بلبان مر یک درم آب شیا ف سازند نوع دیگر زمره عذاب باشد
 در و باه و خرس و شباط ماوی بهم باب را زیاده شیا ف سازند شیا ف
 شیا ف نامیشا انزروت مر یک مشت درم زعفران کثیرا مر یک درم افیون
 نیم درم آب باران شیا ف سازند شیا ف زیره طغره و سبل را و با
 نافع بود کل زنگار سبج هر یک یک درم و نیم اقلیمای دو درم اشق یکینه دار فلفل
 مر یک نیم درم اشق و یکینه خوب است و باقی بکوبند و با آن برشته شیا ف
 وج و سبل را منید بود اسفند چار درم صمغ عربی کثیرا مر یک درم آفاقا

سدا ب

مغول

مغول چ درم سبل افیون مر یک چار دانگ مر نیم درم شیا ف کدرم
 عین و رمد و دمه را منید بود و حرقت و سبل را نافع بود اقلیمای ذنب افیون
 اسفند چار درم صمغ عربی مر یک چار درم سبل شسته مر یک درم نیم
 آفاقا مغول میت چار درم بکوبند و آب و باه ترک برشته شیا ف
 حرقت و استه ای رمد را منید بود صمغ شسته کثیرا مر یک دو درم اقلیمای
 فضا درم اسفند چار درم بکوبند و به سینه خنجر برشته شیا ف
 نافع است از بقایای رمد و غلط احقان و جوب خفیف و کمکه ساج مغول نیم درم
 کاس حرق درم لب لولو کبه با سرخ مر یک دو درم صمغ عربی کثیرا مر یک
 نیم درم دم الاخوین زعفران مر یک نیم درم کوفته و حبه آب شیا ف سازند
 شیا ف و حاد جوب و کمکه و سلاق و استر خای عین و سبل نافع بود
 شاد چ مغول ده درم زنگار منت درم فلفل حرق دو درم و نیم کوفته و حبه
 با شرا شیا ف سازند شیا ف جوب کهنه و غلط احقان و سبل کهنه که آن
 حرقت و شق باشد و در تجلیه آثار قروح و بیاض نافع است زنگار رسه درم
 اسفند چ قلعی اشق صمغ عربی شسته مر یک درم اشق در آب است خور
 و باقی ادویه بآن برشته فصل در مطبوعات مطبوع فواکه مهمل

بج ازین حرق

له

[illegible]

هریکه درم

[illegible]

معنی بود حلیه بزرگ هر یک ده درم عناب و انجیر هر یک ده عدد سیستان
 میت عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کنی ناخواه رازیانه هر یک
 در چهار رطل آب بکوشند نابالشی آید و صافی کند بوره نیم درم نمک
 نیم درم عسل و روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حفته که برود
 اعضا سفلی مانع بود مثل اشق کینچ هر یک تخم نیم حبه سید شکر درم
 ناخواه رازیانه تخم کرفس سیالوس هر یک دو درم حلیه خشک شبت
 بابونه هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بکوشند
 نابالشی آید و صافی کند و باروغن کنجد و روغن کاه و عسل هر یک ده درم
 یا مژده حفته که حیات حاده را معنی بود جو معشر نیم کوفته خطمی سفید
 کنی عناب ده عدد سیستان سیویز طانی هر یک پیت دانه روغن کنجد
 و ترنجبین هر یک ده درم نمک بوره هر یک نیم درم حفته که نورس و معاصل
 را معنی بود شامره قیصوم زراوند پنج کبر قیطوریون و ورق سپند
 صمغ سورخاں صابون هر یک دو درم تخم حنظل مارزبون هر یک نیم درم
 روغن کنجد شبت درم حفته که قوی باشد نفی را معنی بود خشک اکلیل الملک
 شبت هر یک کنی حلیه هر یک هفت درم کدوم بند انجیر خشک دانه بجز

استعمال کنده

باب الحیوة

ضاد و القصب نافع است شکم رفتن و کسی معده کلاک در شراب سوخته با شراب
 باب سبب یا آب مورد ترنجوب است بکینه افستین رومی و صبر سقوطی
 و لادن و قصب الذریره و در بره مطیبه از مرکب دو درم و صافی و مصطکی
 از مرکب چار درم اقا قیاض و کل سرخ ارفع پاک کرده و زعفران
 مرکب پنجم قطره و موم سفید مرکب شسته عود هندی یک درم بکوبند
 و به پزنده تمام ادویه و موم در روغن نار دین یا روغن سرین بکدازند
 و در ماه و ن صلایه کنند تا مساوی شود و ضاد کینه کزنده کتان
 و معقوی معده اطراف مورد و دانه مورد و کت و راکت و عود خام و جلین
 و قشور به و قشور سبب شامی و کل سرخ و ذریره و صندلین ادویه کوبند
 و باب سبب و کلاک شسته کزنده کتان ضاد کینه کزنده کتان
 از سردی بدن و استخوانها در اکلیل الملک کشته هما و ورق غار مرزنگو
 تخم کرفس انیسون درازیانه و پنچ سوخته آسمان کونی و سلمی و زعفران و
 سلمی و لبان و میوه و مر از مرکب یک درم موم سفید یک رطل عسل کوفته
 و پیه بط و روغن صنوبر مرکب یک رطل جاد شیر سی درم ادویه بکوبند
 و به پزنده و بخوب است ای می خید شراب و بکدازند ای میکد ارد روغن
 صنوبر و جمیع در ماه و ن صلایه کنند تا مستوی شود و استعمال کنند پس چون خشک
 و محتاج به تلیس باشند از نه براد کزنده از روغن سیاه و روغن مرغ خاک

و موم زرد و دردی روغن زیت و موم بروغن بکد از دوشخ خانه انگبین
و قدری عصاره قشال الحار با شیر شیرم یا سقمونی یا ستم حنظل یا زهر
کاوازی بنماید و یا سه درین موم روغن برشته و در شکم طلا کند استغوا
تمام کند آخر ضا دخی العالم نافع است از حرارت حکر و دل و معده در
حاده مرکا که ضا دکت بردل و حکر و معده موم سخیده و قیه روغن بنفشه روغن کل
مریک و قیه موم در روغن بکد ازند و از آتش فرو گیرند تا سرد شود در نایب
اندازند و کلاب آب تورک تر و سرکه خمری و آب حنی العالم و آب کشته تر و آب بخی
بدسته باون حیدان در سم زنده که با هم محلط شود پس فروخته کتان در آن فرو
وضا دکتند آخر ضا دالستین نافع است از حرارت کبد و اورام کرم کبد بنفشه
چهار مثقال قصب الذریره و دو مثقال کافور یکدم ابر الکوبند و به نرینه و موم در روغن
کل بکد ازند و ادویه را در آن برشته و ضا دکتند پس گرایج ضا د از برای
سیر زخمانه بکیرند عقل از رزق دو قیه اشق یک قیه آرد با قلا آرد که سینه آرد
اکلیل الملک شملیز با بونه کسبل الطیب آرد تر مس از نرنگ نیم و قیه خمر و رطل
ادویه بکوبند و بیزند و بجویاسته اخیر در سرکه خمری و به است بماند و بغیر مال
بپالایند و بروغن با بونه و روغن سداب ابران اندازند و استعمال کنند

الحمد لله

ضاد الدامیل اور ام پیرد و بکاید شعلیه و بزرک سر یک درم موم سفید
سیت درم میعه یک چهارم موم در روغن یاسمین بکدازند و ادویه
به سبزه تر کنند و بیندازند بر موم و روغن و ضاد دکتند ضاد نقرس
از نقرس و اورام حاده صندل سرخ و عدس مغش و فوفل و شیاف
میشاد کل ارمنی بگویند نرم و کجیر نیز میرون کند و ترکشد بآب حی العالم و آب
کل و آب کاشنی و کامی سفید تخم مرغ در اندازند و ضاد الشیخ نام
از درد دماغ و در مفاصله در معده میعه و قیه شیر نیم و قیه بریزند بر آب
شیرین و بکشد پس بپاشند بر بزرک و شعلیه کوفته پنجه از سر یک
بخ درم و بیامیزند نیک و بردارند ضاد الفتق نام است از فتق عارض در
مراق از زروت و سماق و مر و شادنج و اقاقیا و جوز السرو از سر یک و قیه
و نیم قریش و کبریت و سنگ مقاطیس گذر از سر یک و قیه موم یک
رطلی موم بر روغن مورد بکدازند و ادویه بان برشته ضاد طاریون نام
از لنوه و فالج و وجع چشم و درد سر و درد شقیقه و درد زبان و منع تولات
از چشم بکند مرگه که بر گوشه های ابرو ضاد کتد و ادرا بر بول مرگه که در میان
ضاد کتد مناسب است از گردیدن مغرب مرگه که بر موضع گردیدن نهفته و فالج
از اورام اعصابی باطنی مرگه که بر محل آن ضاد کتد رعی الحمام و آن کرسنه است
و درم زیت چهل درم موم ده درم رایتج سه درم موم و رایتج در زیت

[illegible]

و در الحمام نیک گرفته بر لب اندازند خلاصه ایست که از دفعه اول که در حمام
و از این معانی و مائش و کله از سر از هر یک است درم مر و مگر
من کله واحد ده درم اما قیاسی چند درم از جگر از یک بند نرم و خوب و سر
و بکله آب و آب مورد سفید تخم مرغ و طلا کنند بر غرقه طلا
کلف کلف و مائش باید کند پوست تخم مرغ و نشان بارها را
باب طریقه دارد جو بچه و جگر و پوست عدس و آرد با طلا و طلا
و زرد بجز را میران چمن و آرد کچو و آرد تخم اجزا که کوفته باب سر
باید آمد را شیر فرشته طلا کنند طلا بهن نام است از این سیاه
و این سفید از پنج مرغ یک جزو کندش و شطرح بند از هر یک نیم جزو
اجزا را سخی کوه در زین جو شاد اندازند و باید که رقیق القوام
جو که طلا کنند طلا برص پوست کبر و شطرح بند و زهر بن سیاه
از هر یک یک جزو و زنگار نیم جزو از جگر کوفته و نیمه کبر که فرشته
طلا کنند طلا از هر یک کندش و زهر بن سیاه از هر یک یک جزو و کوه
سوفه و قنبد و قرد و نا و افاق و اقیون از هر یک یک درم مر و

و حبت الفقه از نیریک در درم ابرار الوفا و تحفه بجلد بزرگ
 عمر ز شسته طلا کنند طلا لکمه و الفقه بزرگ در پنج سرج و در
 طویل از نیریک یک جزو ابرار الوفا و تحفه و بیخه بیت شسته در
 در حمام بغداد نوق طلا کنند نام نه کنایه سالم بنوم الط
 مدرس حاکم طایر مرصعه الرصم طب کمر سراج هر حجر الحرا

۱۲۱

و سایر حدیث در ۹۳ رسیده است

DOCTOR
 CARO OWEN MINASIAN

foliated 11/10/59 G.A.



Loose material follows



UCLA Reprographic Service



Keṭāb-e yaṁbū⁶
MS 22
(= R. y.)

Ṣarāf-e ḡ-ḡīn Ḥasan Ṭabīb
according to colophon
the treatise was written
in 931; the copy in
1280; only binding
and last page in 1280
main body probably
older.

cf. Ind. Off. 51266/2314, there ascribed
to Ṣarāf-e ḡ-ḡīn Ḥasan as well, is
no date given, neither of composition
nor of copy.

Kien 11474 a/h 23580: ascribed
to Ṣarāf-e ḡ-ḡīn Ḥasan, but he

/Box XIII

notes no inference can be drawn as to the date of composition.

What is remarkable too, is the absence of any preface and dedication. If the book were written either by 'Emādoddin Rahmān' or even by 'Sārafoddin Hasan', a dedication to their sponsors would be expected.

On margins 20b-22a
Resālah dar ġib-e
ġirā by Nūrallāh,
written 844 according
to Rieu II 844 & VI

What is conspicuous
is that no mention
is done to ġib-e
ġirā or to 'Alešāh
in the whole book.

The makeup would
point to an earlier
date than 931, especially
with all the quotations
from Greek sources.
From the marginal

flourished about the close
of 'Alī Tahmāsp's reign,
i.e. A.H. 984. How could
he then have written R.
yambū' in 931?

Author not further
mentioned, except in
Did. Off. L.C., not identical
with 'Sārafoddin Hasan
'ġafā' (died ca. 1085 [?])

6a^m غنية اللبيب

in Persian transl.
quoted

(by al-Lahfānī,
Ullm. 178)

طريق اطباء کرمان

3b^m

quoted by reader

For Šarapoddin Hasan
cf. Ades'kadi III
950-54, esp. note on
950 and 952

no. 1 earlier,
end of 9. century H.

تاریخ الاطبا

13b^m

حضرت صدر الشریعة

9b^m, 10b^m, 22b^m
quoted with name

تاریخ الاطبا 6b^m

Arabic quote - from
B. kaḡ's b. Humair
work ?

Persian quotes from
tā n̄h - e aḥabbā
on 7b^m etc., by
same reader, 10b^m

ترکیب حکیم اردو

16b^m

نسخه طبیب شیراز

15b^m

نسخه اسقف 14a^m

مولانا سالك الدين

recuper of his
quoted 44b^m and
before.

identity?

خواجہ شهاب الدین

quoted with Jorbed
who? 42a^m.

Who is he?

20b^m-22a^m

Resālāi dar bāh-e
Īrān by Nūr-
lāh. According to
Nūr II 844b/VI he
wrote in 944 H.

140a^m

الاعراض

quoted as such:
K. al-'ilal wa-l-
a'rad by Balen?

ترياق فاروق و 4-292

text identical with
Kefāyā-ye Rogāhedīyā
but only this general
statement on the virtues
of the therapy, not the
doses, not details & inte-
rān-e daryāg on 184a

نسخه مهجور که جسته

سرکار نواب فرستاده

54a^m

شده ...

دم الاخوين 2965-

Rūfūs quoted

خطی 295-3

Bioscurides quoted
as in other places
around

اسفیداج 143a/f

cf. with Hosain b. Ali
al-Uhair's Dastūr

مشکط را مشیخ 163a^m

quote on it from
"Hyūm al-qubā",
but where should
it be taken from?

cf. IB III 170-54
(s.v. fardamāz)

جامع [لا بن بیکار] 160a^m

quote to on

مزارۃ الخنزیر

note IB s.v. hinzir

کلاء لجر - ایابیس

304₄-10

quoted from
مختار ابن هبل

compare with edition!

مولانا فخر الدین طیب

364, quoted as author
of a yāqūtī for
Ya'qūb Solṭān

for both of them there
is the eulogy sabḥa
llāhu 'ala hi mā
ṣa'ā l-ba (?) r. - ṣa'ā l-ba
ra-l-maḡfirā, so
both of them are supposed
to be dead!

میرزا محمد طیب

quoted ^{rather frequently} ~~occasionally~~
on margin, for inst.
on p. 358

سید فتح تریاق فاروق

184a

listed after, "ren-
hāg", so all that
concerns Keryāg
from there? At least
not from Kamaḥlāb
Hosain. Similarity
to "ē fā", not

There is a Sultan
Ya'qūb Ag-Qoryūn
towards the end of
the 9. cent. H.
(883-96 ref.)

closer than to be
expected in this
subject.



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



